فصل اول

ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره‌ها

تا ظهور اسلام: جنبشهای ادبی و عصر حماسی

الف. آغاز و انتشار زبان. آریانا و بجه. بلخ.

لسان هند و اروپایی

زبان باستانی افغانستان از ریشهٔ هند و اروپایی است که لغتهای گوناگون داشته است و مشهورترین آنها باختری باستان، اوستایی و پهلوی خراسانی است. بین زبانهای هند و اروپایی مثل یونانی، لاتینی و سانسکرت نه تنها از روی تشابهٔ کلمات حتی از نظر دستور زبان مقایسی در اصول دستور آنها نیز شباهتهایی موجود است که علت اساسی آن همان مبدأ مشترک است که گویندگان زبانهای سانسکرت، زند، یونانی، لاتینی، سلاوی و غیره روزی یکجا زیست داشتند. و بزبان مشترکی سخن میگفتند که آنرا زبان مادریا از نظر اصطلاح «هند و اروپایی» نامند. در مورد مهد اقوام هند و اروپایی نظریات مختلفی موجود است و یکی هم نظریه ایست که در تاریخ ما اتخاذ شده و آن سرزمینهای بین حوزه علیای سردریا و آمودریا است که از آنجا بخشی بطرف مغرب از راه جنوب اورال و بحیره خزر رهسپار شدند و قسمی از آن از شمال کسوس بطرف جنوب متمایل گشتند.

آریایی یا هند و ایرانی

در میان سایر دسته زبانهای هند و اروپایی یکی دستهٔ ایست که بنام واقعی «آریایی» یا باسم وضعی «هند و ایرانی» شهرت دارد، خیلی معروف و دارای متون ادبیست که در آغاز دوره تاریخی قرار داشتند. اینها مردمانی بودند که در سرزمینهای بین حوزه علیای سردریا «در آریانا و یجه» زندگانی داشتند که زندگانی مشترک شان در شمال آریانا یا افغانستان در علاقهٔ باختر هم ادامه یافت. زندگانی مشترک قبایل آریایی با هند و ایرانی و محل آن در تاریخ ادبی کشور ما اهمیت بسزایی دارد. زبان آریایی بخانواده های هندی و ایرانی تقسیم شده است. هندی مشترک و ایرانی مشترک هر دو در افغانستان ظهور و نشو و نما یافته و مراحل نخستین ادبی خود را در دو طرف هندوکش گذشتاند و بعداً بهند و ایران رسیده که نه تنها تا امروز لهجه های فرعی هر دو خانواده در کوههای افغانستان موجود است بلکه قرار بعض نظریه ها زبان پشتو طوری ممیزات مشترک و باستانی هر دو را دارد که آنرا برخی از زبانشناسان زبان مستقل بین دو خانوادهٔ هندی و ایرانی قرار داده اند.



سانسکرت ویدی ـ زند یا زبان اوستایی.

نمونهٔ زبان هندی مشترك سانسکرت ویدی است که بعداً بصورت سانسکرت کلاسیك ادامه یافت وهندی متوسط وجدید از آن جدا شد. همچنین مبدأ خانوادهٔ زبانهای ایرانی بنام فرضی «ایرانی مشترك» موسومست که قدیمترین قسمت اوستا «گاتها» نمایندهٔ آنست وبدو دسته جدا میشود: ۱. پارسیك: دستهٔ جنوب غربی، ۲. غیرپارسیك: دسته شرقی.

منشأ دستهٔ پارسیك فرس قدیم، حدمتوسط آن پهلوی ساسانی وصورتهای امروزی اش لهجه های جنوب غربی ایرانست. مبدأ دستهٔ غیرپارسیك زبان اوستایی (زند) است که درصفحات شمال شمال شرق افغانستان نشوونمو وتکامل یافته است دسته زبانها غلچه درپامیرولهجه های ارمری پراچی درافغانستان ازبقایای آنست.

پشتو.

مبدأ این زبان بهندواروپایی وهندوایرانی پیوست میگردد. محققان درینکه آیا پشتوجزٔ دسته زبانهای هندیست یا جزءدسته زبانهای ایرانی اختلاف دارند برخی آنرا شاخهٔ مستقلی ین هردودانند که خواص هردورا حفظ کرده است. بعدتر دانشمندان پشتورا از نظرتقسیمات جزءالسنه ایرانی قرار داده اظهار کردند که این زبان از «زند» ویا شبیه آن برآمده. قرابت پشتوبا پارسی باستان ازنظرلغات در یکتعداد لغات تحقیق وبررسی شده است.

لهجه های آریایی افغانستان.

درافغانستان امروزبقابای تقریباً بیست لهجه آریایی موجوداست: از قبیل غلچه پامیر، ارمری، پراچی از اجزاء دسته شرقی خانوادهٔ ایرانی وزبانهای نورستانی، پشه ای، کافی، وایگلی، اخشون وخور اوپارسون که بلهجه های هندی تعلق میگیرد.

لهجه های منجانی، اشکاشی، زیباکی، واخی، شغنی، روشانی از دستهٔ غلچهٔ پامیروگابی امری دردرهٔ لهوگرد دربرکی برك و نورستان معمول است وپشه ای ازوایگل نورستان بطرف شرق تاگلبها وبطرف غرب گفته میشود ومراکز آن کنرو لغمان است: لهجهٔ های (۱) گلبها روشتل، (۲) غرب لغمان والی شنگ عاباه، (۳) نگاب و نجراب، (٤) لغمان الینگار، کنر ودرهٔ پیچ از آنست.

ادب ویدی.

سانسکرت ویدی یا زبان سرودهای اولی آریایی نخست درماحول هند وکش زاده شده نشوونما یافته. آریا ها هنگامیکه هنوز بین حوزهٔ اکسوس واندوس (بین آمو وسند) میزیستند سرودهایی داشتند واین سرودها بار اول درافغانستان امروزبوجود آمده است. ادبیات شفاهی قدیمتراست وحفظ آن ازممیزات قبایل کتلهٔ باختری است ودرماحول هند وکش که مهد ظهور ونشونمای ادبی آنهاست بوجود آمده است وبنام فرضی «هندوایرانی» موسوم است. که برخی از ین سرودها معلوم وبرخی گمشده است. این سرودها محصول قریحهای شاعرانیست دانشمند که بنام «ریشی» معروفند. سرودهای معلوم رابنام «ویدی» یا «ودا» یاد میکنند «ودا» بمعنی دانش ومعرفتاست وقدیمترین ودا ها ریگوید ایادانش، مقدس است ومشتمل بر یك سلسله سرودها ست که مجموعه آن بتنهایی محصول چند ین قرن است ودوره قدیم آن بیشتربخاکهای افغانستان شرقی تعلق میگیرد وقدیمتر ین دورآن درحدود ۱۵۰۰ ق. م. است.

سه کتاب دیگرودا: سام وید (آهنگ ونوا) - یجر وید (دعاهای قربانی) واتروید (جادوطلسمات).اند

سرودهاویدی ازنظرزبان وفن شعر مقدمهٔ تاریخ ادبیات افغانستان شمرده میشود. صحنهٔ ادبیات ویدی خاکهای کاپیسا تا پنجاب را دربرمیگیرد. همچنین دردره های هندوکش وسپین غر وحصص شرق جنوب افغانستان درگندهارا وپاکتیا (پختیا) دره های کابل گومل و کرم سروده شده است. قدیمترین بخشهای ریگوید محصول قریحتهای سخنسرایان آریانا یاافغانستان است. نامهای سرودهای این زبان قدیمترین مظهرادبی ما وریشی های آن کهنترین شاعران کشور میباشد. نامهای دخانها کوهها جاها وخواص - قبایل وداستانهای حماسی آند ورا افغانستان درسینهٔ این زبان وادبیات تاهنوزنگهداشته شده است.

زبان وادب واستایی.

زبان زند یااوستایی. این زبان مبدأ شاخه شرقی زبانهای آریاییست (ایرانی مشترک) که زادگاه ومحل نمو وتکامل آن شمال شرقی افغانستانست. سانسکرت ویدی وزبان اوستایی هردواز مبدأ مشترک هندوایران جداشده اند ودرحوزهٔ اکسوس (آمو) یاشمال شرق آریانا رواج اشت ومراحل نخستین هردوی این زبانها درافغانستان دردوطرفهٔ هندوکش صورت گرفته است. درزبان زند منظومه هایی بنام گاتهاست که باسرود ویدی همانندی تام دارد. شباهت بین زند وپشتو وبین زند وزبانهای دستهٔ غلچه یامیرو همچنین دسته لهجات نورستانی اززبانهای هندیکه هم درافغانستان موجود ومروج است، مرکزیت افغانستان رادربرابر هردوخانواده بوضاحت نمایان میکند. اززبان زند یااوستایی نمونه ای جزاوستا بدست نیست.

اوستا.

ازنظرلغت اوستا یااوستاک از او پستاک آمده بمعنی اساس ومتن ترجمه شده که دارای پنج جزواست. مهمترین قسمت آن «گاتا» ست که یگانه قسمت کلی منظوم آنست.

گاتادرلغت بمعنی سرود است واین قدیمترین حصهٔ اوستا وحلقهٔ وصل ادب ویدی واوستایی است وموضوعش هدایاتی مربوط باموور مذهبی بوده فهم آن مشکلتراست. اوستا درقدیم مفصل وبزرگ بودکه بعدبنا بر توح اسکندرا زمیان رفت. بعد قسمت باقیمانده رابه (۲۱) نسک (کتاب) تقسیم کردند واجزاء عمده اینهاست:

(۱) یسنا: مهمترین جزء وشامل گاتاست بمعنی پرستش ونیایش دربرابرآتش.

(۲) وسپرد: ازملحقات یسنا وعبارت ازآداب وعادات است.

(۳) وندیداد: حاوی قوانین مذهبی غلبه بردیوان واخبارخلقت وقطعات یعنی جغرافیا وتاریخکشورآریان نشین عصراوستا یاآریانا.

(٤) یشت: بمعنی ستایش قصاید حماسی وکارنامه های پهلوانان وپادشاهان وسرود امشاسپندان یافرشتگان زردشتی است.

(٥) خرده اوستا: شامل دعاهای عبادات است.

ادب حماسی.

داستانهای ویدی واوستایی رویهمرفته دارای منشاء مشترک اند وعموماً روایات آن متضمن

تاریخ افسانه نمای کشور آریا نشین بین آمو وسند وهامون سیستان یعنی آریانای قدیم است. ایز داستانهای نیمه تاریخی وادب حماسی درتاریخ ادبیات افغانستان مهمست که مطالب عمده ای ادرخود نگهداشته ازقبیل اسمهای شاهان، کارنامه های جنگی و جنگهای آریاییها وتوریاها ردو طرف آموهمچنین درزبانهای پهلوی پارتی وپهلوی ساسانی وسغدی ود. ی تأثیر فراوان داشته است که درقرن سه هجری شاهنامه نویسان خراسانی شاهکارهای حماسی خودرا در بلخ غزنه بمیان آوردند.

بین داستانهای ویدی واوستایی اندك فرقی موجود است:

۱) قصه های ویدی بیشتر صورت میتیولوژی دارد ودراوستا پهلوانان روی صحنه اند.

۲) داستانهای اوستا تسلسل دارد وقصه های ویدی کوتاه وپراگنده است.

۳) داستانهای اوستایی صورت ملی رابخو دگرفته مفکوره نیروتفوق قدرت آیین وخاك آریایی در آن دیده میشود.

٤) داستانهای اوستانی شکل رزمی وحماسی رابخودگرفته وپیروانا وستارابرای مجادلات ومشکلات مادی ومعنوی آماده میکند.

ب. خط وخطوط در افغانستان و

تاثیر ادبیات یونانی ـ وکوشانی بودایی

۱. خط وخطوط: آرامی، خروشتی، برهمی، پهلوی، یونانی

گرچه نظیر خط هیروغلیف مصری درحدود سالهای ۱۹۲٦ در حواشی سرحدی افغانستان در حوزهٔ سند هم خطوطی کشف شده است اما ملل آریایی نژاد در رسم الخط عموماً ازسامیها تقلید کرده اند. آریاییهای آریانا ویجه که بدو طرف هند وکش وبعد به مدیا، هند وفارس منتشر شدند پیش از پیدا کردن خط دورهٔ درازادبی شفاهی را پیموده بودند: سرودهای ویدی واوستائی قدیم باختری درسینه ها حفظ میشد. سپس الفبا ازسامیها بمدیا وفارس وهند واز آنجا بافغانستان رسید. سومریها درجنوب بین النهرین درحدود ۳۵۰۰ ق.م خط رامیدانستند که آن الفبای میخی بود وبدست فنیکیها، کلدانیها وآشوریها اصلاح شد وامروز بنام آرامی موسوم ست. این الفبا ازیکطرف درشرق قریب در ایران، افغانستان وهند «درحوالی قرن ۷ و۸ ق.م» بنابر سلطه سیاسی آشوریها منتشر شد وازسویی هم منشاء خطهای یونانی ولاتینی گشت. این الفبا در دورهٔ هخامنشیها اصلاح شد وتعمیم یافت. در افغانستان نیزکتیبه هایی موجود است که نمونه های زبان آرامی است.

خط خروشتی با منشیها واهل دفترهخامنشی که اصلاً آرامی بودند درافغانستان معمول شد که صورت تغییرخوردهٔ خطوط آرامی است ومبدأ آن افغانستان است بناءً آنرا آریانی باختری وگندهاری.. نیزنامیده اند. این رسم الخط چون آرامی ازراست بچپ نوشته میشود خروشتی برای متون علمی نبوده در دفترها بین عوام ودرکتیبه ها بکار میرفت وبیشتردرجنوب شرق افغانستان معمول بودوآثار آن ازجنوب وشمال کشور ازمعابد بودایی بدست آمده است. این خط درقرن ۳ق.م ظهورکرد وتا قرن ٤یا ۵م دوام کرد.

خط خروشتی در سلطنت یونانو باختری «گریکو بودیك» افغانستان رسمیت پیدا کرد و در سنگنبشته ها، ظروف فلزی، مسکوکات، کوزه ها و ظروف، پوست ـ وغیره نوشته میشد.
کتیبه های خروشتی در افغانستان از ورد گ بیماران «درونته»، هده، جلالآباد و بگرام بدست آمده است.

خط برهمی در هند از آرامی بوجود آمد و از چپ براست نوشته میشد ورسم الخط ـ روحانیان بود و بعد رسم الخط سانسکرت «دیوا ناگری» از آن برآمد. برخی از شاهان یونانو باختری افغانستان وکوشانیان آنرا در مسکوکات خود بکار برده اند وبرخی از ـ خطوط برهمی در کتیبه ها از شرق افغانستان بدست آمده است.

خط پهلوی نیز از آرامی است و دو رسم الخط متمایز دارد. پس از رسم الخط یونانی جای آنرا گرفت و بپهلوی پارتی موسوم است و بتدریج از آرامی منحرف گشت. اما پهلوی ساسانی ساده تر و دارای ۲۵ حرف بود. مقطع آن برای سنگنوشته ها و متصل آن برای نوشته های عادی بکار میرفت. برخی کلمات بزبان آرامی وغیر نوشته شده به پهلوی خوانده میشد که «هزوارش» گفته میشد: مثلاً ملکا ملکا نوشته شاهنشاه میخواندند. الفبای پهلوی ساسانی پس از سقوط کوشانیان بزرگ و بسط نفو ساسانیها در اواخر قرن سوم مسیحی آغاز یافت و تاعصر صفاریها ادامه داشت. برای تکمیل و از بین بردن نقایص خط پهلوی الفبای «دین دیبری» را در ٤٤ حرف در اواخر عصر ساسانیها بوجود آوردند.
خط یونانی نیز در افغانستان پس از ورود اسکندر مخصوصاً در عصر سلطنت یونانو باختریهای آریانا معمول بود و از همه بیشتر در مسکوکات دیده میشد. چنانچه دمتر یوس شاه یونانو باختری در یکطرف مسکوکات خود خط و زبان یونانی و در طرف دیگر یکی از لهجه های پراکریت معمول جنوب هندوکش را با خط خروشتی مینوشت. کوشانیان در خط یونانی تغییراتی وارد کرده از آن الفبای یونانو کوشانی را بوجود آوردند.

۲. تأثیر و آمیزش ادبیات و افکار یونانی و آریایی.

قبل از ظهور اسکندر در شرق آریانا آیین و ادب او ستایی و در نظام ـ هخامنشی زندگانی محلی خود را سپری میکرد. حاکمان هخامنشی غالباً زعیمان محلی بودند پس از فتوح اسکندر در شرق برخی از کشورهای شرقی بخصوص افغانستان مرکز مهم انکشاف روح هنر و ادب یونانی گردید. تشکیل سلطنت آزاد یونانو باختری برای دو قرن موجب انتشار زبان و خط و اساطیر و آثار ذوق و هنر و سایر مظاهر علمی و ادبی، طب، نجوم، ریاضی، هندسه و داستانهای اساطیری و درامها وروشها و مکتبهای هیکلتراشی شد وروح یونانی و باختری و آریایی باهم آمیخت. چنانچه آثار هیکلتراشی مکتب یونانو باختری که بصدها وهزاران آن از نقاط مختلف افغانستان کشف شده این آمیزش را نشان میدهد که پس از سقوط نفوذ سیاسی دولت یونانو باختری نیز ادامه داشت و برای دو صد سال زبان رسمی دربار یونانی بود. اما در مقابل زبان یونانی زبان پراکریت و در برابر خط یونانی خط ـ خروشتی مورد استعمال داشت و در مسکوکات بعلاوهٔ رب النوعهای یونانی ارباب انواع باختری نیز استعمال میشد. افکار، معتقدات و اسطوره های یونانی بین مردم پراگنده شد و محبس «پرومته» را در یکی از مغاره های هندوکش تصویر کردند. همچنین خاطره های خدایان ویدی و داستانهای اوستایی افغانستان بر اذهان یونانی سرایت کرد. که تاثیرات متقابلهٔ ذهنی و فکری و ادبی در دوره

ها ی بعد حتی د رعصر اسلا می نیز با قی ما ندو شا عرا نونو یسند گا ن ما ا سکند رنامه‌ها ی نثر و نظم ساختند.
رسم ا لخط و ز با ن یو نا نی ا د بیات ونما یشهای شا ن د ر محا فل مخصوص رواج د اشت.

۴. ا د بیا ت کو شا نو بو د ا یی. سا نسکر ت وا دب بو دا یی.

ا یند و ر ه ا ز آ غا ز عهد مسیح تا سه قر ن دوام کر د. ا ما با ید گفت آ یین بو دا یی ا ز یکقر ن ق. م. تا قر ن ۹ مسیحی ا د ا مه دا شت ود وره کو شا نو بود ا یی یکد وره مشخص ا د بیا ت ا فغا نستا ن است.

قبل ا ز ین پرا گرا یت ر با ن عمد ۀ جنوب و شرق هند وکش وزبا ن « پر توی » یا پهلوی پا رتی د ر ا طرا ف هند و کش و قسمتها ی غربی خراسان روا ج دا شت، ز با نی یونانی نیز معمول شد ه بو د. کو شا نیا ن لهجه های خود را د ر تخا ر ستا ن (بد خشا ن قطغن و با ختر) هری و سیستا ن وا رد کر د ند ر سم ا لخط خرو شتی و یو نا نی هرد رجنبۀ رسمی دا شتند ود رمسکو کا ت مو ا زی هم ا ستعما ل میشد ند. با ا ین وضع ا سا س سلطنت کو شا نی د ر ا فغا نستا ن گذ ا شته شد که با سم « تخا ر ی » نیز یا د میشو ند. کو شا نیان با عث پیشبرد آ ثا ر ذ و قی، هنرها ی زیبا، معماری، حجا ری، هیکلترا شی وا د بیات شد ند وبآ زا د ی مذ ا هب اهمیتی قایل بو د ند. کا نشکا قسمتی ا ز هند را نیز فتح کر د و حا می د ین بود ا یی شد. د رعا لم هنر مکتب یو نا نو بود ا یی (گر یکو بو د یك) بزرگترین یا گا ر ا ین عصر ا ست. علوم وا د بیات، آ ثا ر مذ هبی بو د ایی پیشرفت کرد بشعر، قصا ید، د رام، ا فسا نه، پند و حکمت، ریاضی، هند سه وطب و نجوم پر دا خته شد که با ا ینها ز با ن و خط یو نا نی رو با نحطا ط گذ ا شت ا ما خط یو نا نی د ر مسکو کا ت مو جود بو د وحروف د یگری نیز بآ ن افزو د ند که ا لفبا ی یو نا نو کو شا نی ا ز آ ن بو جو د آ مد.

تجدید حیا ت سا نسکر ت د رعهد مسیح که د . هند مشرف بزوا ل بود منوط بمردم ا فغانستا ن ا ست که حکمرا نا ن کو شا نی مخصو صا کا نشکا ی بزرگ د رهند فتو حی نمود ورا ه ا نقلا ب بز رگ ا د بی را با زکرد که سا حت آ ن ا فغا نستا ن (گند را یا صفحا ت شرقی) ا ست وبو دا ییهای همین نا حیت د ر عصر کا نشکا باستعمال سانسکرت آمیخته با پرا کر یت بر آ ثا ر مذهبی پر داختند. نو یسند گا ن و شا عرا ن کا نشکا باب ادبیات سانسکرت را با ز کرد ند. د ر نظم ا شعا ر رزمی، وصفی، عشقی و د ر نثر قصص وا فسا نه ود ر ا م بمیا ن آ مد. د ر علوم طب، فلکیا ت، ر یا ضی، صرف و نحو، منطق، اد بیات را فرا خترسا خت و ا د ب سا نسکرت وسیع شد. کا نشکا از ا د ب وعلم و نو یسند گا ن و شا عرا ن واهل ذ وق تشویق وحمایت میکرد و مشا ورا ن ا د بی د ا شت. راهب سا لخورد ه ا ی د رمد ح وی قصاید ی گفته بو د ود رگند ها را، کا پیسا، بلخ و با میا ن شا عران و نویسندگا ن با د ب سانسکرت پر دا ختند.

د رطی هزا ر سا ل که د ین بو د ایی د ر ا فغا نستا ن رواج د ا شت معبد ها مرکز علمی وا د بی و ذ وقی ا فغا نستا ن محسوب میشد که د ر فضای آ ن صد ها و هزا ر ها راهب نو یسند ه، شاعر و عالم مشغو ل تحریر و تر جمۀ آ ثا ر بو د ه فعا لیتها ی هنری نیز د ر آ ن د ید ه میشد.

ز با نها ی اسکا یی، تخا ر ی، سغد ی

د ر جنوب هند وکش پرا کریتها ا ز ز با ن و یدی د ر شما ل ا ز با ن ز ند یا ا وستا یی شا خه ها یی ما ند د ر لهجه ها ی پا میر وجود آ نها را میتوا ن یا فت. مهمترین آ ن همان پرثوی یا پهلوی پا رتی ا ست که ا ین ز با ن ا ز خرا سا ن (ا فغا نستا ن) با یرا ن ا نتقا ل یا فت ود ر ا فغا نستا ن نیز د ر د ورۀ کو شا نی حتی

معاصر ساسانیان در خراسان حرف زده میشد. زبانهای اسکایی و تخاری با کوشانیان آمد، که زبانشناسان زبان اسکایی را جز شاخهٔ شرقی خانوادهٔ السنه ایرانی شمرده بقایای آنرا در میان بعض لهجه های پامیر سراغ میدهند. زبان تخاری زبان قبایل سیتی یا کوشانی است که در اوایل آریایی شمالی یا ایرانی شرقی نامیده میشد. تخاری لهجه ای از زبانهای هندواروپایی است و در اثر آمیزش لهجه های زند بخصوص پرثوی یا پهلوی افغانستان و لهجه های اسکایی و تخاری، زبان سغدی در حوزهٔ آمو بمیان آمده و در دو طرفه آمو در سغدیان و باختر منتشر شد و دخالت آن در بنای زبان دری یا فارسی افغانستان روشن و آشکار است.

ج. زبانها و ادبیات در افغانستان قدیم

۱.۱ ادبیات پرثوی یا پهلوی خراسانی.

پهلوی، یا پرثوی منسوب به پهلو و پرثو است. پرثوه از قبایل آریایی باختریست که در خراسان غربی در یکی از ولایتهای شمالغربی آریانا تشکیل سلطنت دادند و مسکن شان پارتیا نامیده میشد. همچنین قبایلی از همان نژاد در سیستان افغانستان و حوزهٔ ارغنداب مسکونه بودند که زبان این اقوام پرتوی نام داشت و بعد پهلوی شد و این غیر از زبان پهلوی ساسانی یا زبان پارسیك است. پهلوی دو شعبه دارد: پهلوی پارتی یا شمالی دیگر پهلوی ساسانی یا جنوبی، پهلوی پارتی (پرثوی) زبان خراسان (افغانستان) بود و پهلوی ساسانی زبان فارس چنانچه پهلوی خراسانی از زند یا اوستایی باختری منشاء میگیرد و پهلوی ساسانی لهجه ای از فرس قدیم است، البته بین دو زبان مذکور آمیزش و تداخلاتی صورت گرفته که در ینجا ما هر دو پهلوی را مطالعه میکنیم. زبان و ادب پرثوی از حیث قدامت و تسلط سیاسی و مدنی بر پهلوی ساسانی تاثیرات زیاد وارد کرده است. زبان پهلوی پارتی یا پرثوی اصلاً زبان بیشتر مردم افغانستان است. این زبان از قرن ۳، ق.م. تا قرن ۴ مسیحی در صفحات شمالغرب و غرب افغانستان معمول بود در همین زمان در جنوب هندوکش پراکریت گندهاری با رسم الخط خروشتی معمول بود و این هر دو زبان با زبان یونانی مجادله نمود. پس از ورود اسکاییها تخارها و کوشانیها لهجه های مذکور منتشر شد و از تماس و آمیزش آنها با پرثوی زبان سغدی بمیان آمد. در همین وقت رسم الخط سریانی با نسطوریها بافغانستان آمد.

ایاتگار زریران — یا یادگار زریر بهترین اثر منظوم است که در زبان پهلوی پارتی باقیمانده و از فعالیتهای ادبی و افکار حماسی خراسان نمایندگی میکند. این اثر که قبل از قرن سوم مسیحی وجود داشت در قرن ششم میلادی آنرا بزبان پهلوی ساسانی در آورده اند. موضوع این اثر منظوم حماسی جنگهای گشتاسپ پادشاه کاوی بلخی و برادرش زریر و پسر برادرزاده اش اسپندات (اسفندیار) است با ارجاسپ خیونی تورانی که میخواستند دودمان سلطنت بلخی را از قبول آیین اوستایی منصرف سازند در نتیجه جنگ درگرفت و گشتاسپ و شهزادگان بلخی غالب شدند و این اثر شهنامهٔ گشتاسپ یا شهنامه پهلوی است. گشتاسپنامه دقیقی بلخی یا هزار بیت جنگهای گشتاسپ و ارجاسپ همان اثر است بشعر دری. یادگار زریر منظومه حماسی بشکل زبان پرثوی و پیرایهٔ پهلوی ساسانی که با گشتاسپنامهٔ دقیقی بصورت ادبی زبان دری افغانستان جلوه گر میشود، همان سنن رزمی یشتهای اوستاست که بشاهنامه ها رسیده.

۲ . پهلوی ساسانی .

پهلوی پارتی (پهلوی خراسان) و پهلوی ساسانی (پهلوی فارس) دو زبانیست مربوط بدو عصر و دو محل و دو منشاء مختلف که در تاریخ ادبیات افغانستان نخستین اصلی و مهم و دومی فرعی و ضمنی است . با اینهم انفعال و تاثیرات ادبی و نفوذ پهلوی خراسانی بر پهلوی پارس و انعکاس اخیرالذکر در افغانستان قابل تذکر است :

زیرا انتشار پهلوی خراسانی در ایران و تاثیر آن بر زبان ساسانی و دخول کلمات آن زیاد بود همچنین پهلوی ساسانی در عصر ساسانیان در اخیر دور کوشانیان در صفحات شمال و غرب افغانستان و سیستان منتشر شد . در طی چهارصد سال سلطنت ساسانی ـ پهلوی ساسانی پرورش یافت و آثار زیادی در آن نگارش یافت اما اثری کمی از آن بما رسیده و بعد زبان دری خراسان از افغانستان نشأت کرد و بر ایران تاثیر نمود . همچنین با فتوح غزنویان با ردوم زبان دری در حصص مرکزی و غربی ایران پیش رفت و نخست در قرن چهارم بحیث زبان علمی و ادبی قبول شد .

از آثار پهلوی ساسانی سنگ نوشته هایی موجود است بعلاوه اوستارا مجدداً بابن زبان تدوین کردند، کتابهای این زبان آنچه بما رسیده بسیار بعد در آغاز عصر اسلام نوشته شده است که بیشتر یا مذهبی یا داستانها و تاریخ و پند و اندرز است . غالب این کتابها بوسیله ابن مقفع و غیره بعربی ترجمه شد .

۳ پهلوی و افغانستان

گرچه پهلوی ساسانی زبان عام و اصلی مملکت نبود مگر مقارن عهد اسلامی دانشمندان آنرا میدانستند که آثار پهلوی را بعداً شاعران بصورت گشتاسپنامه ، شاهنامه ، کلیله و دمنه . . . . وارد زبان دری کردند . زبان و خط پهلوی ساسانی در اخیر دور کوشانی در خراسان و سیستان بوسیلهٔ جنگهای یفتلی و ساسانی در جنوب هندوکش و حصص شرقی افغانستان راه یافت و رسم الخط پهلوی در افغانستان عمومیت داشت چنانچه روی مسکوکات یفتلیها دیده میشود . زبان سانسکرت خط پهلوی هردو موازی هم معمول و متداول بود و روی سکه ها دیده میشود و زبان سغدی نیز در شمال هندوکش مروج بود .

این اوضاع تا دور کوشانو یفتلی رتبیلها یا برهمنشاهان کابلی دوام داشت که در یکروی مسکوکات راگریت گند هاری یا خط برهمی سانسکرت بخط دیوانا گری و بروی دیگر زبان و خط پهلوی دیده میشود که این رویه تا قرن ۳ و ٤ هجری معاصر صفاریها و آغاز دورهٔ غزنوی در کابلستان تعقیب شده است.

د. زبان دری و مهد آن (افغانستان)

خاکهای بین آمو و سند پرورشگاه زبانهای خانوادهٔ هندوایرانی بوده بترتیب زبانهای ویدی، زبان زند یا اوستایی، زبان پراگریت گندهاری، سانسکریت کلاسیک زبان پرثوی یا پهلوی پارتی خراسانی، سغدی، اسکایی ، تخاری، پهلوی ساسانی و شاخه های فرعی دسته های غلچه ای پامیر و نورستانی که هنوزهم موجود اند بوجود آمده اند . انبساط زبان سغدی در دوره یفتلی و تماس مزید ان با پهلوی ساسانی و نتیجه و تاثیر ان برزبان دری مهم است .

۱ مهد زبان دری و انتشار آن از شرق بمغرب

زبان دری که لهجه خاص تخارستان (قطغن و بدخشان و باختر)، کابل ، نیمروز و زابلستان (سیستان)، غزنه

وهری است تاریخ چیزی کم دوهزار ساله دارد که در دوره های قبل از اسلام وجود داشته و در افغانستان امروز بوجود آمده از این جا ظهور کرد. چنانچه نمونه های از طرز تلفظ دری (یا فارسی افغانی) در نواحی مرکزی افغانستان، تخارستان وسیستان هنوز متداول است وساکنان شهرهای غزنه، بلخ، زابل، کابل، بدخشان، هری، سیستان ومروبدان متکلم بودند و بدینطریق نخست زبان مردم خراسان، بلخ، نیمروز بود وانتشار آن بنواحی غربی از شرق و نیمروز (سیستان افغانی) صورت گرفته است وباختر، نیمروز، زابلستان، کابلستان مبداء وپرورشگاه اولی آن بشمار می آید.

شباهت زیاد لغات دری بسغدی وپرثوی یا پهلوی پارتی «خراسانی» که پارچه هایی زان از خرابه های تورفان کشف شده ساحت جغرافیایی سایر لهجه های دری مثل هروی، اسکزی، زاولی درافغانستان ووجود لغات خالص وصاف دری درافغانستان وماوراءالنهر و ز تاثیر زبانهای اسکایی وتخاری که در افغانستان معمول بود وتاثیرات متقابله سغدی و پهلوی ساسانی که در افغانستان بعمل آمده تاثیر در زبان دری بخشیده است وبالاخره انتشار زبان دری از افغانستان با یران چه در عصر ساسانی بحیث زبان دربار وچه بعد از قرن چهار هجری که بجای پهلوی زبان علمی وادبی آنکشور هم شد؛ همه میرساند محکمترین شواهد آنست که مهد زبان دری افغانستان وبعد ماوراءالنهر است.

مبدأ جغرافیایی وروش شدن وجود زبان پرثوی یا پهلوی خراسانی وزبان سغدی وظهور ثار ادبی این دوزبان وثبوت قطعی نفوذ ادبی پرثوی بر پهلوی ساسانی وارتباط محکم ادبی بان دری با پرثوی سغدی وتشخیص لغات در دو زبان اخیر الذکر ووجود زبان دری در فغانستان معاصر زبان پهلوی در ایران وباز تاثیر زبان اسکایی بخصوص تخاری در زبان دری دلایلی است که منشاء زبان دری بزبانهای پرثی یاخراسانی وسغدی در بلخ، تخارستان بخارا وسمرقند ارتباط حاصل میکند وبعد تخاری یازبان کوشانی زبان دیگر همین ناحیتهاست ویا تاثیریکه در اصل ساختمان سغدی وارد کرد، در تشکل زبان دری مدخلیت وتاثیر مستقیم دارد. برخی دری را مخفف تخاری هم گفته اند بنا بر مبدأ جغرافیایی وپرورشگاه نخستین زبان دری درقرن آغاز هجرت ووجود لغات دری درزبان سغدی که درپهلوی نیست منشاء زبان دری پرثوی وپهلوی پارتی خراسانی وسغدی است وپهلوی ساسانی وفرس هخامنشی نیست وزبان های پرثوی سغدی وتخاری در دوطرفهٔ آمو ساختر تخارستان وماوراءالنهر درطی چند قرن پیش از اسلام در ساختمان زبان دری موثر بودند.

از صفات زبان دری حقیقی یکی عدم دخالت زبان عربی است که قرنها پیش از ظهور زبان عربی درد یارما ظهور نموده است. ازسویی هم زبان دری پس ازنابود شدن زبان پهلوی ساسانی بوجود نیامده که زاده آن گفته شود بلکه پهلوی ودری دوزبانی است که موازی هم اولی درفارس ودومی در افغانستان بمیان آمده نشوونما کرده بزمانه های معین از خاکهای مبدأ در قلمرو دوممملکت پراگنده شده اند وعامل اساسی شباهت وارتباط لغات این دوزبان بعلاوه پیوند خانوادگی معاصر بودن وانتشار آنها بخاکهای یکدیگر است.

سلاست و پختگی و روانی زبان دری بر پهلوی مشهور است ومسلمست که دری یکدفعه و بدون سابقه در عصر صفاریها و سامانیها بوجود نیامده بلکه سابقه‌چندین قرن داشته است که مراحل ابتدایی زبان دری تا قرن پنج و چهار و حتی سوم مسیحی یا لااقل دو نیم قرن قبل ازعهد اسلامی پیش برده شده است که در قرون پیش از اسلام یا قرن اول‌ودوم هجری مرحله میانه ای را بین سغدی و پهلوی خراسانی دارا بوده است که رواج پهلوی ساسانی در خراسان نیز بر آن مؤثر بوده زیرا قدامت‌پهلوی‌ساسانی‌بردری‌واضح است.امالبته زبان‌دری سابقه‌ای‌داشت که درقرن‌چهارم هجری قوام ونضج گرفته‌سلاست‌وروانی‌و پختگی‌حتی برتراز پهلوی ساسانی‌دارا بود. هردوزبان درمعرض هجوم زبان عربی قرارگرفتند اما در نتیجه پهلوی در ایران بطور عام بعد ازقرن سه وچهار هجری در نگارش ازمیان رفته و بعد از قرن هفتم درمغرب ایران نیز ناپدید شد ،درحالیکه زبان دری در خراسان «افغانستان» درهما جاییکه زبان پهلوی ساسانی زبان دوم بود وحرف‌زده میشد بنا بر نفوذ زبان عربی رو با نکشاف‌گذاشت که تا قرن چهارم هجری زبان دری منحصر با فغانستان وما وراء النهر بود وبحیث یك زبان علمی، وادبی پخته وروان و سیلس آثارمنثور ومنظوم درآن گاشته میشد که درین‌وقتها درایران معمول نبود وحتی یك شعرویك رساله هم درین زبان مقارن این زمانه ها درآن مملکت دیده نشده است اگرسامانیها نیززبان دری رااتخاذ کرده باشند تنها زبان دربار بوده بین‌عوام رواج نداشته است .

دراواخرعصرسامانی واوایل دورهٔ غزنوی بنابرفتوح سلاطین خراسان درری وگرگان و اصفهان‌راه نفوذزبان دری افغانستان درخاکهای همسایه غربی ما بازشد و بعد ازقرن چهار وپنج هجری بحیث زبان علمی وادبی جای زبان پهلوی ساسانی را گرفت وبحیث زبان مردم تا هنوزدرکردستان،لرستان،خوزستان،آذربایجان وطبرستان تقریباً بیگانه است . بتایید گفتار،ازسفرنامهٔ ناصر خسرو بلخی که ازولایت بلخ بسوی دیارمغرب مسافرت‌کرد ودرنیمهٔ قرن پنجم هجری نوشته چند سطری نقل میکنیم :

«ودرتبریزقطران نام شاعری رادیدم شعری نیك میگفت اما زبان فارسی نیکو نمیدانست پیش من مد . دیوان منجیك ودیوان دقیقی بیاورد و پیش من‌بخواند و هرمعنی‌که اورا مشکل بوداز من بپرسید ااوبگفتم وشرح آن بنوشت واشعارخود برمن خواند . . . . .»

زبان دری دوادوارقبل ازاسلام موجود بودوتاریخ چیزی کم دوهزارساله دارد. قدیمتر ین پارچه های منظوم ومنثوردری که بدست است درطی قرچهارهجری درافغانستان وماوراءالنهر میان آمده است وباخترو ماوراءالنهرونیمروزوزابلستان مبداء و پرورشگاه اولی آن محسوب میشود . قدیمترین اشعاردری پس ازاسلام نیزدرخراسان وسیستان ازطرف حنظله بادغیسی‌ومحمد بن وصیف سکزی‌وغیره گفته‌شده‌است وبمارسیده‌بهمین زبان فصیح دری است وصفاریان سیستان وطاهر یان هرات مشعل فروزان آنرا بدست‌گرفتند . نثرهای دوره اول ودوره دوم : نثردورسامانیان بلخی ودورغزنوی وغوری مانند تاریخ طبری حدودالعالم تاریخ بیهقی،کلیله ودمنه وچهارمقاله عروضی وهمچنین درنظم آثارنخستن شاعران بلخی وسیستانی پس ازاسلام شاهنامه دقیقی بلخی ،

حدیقهٔ سنائی غزنوی و مثنوی مولوی بلخی بهمین زبان است. که این زبان در افغانستان بوجود آمد و از اینجا باطراف و اکناف نشر شد و مهد زبان دری افغانستان است.

۲ . وجه تسمیه دری و اصطلاح آن .

وجه تسمیه آن به « دری » اینست :

۱) دری را منسوب به (دره) کوه دانند مانند کبك دری که روستاییان در دره های کوه بدان متکلم بودند و آنرا زبانی فصیح دانند که مخلوط بزبان دیگر نبود در دره های آلایش و شسته حفظ شده او هم ممکنست باعتبار خوشخوانی (چون کبك دری) به « دره » منسوب شده باشد که زبانی است خوش آهنگ وسهل المخرج .

۲) منسوب به « دربار و درگاه » است که بدرگاه کیان و دربار ساسانیان پیش از اسلام بدان تکلم و تحریر میشد ورزمان ساسانیها « در » پایتخت و دربار را میگفتند .

۳) بنابر ارتباط خیلی قریب آن با زبان تخاری که درصفحات گذشته از آن ذکر شد ، دری را مخفف « تخاری » نیز دانندکه تخاری نخست « تهری » بوده بعد « ته » آواز « د » را افاده کرده « دری » شده است .

اصطلاح دری .

این اصطلاح بجای « فارسی » که بعد وآنهم بنا بر مسامحت واشتباه بکار رفت حتی تا قرن هفت و بعد از آن نیز بین عالمان وشاعران مروج وشایع بود :

در المعجم تالیف اوایل قرن هفت گوید : « . . . از صحیح و مشهور لغت دری و مستعملات عربی .. .... متداول باشد . »

یکی تازه کن قصهٔ زرتشت — بنظم دری و بخط درشت

بفرمود تا فارسی دری — بنوشتند و کوتاه شد داوری (فردوسی)

خردنامه‌ها را ز لفظ دری — بیونان زبان کرت کسوت گری (نظامی)

گزارندهٔ داستان دری — چنین داد نظم گزارشگری (نظامی)

ادیب و هیربد بود منجم — دری و پهلوی خوان و عالم (بهرام پژدو)

من آنم که در پای خوکان نریزم — مرین قیمتی درلفظ دری را (ناصرخسرو)

هزار بلبل دستانسرای عاشقرا — بباید از توسخن گفتن دری آموخت (سعدی)

چوعندلیب فصاحت فروشد ای حافظ — تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن (حافظ)

زشعر دلکش حافظ کسی شود آگاه — که لطف طبع و سخن گفتن دری داند (حافظ)

۳ . افغانستان : مفهوم مملکت و ادبیات آن در ازمنه پیش و بعد از اسلام .

کشور افغانستان یا خاکهای درطرفهٔ هندوکش در دوره های باستانی « آریانا » نام داشت یعنی سرزمینی که آریها در آن متوطن اند . در عهد های اسلامی خراسانش گفتند که بمعنی محل طلوع آفتاب است و این حد و د شرق امپراطوری اسلام بود .

مورخان یونانی مملکت دو طرفهٔ هندوکش را آریانا نامیده اند . پس از اسلام عربها اینکشور را خراسان خواندند که حدود العالم که بسال ۳۷۲ هجری تالیف شده درصفحات ۵۵ و ۶۲ حدود آنرا چنین تعین کند :

« سخن اندر ناحیت خراسان و شهر های وی ـ ناحیتیست مشرق وی هندوستان است وجنوب وی

عضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگانست وحدود غور و شمال وی رود جیحونست ....

سخن اندر ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی . ناحیتیست که مشرق وی هندوستانست و جنوب وی بیابان سند ست و بیابان کرمان ومغرب وی حدود هریست و شمال وی حدود غرجستان و گوزگانان و تخارستان ....

آنگاه شهرها ییرا که برای خراسان ذکرمکند « نشاپور، سبزوار، نساء، طوس، هری (هرات)، پوشنگ (زنده جان)، باد غیس، سرخس، غرجستان (هزاره جات)، مرورود، مرو، کوزکانان (میمنه)، بلخ، تخارستان (قطغن)، بامیان، غور، بست، طالقان، خلم، سمنگان، بغلان، غور، سیستان، زرنگ، فره (فراه)، قرنی، کابل، غزنین، زابلستان، پروان، بدخشان» اند. پس مملکتی که حدود ه شهرها یشرا حدود العالم چنین ذکرکند جز افغانستان هیچ جا نیست و افغانستان امروز همان خراسان قدیم است که یکی دو شهر آن امروز بتصرف دیگرانست . البته کلمه افغانستان آنوقت وجود نداشت و بر کشور اطلاق نمیشد و مانند آنست که گول قدیم را امروز فرانسه گویند و پروس ، آلمان است .

اینست که آریانای کهن یاخراسان دوره اسلامی کشوریست که امروز آنرا افغانستان خوانند و تاریخ گذشته و فرهنگ وادبیات آن دو متعلق باین است .

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید ازوی رومتاب

ـ مولوی ـ

بخش دوم

تاریخ ادبیات افغانستان

بعد از اسلام

بقلم

محمد حیدر ژوبل

مدرس تاریخ ادبیات در فاکولته ادبیات

۱۳۳۶

فصل دوم

اسلام و تکامل ادبیات ملی

از ۲۱ هجری ببعد

الف: ادبیات مادر دور استیلای عرب (۲۱-۲۵ هجری)

انتشار اسلام. قرآن کریم و تأثیرات آن در زندگانی، افکار و ادبیات

آغاز ادبیات پس از اسلام افغانستان سال ۲۱ هجری است که عسکر مسلمانان در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق در غرب فلات آریانا بجنگهای بزرگ پرداخته یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی از مسلمانها شکست خورده با فغانستان فرار کرد چنانچه داریوش هخامنشی نیز پس از حملهٔ اسکندر بافغانستان پناهنده شده بود این فیروزی فتح الفتوح خوانده شد.

عربها پس از آن در هنگام خلافت حضرت عثمان (رض) که کوشانیان و رتبیل شاهان فرمانفرمایی داشتند با فغانستان وارد شدند آمدن عربها تنها یك موفقیت سیاسی نبود بلکه ارمغان بزرگی با خود آوردند که اسلام و قرآن کریم بود.

اهالی بوسیلهٔ تبلیغ، دادن حقوق مساوی بمردم و سایر عوامل باسلام گرویدند اسلام تنها دین نبود بلکه راه وروش زندگانی گشت و با انساج فکر و عقول تخمیر جزء لا یتجزای زندگانی مردم آریانا شد. مسایل مذهبی در اسلام یکی از عوامل دیگر انتشار آن بشمار می آید این یك حقیقت مسلم تاریخی است وقتیکه حضرت عمر (رض) بیت المقدس را فتح کرد. آزادی شخصی، مال، ملکیت و دارایی حتی درختهای مردم را محترم شمرده ابداً بعیسویان صدمه وارد نکرد برخلاف عیسویان هنگام فتح این شهر ساکنان این شهر را اعم از مسلمانان و یهودان اذیت بسیار کردند. همچنین حاکمان مسلمان در آغاز عادلتر و منصفتر بنظر می آمدند علت دیگر انتشار اسلام که باید گفت تشویق و نیروی تبلیغ و تقریر است. دور نو تحولاتی با خود آورد چه دور قدیم با از میان رفتن ساسانیان انجام پذیرفت دور نو با حکمروایی عربها آغاز یافت عصر و زمان برفورو تماماً تغییر کرد شرایط جدید سیاسی اجتماعی اخلاقی و دینی یکدور بحرانی را در اوضاع آریانا بوجود آورد ملاحظات عمده وجدی را ایجاب کرد مردم با مسایل بسیار عمیق روبرو شدند که در آینده تأثیرات ژرف و عمیق شان گذاشت، در سایه اسلام امتیاز رنگ، نژاد، محیط و زبان از میان رفت.

قرآن کریم نه تنها دستورهای مذهبی بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی نیز بود ارزش ادبی قرآن کریم و رموز خطابت و حسن بیان آن بحدی عالیست که نظیر این قدرت در سایر کتابهای مذهبی بنظر نمیرسد.

پیغمبر اسلام هیچگاه ادعا نکرد که شاعر و فیلسوف باشد و یا آیین تازه ای آورده بلکه خود را برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث دانسته ادعا کرد که دیانت ساده ای که برای عرب و بشر ضرور بود آورده است و مدعی بود که برای اقامت و احیای دیانت انبیاء گذشته و کتب مقدسه مبعوث شده است و تمام کتب مقدسهٔ قبل از خود را از حضرت ابراهیم (ع) تا حضرت عیسی (ع) تصدیق داشت دین اسلام

آیین نهایت درجه ساده و عالی است. در اسلام نسبت مسیحیت و یا ادیان قبل از آن مشکلات و پیچیدگیها بکلی مرتفع شده است وحدانیت و یگانه پرستی تنها هدف و منظور اسلام است و سادگی آن باعث قوت و استحکام آن دین گردیده است و همین سادگی اسلام نسبت بسایر ادیان باعث انتشار سریع و عمیق آن در ساحتهای وسیع شد؛ چه مراسم مذهبی و تشریفات در سایر ادیان تا هنوز باقی مانده که در جای معین و اوقات معین باید صورت بگیرد حالانکه اسلام آزاد از هرگونه قید فضا و زمان بدون تشریفات با کمال سادگی وحضور دل بمراسم دینی و عبادت می‌پردازد. غلبهٔ سیاسی عرب در اثر انتشار دین اسلام بفعالیت معنوی منتج گشته در تاروپود روح مردم این خطه جاگزین شد، اسلام افکار و احساسات جدیدی را باتحولات در طرز زندگانی با خود آورد که در همه رشته های زندگانی بخصوص در ادبیات فوق العاده مؤثر واقع شد تاثیرات قرآن کریم برمردم مملکت ما از دو جهت بود: مادی ومعنوی. نخست از جهت مادی: دین اسلام در مبانی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و مدنی روابط فرد و فرد جامعه و فرد واصول روش زندگانی انقلابی وارد کرد و برمدنیت مادی تاثیر بارزی انداخت اقتصادیات و تجارت از نظر احکام قرآن کریم تغییر کرد خلاصه اسلام تنها دین نبود بلکه یك روش زندگانی شد و تمام سلوك مردم تحول نمود. اسلام وقرآن کریم یك مدنیت پرمایه ای برای این مملکت بارآورد، اسلام با خود یکنوع عدالت ومساوات اقتصادی و مدنی واجتماعی را بوجود آورد و این پیروزی عربها و شکست آریانا نبود بلکه هردو طرف بود.

مسایل اخلاقی و دینی تا بسیار اندازه بوسیله قبول اسلام حل شد عربها این مردم را باخود مساوی قرار دادند. امتیاز رنگ، نژاد زبان و امثال آن در سایهٔ اسلام از بین رفت و یگانه تشخیص مردم تقوی و پارسایی بود.

با این تحولات تاثیرات عظیم قرآن کریم رونما گشت مقدمات آن با حیات فردی آغاز یافت و زندگانی را از هر جنبه احاطه کرد و هر امر را تحت تاثیر گرفت.

دگر از نظر معنوی: همچنین بر افکار و اذهان تمام طبقات عمیقانه تاثیر وارد آورد که همه چیز را در روشنی تعلیمات آن میدیدند. بآمدن اسلام وقرآن کریم سبك وعالی وموضوعات بلند آن بآسانی مورد تقلید قرار گرفت باجمله های سلیس و روشن آن که ماهرانه با هم آمیخته بودند، جمله بندی پرآهنگ و جمله های روان، متانت وابهت وتوضیحات مجسم احساسات شعله انگیز، نیروی عظیم کنایت و استعارات عالی آن همه برفکر مردم تاثیر آورد. یکتعداد مفهومها و لغات نو داخل زندگانی و افکار ما شد و با خواندن و ترجمه قرآن کریم یك طرز تفکر نو روش یك منطق نو بوجود آمد وحتی در نوشته ها یکتعداد تقلید هایی از سبك قرآن کریم پدید آمد که سبك نوینی را در افکار روشن و سجیه وغیره بوجود آورد و این تاثیر بحدی بود که مردم زبان خود را با لفبا و رسم الخط عربی نوشتند. همچنان لغات خود را بکلمات عربی عوض کردند که غالباً کلمات اصلی دری از میان رفت و کلمات عربی جاگزین آن شد: روح جای روان رفت و اراده بجای خواست نشست. خلاصه یك طرز فکر نوین را ایجاد کرد.

قرآن کریم بحیث بزرگترین شاهکار ادبی گرویدگان نوین را تماماً بخود جلب کرد تقدیر و تمجید وتحسین مردم از عبارتهای ساده وسیال آن روزافزون بود، از آنجا که هر مسلمانی باید قرآن کریم را بعربی بخواند سبب شد تا زبان عربی در تمام دنیا شایع گردد. و مردم بآن بلد شوند ومطالعت آن نه تنها از نظر ضرورت بود بلکه آنرا نمونه و شعار فکر و نگارش قرار دادند و یکدورهٔ زرین بوجود آمد با تسخیر عربها مردم مرزهای وسیع دانش بشری را بدست آوردند و همچنین یك نظر روشن وعالی امکانات را

فراهم آورد و مربی زبان ادبی تمام این گوشهٔ آسیا شد قسمتی از نویسندگان و شاعران دری زبان بعربی آثاری نوشتند البته اینکه درینوقت آثاری به دری دیده نمیشود علت آن اینست که کسی بدان توجه نداشت و پس از اینکه بزبان و ادبیات ملی علاقه نشان داده شد شاعران و نویسندگان هم از هرسو پیدا شدند زبان عربی روح ادبی را بیدار کرد و تسخیر افغانستان بوسیلهٔ عربها باعث شد تا زبان و ادب عربی منتشر شود و باین وسیله روح ادبی تکامل کرد و باساس نمونه های کلاسیک عرب بتنمیت زبان پرداختند باینصورت دور نوزبانی بکار داشت که درآن جهات مختلف فکر و عواطف و معانی متعدد در اتماماً وبصورت مؤثر بیان کند و عربی این خاصیت و سایر خاصیتهای عالی و بلند را بیک پیمانهٔ زیاد دارا بود غناو دارالی غیرقابل مقایسهٔ آن، ظرفیت بیکران، انسجام عضوی شگفت انگیز و سیال بودن آن باعث شد تا یک موقع بسیار بلندی را احراز کند.

این زبان عقل مستعد و سیال مردم آریانا را بخود عطف کرد و آنرا تحت تبارز قرار داد. چونکه ایشان کدام نمونهٔ کلاسیک از خود نداشتند تا آنرا پیروی کنند بناءً متانت و عظمت و شکوه این معیار فرهنگ نوایشانرا دربرابر خود مجبور کرد تا سر احترام خم کنند.

همچنین تاثیر عقلی باندازه ای زیاد و مقتدر و نیرومند بود که با آن مقاومت غیرممکن دیده میشد. این درست شبیه آنست که بوسیلهٔ حملات و مهاجرتهای سلتها، رومنها، فرانسویها، ساکسونها و اسکندینا ویها لغت این مردم برلغات زبان انگلیسی مؤثر واقع شد و جانشین لغات اصلی آن زبان شد که امروز از اصل زبان انگلیسی تعداد کمی باقیمانده و این بذات خود موجبات غنا، فصاحت و وسعت آن زبان را فراهم آورد.

برای دو یا سه قرن دیگر این تاثیر تمام نیروی فکری آنها را جذب نمود و توجهی ژرف را ایجاب میکرد مردم عمیقانه زبان عربی را تحصیل کردند و در آن زبان نیرویی بهمرسانیدند [illegible] اینکه هنوز یکقرن نگذشته بود آمادگی شگفت انگیزشان برای احراز بزرگی عقلی [illegible] راهبری بکلی تکمیل شده بود.

۲. قیام ابومسلم خراسانی و مقاومت معنوی: آمیزش زبان.

مردم درینوقت از خود یک عکس العمل دیگر نیز ظاهر کردند و از نظر جنگی مردم افغانستان بطرفداری عباسیها دربرابر امویها ایستادگی کرده روح جنگی نشان دادند بقیام ابومسلم خراسانی نیرو و قدرت استمداد و شکوه خراسان نمایان گشت خراسان ازین ببعد رسمیت پیدا کرد و برای این سرزمین در عرب پخش شد و عربها چندین قرن قطعهٔ افغانستان را بنام خراسان یاد کردند مردم افغانستان با اینهمه تحت تاثیر عربها نرفته دربرابر فرهنگ و مدنیت عرب یکنوع مقاومت معنوی از خود نشان دادند: ترجمهٔ آثاری از زبان و افکار ما بزبان عربی و مقابلهٔ خراسانی ها دربرابر تشکیلات عربها شاهد آنست که براستی یکنوع عکس العمل دربرابر عربها بذات خود مقاومت معنوی است. ادبیات ملی نیز درنخست با ازبین رفتن استقلال متروک شد و ازمیان رفت اما از طرفی هم آن مدنیت بامقاومت ذاتی اهالی منحل شد و تاثیر متقابلی در ادبیات عرب کردند این پیروزی و شکست باعث آن شد که این قوم همهٔ آنچه دارد از دست بدهد یعنی مردم در عربها منحل نشدند بلکه تاثیر ها متقابل بود.

مردم این سرزمین دربرابر عرب ها و امویها نهضتهایی را بنام «شعوبیه» راه انداختند چنانچه

اخذ کردند تا زمان حجاج یوسف ثقفی دفترها را بفارسی مینوشتند بناءً ادب ما بادب عربی ازجهاتی مؤثر واقع شد .
نخست اینکه فرزندان آریانا بعربی شعر گفتند ادب خود را یعنی رخ آریانی را بقالب عرب ریختند ظاهراً ترکیب ، لفظ و وزن عربی بود اما فکر ، و خیال و مایهٔ ادبی آریانی و دری بود .
دوم اینکه عربها برای احتیاجات مدنی لغات فراوانی را از زبان دری و دیگر زبانهای این سامان گرفتند حتی در اخذ جمله و ترکیب عبارت نیز از اینها پیروی میکردند تا چه رسد بتخیلات و معانی و مضامین و افکار . سوم حکمت آریانی درعرب راه یافت . چهارم موسیقی این سامان و پنجم تجددی در انشأ و ترسل عرب وارد کردند که ادب ما ادب عرب را برنگ خود درآورد و صورت نوینی بآن داد و تاثیر متقابل در همدگر کردند . آنگاه عیدهای ملی که در آریانا (افغانستان قدیم) معمول بود مانند « سده نوروز و مهرگان » وموقتاً از بین رفته بود ، باز مرسوم شد و اینها بتاثیر وزارت برمکیان بلخی بود همچنین یکتعداد کلمات بعربی انتقال ترجمه شدکه این انگیزه ها با تعلیمات اسلامی دست بهم داده انقلابی در ادبیات اسلای عرب پدید آورد و از ادبیات پیش از اسلامش متمایز ساخت اما اینرا هم ناگفته نباید گذاشت که اندازهٔ تاثیر زبان دری در برابر تاثیر و نفوذ و استیلاء زبان عرب در زبان ما قدری جزئی بنظر می آید .
ادبیات ملی نیز در نخست با ازبین رفتن استقلال متروك شد و ازمیان رفت اما از طرفی هم آن مدنیت بامقاومت ذاتی اهالی منحل شد وتاثیر متقابلی در ادبیات عرب کردند این پیروزی و شکست باعث آن شد که این قوم همهٔ آنچه دارد از دست بدهد یعنی مردم در عربها منحل نشدند بلکه تاثیر هامتقابل بود. طوریکه عربها بر ما تاثیر کردند وزبان عربی بر زبان دری مؤثر واقع شد وآنرا سروصورت داد همانطور کلمات دری نیز داخل زبان عرب گردید . مثلاً از گوهر دری جوهر و از کاروان قیروان ازستون استوانه و از نمونه انموذج وغیره ساخته شد حتی شاعران عرب کلمات زیاد دری را در شعر خود بکار میبردند اما باید گفت که تاثیر زبان دری بر عرب بتناسب تاثیر زبان عربی بر زبان دری کمتر است . کتابهای زیادی را از زبانهای خود بزبان عربی ترجمه کرده ادب ، علوم و اخلاقیات رابزبان عربی قابل دست رسی ساختند . ادبیات عالی ، غنی و پرمایهٔ عربی برای ما آب حیاتی بود چه زبان قبلی از همهٔ این صفات محروم بود نه دارای انسجام و نه علمی و نه دارای اسلوب بود تا غنی و دارای سیلان باشد بنا بر دستور غیر معین و نا بود اسلوب کرخت آن برای منظوری های ادبی غیر آماده بوده . با وجود اینهمه یك نمونه ومثل اعلی ومعیاری هم وجود نداشت ازین سبب غیر ممکن بود اثری در آن بوجود آورد که جاودانی باشد ملت میباید در نخست قبلاً ازینکه توجه خود را بطرف تکامل عطف کند فرهنگ نو و روحیهٔ نو و علوم جدید را حل میکرد .
آنجا نه تنها یك آمیزش مکمل بین کهنه و نو یك اختلاط خوش آیند بین سامی و آریائی بعمل آمد بلکه یك تبدل کامل شکل و صورت وجود آمد این آمیزش اختلاط باهستگی و تدریج و غیرشعورانه صورت گرفت و برای تکامل خود قرنها اشغال کرد با اینهمه تاثیر زبان عربی نتوانست زبان دری را ازبین ببرد و محو کند و زبان دری مقاومت کرد . ادبیات عربی حیاتی ، نیرو و قدرتی را در زبان دری گنجانید و آنرا بشکل دیگری درآورد و زیبایی و متانت و آهنگ عربی را بآن داد ، شرایطی بوجود آمد که این زبان را آلت نیرومند بیان و پارهٔ زیبایی ساخت.
عربی بوسیله غنا و وسعت خود خزینهٔ بیگرانی را در اختیار دری گذاشت و آنرا آزادی کامل داد که باساس نمونهٔ کلاسیك و شاهکارش یعنی قرآن کریم پیش برود . ازاینجا انگیزهٔ غیر قابل مقاومتی بوجود آمد که زبان دری را غنی و آنرا یکی از بهترین نمونه و آلت اظهار بیان و فکر ساخت .

تزیینات باشکوه نظم مکمل کنایت وزیبایی بیان احساسات شدید نیروی فوق العاده وصد ها خاصیت دیگرکه آنرا از زبان دری تمجید میکنیم بصورت مستقیم وغیرمستقیم بنا برتاثیر ادبیات عربی بوجود آمد ، و مطالعت نویسندگان زبان دری که در واحد چنین توجهی را بیدار میکند وروشنابی در نغمات آهنا وزیبایی زبان نتیجهٔ تقلید خشك نبوده بلکه دامنهٔ یك آمیزش آهسته و پر نشاط است.
باقضاوت ازین فتوح اسلام درمورد آریانا دورهٔ درخشانی را بار آورد.

۳ — عالمان خراسان وعلوم عربی :

باین ترتیب شرایط زندگانی مردم تغییرکرد وپیچیده بود بناءً باعث شد تا آخرین تکامل ممکن خراین عقلی شان صورت بگیرد عقول لایق قابل پزیرش متحول وموشکاف آنها یکجا شده تمام نیروها ومؤثرات فرهنك نوادرخود جذب کرد . سپس بزرگترین پیرویهای محصولات ادبی جهان را بصورت جریانها فراگرفت ومؤلفان را مشهورکرد . این جریان جدید عقلی از نظر تعلیمات عمیق وتدریسات دقیق خیلی برجسته بود . نوشته های عالمان منقد وبا فرهنك آریایی یکدرجهٔ عالی را نمایان کرد . اینها استادان بزرك سبکی بودند که درشکوه واولیت ، بزرگی ومهارت تااینندم بیمانند بود واینهمه نتیجهٔ خامهٔ مبتکر وتوانای ایشانست که تقدیر وتحسین عمومی رابخود جلب کردند .
همچنان بحث صرفیان . لغویان ونحویان از عالمان بزرگ ونویسندگان عرب دست کمی نداشتند • این دورخاصیت مخصوص بخودی دارد واشخاصی بوجود آورد که درتاریخ ملل نادرست.دوویاسه قرن بعد فتوح اسلام درآریاناد لچسپی ایرا پیدا ارکرد این مردان گزیده که از نظرذهن رسیده بودند واز نظر عقول بلند برای تداخل آمیزش واختلاط علوم عربی و فرهنك آریانا ضرو ربود بروز فعالیتهای ادبی که این دوررا پر شکوه کرد طورمستقیم وغیر مستقیم نتیجهٔ تعلیمات هرجانبه وکاملی بود چه ایشان نه تنها بادبیات عربی که بهترین وشریفترین شغل تلقی میشد پرداختند ودرآن سهم گرفتند بلکه پیشآهنگان فرهنك برای وطن وطنداران خود شدند . زبان دری درینکاه به نسبت عربی بهدرجهٔ دوم قرارداشت وستارهٔ نوین آن منوربه درخشیدن آغاز نکرده بود درینکاه بکتعداد عالمان زیادی در افغانستان پیدا شدند وطوریکه که زبان وافکاروغیرهٔ عربها برآنها مؤثربود ایشان نیززبان وافکار خودمان را برعربها قبولاندند نتیجه این شد که بزرگترین علماء اسلام درفقه ، نحو ، تاریخ وسیراز خراسان (افغانستان) بوجود آمدند وعرب وعالم اسلام راروشن کردند قریحهٔ آریایی یکزمانی بقالب زبان عربی هنرنمائی کردبزرکترین اثری که آریانیها درفقه اسلامی گذاشتند موضوع «رای وقیاس» است که قیاس وتعقل را در استخراج احکام فقه داخل کردند نخستین کسی ازاینها که فقه اسلام را باساس قیاس مرتب کرد ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی است (وگفته شده که ازاستالف بودند) ومؤسس مذهب مهذب حنیفی وازفحول علمای فقه بشمارمیرود که بعداً بامام اعظم موسوم گشت واصلا خراسانیست . پدرش بکوفه برده شده بود ودرسال هشتاد هجری آنجا متولد شد وتا یکصد وپنجاه هجری بزیست . معروفترین اثرش که روشنی آن چشم اسلامیانرا خیره ساخت بفقهالاکبر معروف است وشاهکار تفکرو استدلال میبا شد . ابوحنیفه خودش کتابی ننوشت . مانند یکه افکارسقراط بوسیله شاکردانش فراهم آمد وی نیزدرهنگامیکه درمحضردرس حاضرمیکشت وپیروان وشاگردانش بدورش فراهم می نشستندبرخی ازشاگردان سخنانش رایادداشت میکردند که مجموعاً افکاراین دانشمند بزرگ راتشکیلمیدهد وباآنکه زبان اصلی اش دریبود نوشته هاوآثار ونظریاتی بزبان عربی دارد

نخست اینکه فرزندان آریانا بعربی شعرگفتند ادب خود را یعنی روح آریانی را بقالب عرب ریختند ظاهراً ترکیب، لفظ و وزن عربی بود اما فکر، و خیال و مایهٔ ادبی آریانی و دری بود.
دوم اینکه عربها برای احتیاجات مدنی لغات فراوانی را از زبان دری و دیگر زبانهای این سامان گرفتند حتی در اخذ جمله و ترکیب عبارت نیز از اینها پیروی میکردند تا چه رسد بتخیلات و معانی ومضامین وافکار. سوم حکمت آریائی در عرب راه یافت. چهارم موسیقی این سامان و پنجم تجددی در انشأ و ترسل عرب وارد کردند که ادب ما ادب عرب را بررنگ خود در آورد و صورت نوینی بآن داد و تاثیر متقابل در هم دگر کردند. آنگاه عیدهای ملی که در آریانا (افغانستان قدیم) معمول بود مانند «سده نوروز و مهرگان» وموقتاً از بین رفته بود، باز مرسوم شد و اینها بتاثیر وزارت برمکیان بلخی بود همچنین یکتعداد کلمات بعربی انتقال ترجمه شدکه این انگیزه ها با تعلیمات اسلامی دست بهم داده انقلابی در ادبیات اسلامی عرب پدید آورد و از ادبیات پیش از اسلامش متمایز ساخت اما اینرا هم نگفته نباید گذاشت که اندازهٔ تاثیر زبان دری در برابر تاثیر و نفوذ واستیلاء زبان عرب در زبان ما قدری جزئی بنظر می آید.
دیگر سبویه عالم نحو است که الکتاب معروفترین اثر او از مشهورترین اصول قواعد زبان عرب و از منابع بزرگ علم نحو است در ۱۵٦ هجری متولد در ساوه وفات کرد در ۱۸۰ یا ۱۹٤ هجری.
از شاعران خراسان که بدربار عباسیها میزیستند و بعربی شعر میسرودند یکی بشار بن بود تخارستانی (بدخشانی) شاعر نابینای عباسیان است (وفات ۱٦٧ هجری) که اشعارش نمایندهٔ افکار و روحیهٔ آریایی اوست. پدرش جزء اسرای جنگ تخارستان ببصره آورده شد و خودش نابینا بدنیا آمد و با واصل بن عطا روابطی داشت از اشعار خود صلاتی کرانبها از مهدی خلیفه عباسی میگرفت. دیگر ابونواس اهوازی است (متولد ۱۲۰ هجری) که خمریاتش در عربی مشهور است. عالمان موسی بن شاکر خوارزمی است که عالم هندسه بود و از منجمین بزرگ شمره میشد و در قرن سوم هجری میزیست وی معاصر مامون بود و سه پسر داشت: محمد، احمد وحسن. پسران وی که (بنی موسی) مشهورند نیز از جمله عالمان درجه اول بحساب می آیند.
نخستین ابوعبدالله محمد بن موسی الخوارزمی است که در ۲۵۹ فوت شد وی در نجوم وحساب و هندسه اقلیدس و مجسطی دست داشت تالیفات زیادی از خود باقی گذاشته: از جمله یکی ازجد ولهای ریاضیست دیگر الجبر و صنعت ریاضی که بلاتینی نیز ترجمه شده و تا دور رنسانس از کتب درسی اروپاییان در ریاضیات شمرده میشد، دودیگر احمد برادرش در میخانیک و سه دیگر حسن در هندسه مطالعات داشتند وهر دو بدربار مامون میزیستند ومشترکاً آثار ریاضی نجومی تخنیکی مینوشتند. بنی موسی به امر مامون سیاحت دور زمین را حساب کرده کتاب معروفی در میخانیک بنام «الحیل» دارند. کلمهٔ «الکوریتموس» از اصطلاحات ریاضیات عالیست (قرار اعتراف خود اروپائیان: تاریخ ادبیات عرب تالیف بروکلمان بزبان آلمانی صفحه ۲۰٦ و منسلاتها کسبون در کتاب «ریاضیات برای ملیونها» ماخوذ از کلمهٔ «الخوارزمیست».
پس خراسانیها بودند که زبان و ادبیات عرب را گرفته علوم را بدان زبان نوشتند شعر گفتند وحتی قواعد زبان عرب نوشتند.

ثقافت و فرهنگ افغانستان

پیوسته بمقالهٔ تأثیرات قرآن کریم برادبیات ما

م ، ح ، ژوبل

فصلی از تاریخ ادبیات افغانستان

ب. آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری

۱ – نفوذ دینی و روحی و سیاسی عربها، عباسیان.

نفوذ سیاسی عربها درهنگام تسلط شان بر افغانستان دردو قرن اول هجری مستقر و درهمه جا یکسان نبود و نهضتهایی هرطرف دیده میشد. از جمله خراسانیها خلافت اموی را سقوط دادند. وعباسیان را بر تخت سلطنت نشاندند منصور ابومسلم را درپاداش آن بکشت. خلافت عباسیان از نظر تشکیلات و ترتیبات بدولتهای آریانا وساسانیها بسیار مانند وشبیه بود تزیینات لباس، آرایش دربار همه بهمان صورت بود اغلب چیزها را اتخاذ کردند. چنانچه عیدالنیروز همان نوروز باستانی آریانی است درعهد عباسیان که ازبزرگترین وباشکوهترین دوره های سلطنت عربست مجالس علمی و مباحث فلسفی زیادی ترتیب میشد که انگیزه های انکشاف فکری و ذهنی و ارتقای علمی را فراهم ساخته واین اجزه مقاومت معنوی میتوان بشمار آورد. درعصریکه بربالا ازآن ذکر رفت مسلمانها هنگامی آزادی عقلی و رشد فکری داشتند که هنوز اروپا درقرن تاریك بسر میبرد. آزادی ایکه عباسیان از نظر دین علم وسیاست بمردم دادند ومفکران بزرگ را تشویق کردند تا درمرکز خلافت گرد آیند ودر مباحثات علمی سهم گیرند وآراء ونظریات خود را آزادانه اظهار کنند این عوامل آزادی فکر وآزادی بیان را بار آورد که خلفای عباسی مخصوصاً هارون الرشید و پسرش مامون ازمشوقان آن بودند. واین بالآخره منتج برشد فکر رشد بیان رشد دینی سیاسی، وعلمی گردیده روشهای دینی علمی فلسفی نوین پیدا شده. درنتیجه فرقه مذهبی وفلسفی معتزله که واضع آن واصل بن عطاء و اساساً آریانی بودند بافکار نوین خود بوجود آمدند همچنین درهمین عصر بزرگترین علمای اسلام درفقه. نحو. تاریخ وسیر از خراسان (افغانستان) بروز کردند. مذاهب مختلف حنفی حنبلی و مالکی وشافعی نیز درهمین ایام بوجود آمده وقریحه آریایی یك چندی بکفتهٔ دارمستتر فرانسه بقالب زبان عربی هنرنمایی کرد.

مبارزتهای عقلی فکری سیاسی مذهبی و ادبی خراسان دربرابر خلفا مدتی ادامه یافت چون اینها دیکر نمیخواستند سیادت بغداد را برده باری کنند ودراثر نموی این احساس در آغاز قرن سوم وچهارم هجری درقطعات مختلف آریان زمین دولتهایی تشکیل شد که تنها اسماً خلافت بغداد را میشناختند و باینصورت تشالودهٔ استقلال سیاسی خراسان که مدتی از بین رفته بود دوباره ریخته شد. آغاز استقلال خراسانرا میتوان از زمانی شمرد که مامون برای عروج بمسند خلافت ازخراسانیان

کمک‌خواست درعوض طاهر ذوالیمینین پوشنگی خراسانی(۱) درحدود دو صد و پنج هجری از طرف او با مارت خراسان مقرر شد و دو سال بعد نام خلیفه را از خطبه بینداخت که با سلاله های صفاری و غزنوی استقلال خراسان (افغانستان) بکمال رسید و باین ترتیب از قرن سه و چهار زندگی سیاسی خراسانیها از سرگرفته شد وعهد نوینی در تاریخ وادبیات ما بازشد که در اثر سلطه مسلمانها برخراسان علوم یونانی بوسیله عربی وادبیات عربی در ادبیات ما داخل گشت. دیری نگذشت که سنن وآداب ملی از سرنو زنده شد و در انجام دو قرن ضعف و انحطاط عرب رونما گشت .

۲ . زبان دری و تکامل آن . مشرق فلات و غرب آن .

باینوسیله زبان دری بسبک و صورت کنونی ظاهر شده اگرچه بعربی نوشتند اما زبان دری درهمه جاهای مملکت معمول و مفهوم وبا زهم تمام ساکنان فلات آریان در برابر عرب یکحال نداشتند آنها یکه در پشت کوههای سر بفلک کشیده یا در نواحی دوردست از مرکز خلافت عرب در ماوراءالنهر ویا خراسان (افغانستان امروز) بسرمیبردند در استعمال زبان دری آزادتر واز تاثیر و نفوذ عرب تاحدی بر کنار بودند اما قسمتهای فارس و خوزستان وغیره بیشتر ازعرب وآداب عربی متأثر شدند وچون نخستین پادشاهان پس از اسلام آریانا (افغانستان) از سیستان و خراسان بودند و پیشرو ان استقلال کشتند لذا لهجه وزبان خراسان بازبان دری که عبارت اززبان مردم افغانستان است ازهمه بیشتر و پیشتر قوت گرفت و سراسر فلات آریان را استیلاء کرد وزبان رسمی قرار یافت بناءً دری اصیل شسته وخالص و فصیح نخست ازدره های افغانستان نشأت کرد و بعد تربفارس منتشر شد و اکنون هم در کوهپایه های افغانستان بخصوص در سیستان ، تخارستان محفوظ است حال آنکه درفارس وغیره با زبانهای مجاور مخلوط شده اصلیت خود را باخت واز بین رفت و اینست که طرز ادای خوب دری را امروز درافغانستان میبابیم و محققان خراسان (افغانستان) راآشیانهٔ زبان دری گویند .خراسانیان نسبت بمردم فارس زودتر بین مسلمین معروف شدند و این معرفت وسیلهٔ انتشار زبان آنها شد.زبان دری که درافغانستان وحدود مشرقی مروج بود شهرتی بسزا یافت نخست از خراسان و ماوراءالنهر وحدود مشرقی فلات طالع شد.زبان دری وزبان فصیح فارسی عین یکدیگرند که حتی درعصر ساسانیان موجود بود واین همان زبان کتابی ولفظی امروزست که از اوایل قرون هجری مقدمات انتشار آن فراهم آمد و درحدود قرن سوم هجری پهلوی رامغلوب کرده ازمیدان بیرون کشید و خود درفلات آریان و درفارس جای آنرا گرفت واز قرن سوم هجری زبان ادبی این ایالات شد و مهمترین قسمت ادبیات مادرین زبان نوشته شد.طوریکه نمونه های زبان پهلوی درمیان پاره ای از روستاییان فارسی زبان عراق ،زنجان،اصفهان،پارس و همدان بمشاهده میرسد نزدیکترین لهجه بزبان فصیح دری عمده درخراسان وماوراءالنهر معمول بوده هنوز هم نشانهٔ آن حتی بین روستاییان خراسان و مروحالیه و همچنین درنواحی سمرقند بخارا بلخ و بعضی حدود افغانستان بوضاحت دیده میشود.زبانیکه دربلخ و بخارا و سمرقند و قسمتهای شمالی و شرقی افغانستان دیده میشود زبانیست که با آثار و ادبیات فصیح قبل ازمغول متقارب بلکه متحد اند. مقایسهٔ کلماتی از پشتو و دری و پهلوی باثبات موضوع بیشتری می افزاید زنده و مروج بودن آن اصطلاحاتیکه

---

(۱) پوشنگ شهریست درده فرسخی هرات واز شهرهای معروف خراسان است .

در کتب قدیمان ذکر شده در افغانستان بزرگترین شاهد مدعاست که اینها عجالهً از موضوع بحث ما دور است.

سه نکتهٔ تحول زبان.

نا گفته هم نماند که تاثیر عرب باعث تبدلات و اختلافات زیادی هم در زبان ما شده و آن عواملیکه زبان‌دری پس ازاسلام را اززبان دری قبل‌ازآن و ازپهلوی دگرگونه ساخت اینها ست :

نخست زبان دری بحروف عربی نوشته شد و در اینجا باید تذکر داد اینکه آثاری ازادبیات تحریری دری در دو قرن اول اسلامی بدست نداریم همانا نتیجهٔ تغییرخط است که نوشتها ازخط آرامی و اوستایی بخط عربی نقل نشد دیگر آنکه کلمات عربی بمقدار زیادی داخل‌زبانهای ما شد که این‌دخول لغات نخست نشانهٔ ازعلم و ادب بشمار میرفت و پسانتر جای احتیاج را گرفت و درضمن کلمات متعددی اززبانهای خارجی بوسیلهٔ زبان عربی داخل‌این‌زبان‌شدمثلاًدیهیم‌و دینار ازیونانی‌مسجد(مزگت) و چلیپا «صلیب» ازآرامی آبنوس طلسم قصرا قلیم وقانون وغیره لغات‌خارجی بوسیلهٔ یونانی .

سد یگر دخول‌طرزفکر وروحیهٔ‌عربیست‌که درنگارش زبان ما داخل شد وسبك شعرما را زیرتاثیر گرفت وانگیزهٔ انقلاب و تحول زبان پدید آمد این چنیــن ادبیات عصراسلامی ما ازقبل ازآن سخت‌دگرگونه شد .

اینست‌که بترغیب و مساعی شاهان خراسان(افغانستان)زبان دری احیاشد و بهمت شاعران و نویسندگان مبرزادبیات پرمایه ای حاصل‌کرد که دارای تاریخ درخشان چیزی کم دوهزار ساله میباشد.

آغازووجودزبان و ادب دری و نظم آن آنچه بدست است درقرن سوم هجری پس ازاسلام ازخطهٔ پرفیض و حاصلخیزخراسان (افغانستان) شده و درین سر زمین نشوونما یافت وتکامل کرده بدینگونه زبان دری کنونی باتمام معنی درینجا بوجود آمد و ازاینجا منتشرشد .

۳ . قدیمترین شاعران‌زبان‌دری:

تعیین قدیمترین شاعران دری پس ازاسلام درکشوری مانند خراسان(افغانستان) که هردوره آن ازنظر شعر پرمایه بوده است وهموار ه موسیقی داشته وازکوه ودره ودشت ودریای او شعرمیبارد آسان نیست اینکه‌تاهنوزباثری نمیرسیم آنرا مطلقاً قدیمترین‌اثربشمریم شاید ازعلل آن یکی همان تغییر خط باشد که آثار سابق درآغازاسلام بخط جدید نقل نکردید. دربارهٔ قدیمترین شعرا اگرمنظورنشده باشد که همیشه درین سرزمین‌وجود داشته است .

اما اگرمطلوب‌شعرمنظم عروضی دری باشد آنچه بدست است آنرا ازآغازقرن سوم هجری وانجام‌قرن دوم‌بیشتر ندانند. پس‌وقتیکه‌نمیتوان‌نخستین‌سخن سرایان‌زبان‌دری راشناخت بهتراست از قدیمترین آنها (آنچه بمارسیده) یادکرد. روایات تذکره نویسان در این باره بسیار مغشوش است ومحقق نیست اما از تحقیقاتیکه محققان عصرحاضرکرده‌اند عموماً افکارشان کرد چند نفر« حنظلهٔ بادغیسی » « ابوالعباس مروزی » «ابوحفص‌سغدی» «محمد بن وصیف سکزی »و « محمودوراق هروی »چرخ میزند وچنین مستفاد میشود :

المعجم شمس قیس تألیف اوایل قرن هفت هجری ابوحفص سغدی را شاعرقرن دوم یا سوم شمرد. شعری که بوی نسبت میدهند اینست :

آهوی کوهــی دردشت چگونــه دودا یار ندارد بی یار چگونــه بودا

البته سیاق عبارت بآغازقرن دوم بیشتر مانند است‌تا بقرن سوم دیگرابوالعباس‌مروزی را نخستین شاعر

دری پس از اسلام گویند . معاصر انیکه تاریخ اد بیات نوشته اند ویرا از قدیمترین شاعران میدانند . دارمستتر در منابع شعر پارسی نویسد: «هنگامیکه خلیفه با شکوه تمام بمرکز خراسان وارد گشت شاعری عباس نام باقصیده ایکه اولین مظهر شعر ملی است اورا پذیره آمد . » از آن قصیده است :

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین　　گسترانیده بجود و فضل در عالم بدین

مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را　　دین یزدان را تو بایسته چو رخ را هردو عین

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت　　مر زمان فارسی را هست تا این نوع بین

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت　　گیرد از مدح وثنای حضرت تو زیب و زین

باستناد تحقیقات و شواهد یکه بدست است عجالتاً این دو از قدیمترین شاعران زبان دری که از آن اطلاعی بما رسیده دانسته میشود .

سدیگر چهار مقاله عروضی سمرقندی نگاشته اواسط قرن شش هجری قدیمترین شاعری را که یادکند حنظلهٔ باد غیسی است. اما از سیاق عبارت پیدانیست که اورا قدیمترین شاعر داند یا نه ؟ جز همین قدر که پیش از صفاریان بوده واین برای اثبات موضوع بسنده نباشد .

چهارم تاریخ سیستان که درحدود قرن پنج تا هشت نوشته شده شعر پارسی گفتن را به محمد بن وصیف سکزی نسبت دهد و تصریح کند که اول شعر پارسی اندر عجم او گفت . باوجود قدامت طاهریان برصفاریان و وجود حنظلهٔ باد غیسی این سخن بعید بنظر می‌آید .

پنجم از محمود وراق هروی نیز گویند. بهمه حال باین ترتیب بهتر است با دارمستتر همنوا شویم که کشش سخن صورت دیگر بخود گرفت زبان محلی آوازداد شعر دری پس از اسلام زاده شد ازسر نوزنده گشت اما بتدای آن مبهم بود و کند پیش رفت تاریخ شروع باین سبک شعررا از اوایل قرن سوم درخراسان و ماوراء النهر پندارند اماکویا از نظر زمان پیشتر بوده .

باین ترتیب است که قدیمترین کانون یا آشیانهٔ شعر دری خراسان آنروز (افغانستان) است که قدیمترین شعر دری پس از اسلام درخراسان و سیستان سروده شد و شعر دری نخستین مراحل زندگانی خود را درمهد دره‌ها و آغوش کوهساران افغانستان امروز سپری کرده است تاآنکه نشو و نما کرده راه افتاده و بقسمتهای دور تر رفته.

ج تشکیل سلطنت مجدد آریانا

۱ـ آغاز ادبیات نوین .

مردم ما بمطالعهٔ اشعار و ادب عربی پرداختند و درعصر عباسیها عظمت دولت شرقی اسلام را برای خاندان عباس بدست آوردند. در انقلابیکه عباسیانرا بتخت نشاندند وضع اجتماعی تغییر کرد چه مردم خراسان تا اینوقت بحیث ملت مفتوح تلقی میشدند و در دستگاه دولت حصه نداشتند اما پس از جنگ زاب که درآن امویها را از بین برده و عباسیانرا بتخت نشاندند یکبار دیگر جریان تاریخ شان عوض شد با وجود بزرگی عربها ایشان در صف اول قرارگرفتند و بعلاوهٔ نویسندگان و شاعران اشخاص اداری وسیاستمداران و بزرگان عسکری از ایشان بوجود آمد . یکی از نتایج این جنگ آن بود که عربها قدرت نظامی خود را باختند و مردم سرزمینهای ما قوت خود را مطلع شدند تاگاهیکه فرمانروایان عباسی براموردولت بررسی داشتند ایالتهای شرقی را بدست داشتند اما بتدریج نیروی سیاسی عرب دچار توقف شد . ترکها نیز قسمتی از ایالتها و کارها را بدست گرفتند.

و درشرق مردم فلات آریان خود را بر موضع حاکم ساختند . ولایت بعد ولایت شورش کردند و آزادی خواستند و تنها بنام خلافت عباسی را اطاعت میکردند .

درینعصر جنبش ملی راه افتاد و روح ملی با تمام نیرو زنده شد وکذ شتهٔ درخشان چشمها را خیره کرد . افکار نو ملیت‌خواهی بیدار شد که باحیای دوبارهٔ زبان قدیم منتج کردید . آمادکی خموشانه و آهسته ایکه از سالنها باینطرف فراهم شده بود یکبار انفلاق کرد جنبش جدید طوریکه میبایست روح نو نیروی نورا بوجود آورد تخیل مردم نیز آزادانه درحرکت آمد . باینوسیله افکار جدید و هنر جدید زاده شد .

زندگی نوین آغاز یافت و درینکاه یکهمکاری مکمل تمام ایالات آریایی و دری زبا نها صورت گرفت خود را بکذشته پیوند کردند و ازگذشته‌صورتهای نوینی با شرایط جدید ساختند . زندکانی ملی پس از دوصد سال دوباره بـوجود آمد و زندکی نوین آغاز شد ، قوت و نفوذ خلیفه ها خاصه پس ازبین رفتن‌هارون الرشید وجانشین‌اودر قرن سوم هجری خاتمهٔ اینعصر را اعلام کرد و اینرا ممکنست نقطهٔ آغاز جنبش آزادی ملی و احیای ادبیات ملی خواند .

روح جنبشهای نو و زندگی نو آتش جدیدی درقلبهای ما مردم افروخت و چه درساحات فکری و چه درساحات جسمانی فعالیتهای بوجود آمد : یك انقلاب مکملی در زبان و اسلوب پدید آمد که تجربتها و فعالیتهای ادبی را باعث شد . خلاصه میتوان گفت که روح عصر باعث تشکیل و حفظ ملیت و ادبیت ملی شد .

۲ طاهریان هرات (۲۰۵ تا ۲۵۹ هجری)

طاهر پوشنکی و آزادی خراسان :

درهنکام جنك امین و مامون پسران هارون الرشید برسر خلافت طاهر خراسانی سرلشکر مامون بر امین غالب آمد و همینکه پیروزمندانه مرو را ترك کرد راه بغداد گرفت مردار لشکرش طاهر بن الحسین درپاداش آن پیروزی حکومت مشرق را ازطرف مامون که مادرش (ام ولد خراسانیه) ازین دیار بود بکرفت و مؤسس سلطنت طاهریان شد سپس از ضعف دولت عباسی استفاده کرده نوعی از استقلال را بنیادگذاشت و این مبادی آزادی خراسانست همینکه مامون خراسان را به طاهر بن الحسین بن مصعب داد در شوال ۲۰۵ هـ بود و مامون او را ذوالیمینین لقب کرده بود و سال بعد نام مامون را دیکر در خطبه ذکر نکرد که طاهریان هرات را میتوان نخستین سلالهٔ شاهی نیم مستقل پس از سلام افغانستان شمرد .

طاهر پوشنکی یا طاهر ذوالیمینین متولد در ۱۵۸ هـ مؤسس این سلاله اصلاً از پوشنك یا فوشنج است که شهر کوچکی بود در ده فرسخی هرات و مینویسند که این شهر در خراسان بعد از اسلام شهرت بسزا داشت و مشاهیر علمی و حربی و سیاسی از آن برآمده اند امروز عوام آنرا زنده جان نامند . قلمرو طاهریان عبارت بود از : بلخ، مرو، طوس، نیشاپور، هرات، زرنج و قندهار و حاکمان سجستان که غالباً ازطرف طاهریان تعیین میشدند . آل طاهر همه‌مدت نیم قرن ازمرکز هری (هرات) حکومت کردند و با عدل و هنر فضل دوست و علمپرور بودند و با دب و شعر علاقه‌مند عالمان و مؤلفان را قیمت میدادند و درعدل‌وداد سرآمد بودند عبدالله برای انتشار علم و رفاه مردم بخصوص زارعان همه‌قنیهای خراسان و بعضی ازعراق را بمرکز طلب کرد تا کتابی در احکام کاریزها بنشتند و آنرا کتاب قنی نام کردند و احکام این موضوعها همه

برحسب آن میشد بالاخره طاهریان هرات پس ازمدت نیم قرن سلطنت در نیمه قرن سوم هجری بدست صفاریان سیستان «شوال ۲۵۹» منقرض شدند.

شاعراین دوره : حنظله بادغیسی.

باین نهج مهمترین اقدامات آریایی ضدسلطنتهای بیگانه از خراسان وسیستان (افغانستان) نشأت کرد وخراسان مهد وکانون زبان وادبیات دری بود وغالب شهرهای بلخ، غزنه، نیشاپور وبخار تا چندین مدت مرکزعلم وادب بشمار میرفت.

ازمعروفترین شاعران آل طاهر حنظلهٔ بادغیسی بود که درهنگام امارت عبدالله بن طاهر امیرعلم وست میزیست ودرحدود ۲۲۰ هجری وفات کرد وبتذکرچار مقاله دیوان شعر داشته ودیوانش مورد استفادهٔ مردم بخصوص یکی از امیران سامانی قرار گرفته بیت زیرین او احمد بن عبدالله الخجستانی را بامارت رسانید:

مهتری گر بکام شیردراست	شوخطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی وعزونعمت وجاه	یا چومردانت مرگ رویاروی

این شعربدیع هم ازوست:

یارم سپند اگرچه برآتش همی فگند	ازبهرچشم تانرسد مروراگزند
اورا سپند ومجمرناید همی بکار	باروی همچوآتش باخال چون سپند

صفاریهای سیستان (۲۴۵-۲۹۰ھ): یعقوب لیث ابوسلیك.

نیم قرن ازطاهریان گذشت و یعقوب لیث صفاری سیستانرا فتح کرد وتا کرمان وشرقی عراق وبغداد رسید. طاهریان وصفاریان اولین سلسلهٔ شاهان افغانستان اند اهمیت تأسیس این سلاله ها دراین است که شعر دری درینگاه پدید آمد ازقدیمترین شاعرانیکه آثارشان بما رسیده تشویقهای بعمل آمد بیشترازطاهریان صفاریان بادبیات توجه کردند مخصوصاً یعقوب باعث احیای سنن وزندگانی ملی گشت علت آن دو چیز بود:

اول آنکه سیستان خاك افسانه ای بود. درآن قهرمانانی مانندرستم، سهراب، زال، اسفندیار بوجود آمده بودندواین اساطیر برای تحریروشعرمواد خوبی بشمار می آمدند.

شاعران نیزآن داستانها را برداشته شعرکشیده وسروده اند:

دوم دوری ازبغداد وعربها نیز باعث پیشرفت ادبیات خود ما شد که این وعلت باعث شد تا ادبیات دری پرورش یابد وپیش برود. یعقوب شخصی بود پهلوان عربی نمیدانست واز نظرعلم وهنر تربیت لازم ندیده بود. گویند روزی بوی شعرعربی آوردند درباره خودش سروده شده بود چون خواندن ندانست پس گفت: آنچه رادرنیابم نباید گفت بنا براین تشویق یعقوب اشعاری زبان ملی بوجود آمد چنانچه منشی او محمد بن وصیف سگزی شعری گفت وشاعران دیگر سبك او راتعقیب کردند

ا بوسليك : ازشاعران بزرگی که درا يندوره پديد آمد يکی ا بوسليك گرگا نيست . از وست :

گر بريزی خون خودرا برزمين　　　به که آب روی ريزی درکنار

بت پرستيدن به ازمردم پرست　　　پا د گير وكار بند و كوشدار

بنا ی سبك خرا سا نی ـ ظهورنظم درروا ج رباعی .

د رزما نيکه سلطنت با فغا نستا ن ا نتقا ل يا فت مرا كزفكری وعلمی و هنری نيزد را فغا نستا ن ما ند ومهد آن خرا سان شد . خرا سا نی (ا فغا نستا ن) سا حت جوش وخروش ملی شدو نظم دری د ريندوره قوت پيدا كرد رباعی با ب شد وزما نی شعرچها رمصرا ع ميگفتند ورباعی اش ناميد ند بعبارات ديگر منبع ومنشأ نظم دری دره های كشوركوهسا رآريا نای ديروزيا افغا نستا ن امروزاست كه‌درد ورهٔ اسلا می خرا سا نش نا مند .

ا شعا ری که د ربالا ذکرکرد یم دارای یکنوع پختگیست که نمیتوا ن گما ن کرد ا شعا را بتد ائی ا ند بلکه بو ثوق میپیو ند د که قبل ا زآن هم ا شعا ری وجود داشته است که د رد ست نیست ا ما بهرحال ا ين ثا بت ا ست که خرا سا ن (ا فغا نستا ن) مهد ا د بیا ت دری ا ست . زبا نیکه د رین حوا لی تکلم میشد پهلوی بود که د رینگاه بصورت د یگری د رآ مده بود . زبا ن ساده شدهٔ محلی ا زسبب خا لص بودن وقدرت ادبی آن شهرت داشت وبنا برد وری‌ازمرکزخلا فت کمترباعربی آلوده شده بود وکمترتحت تا ثیرسا یرزبا نها آ مده بود . اینست که نیروی ا دبیا ت ملی وآزا دی سیا سی هردونخست درخرا سا ن بوجود آمد ود رمدت کمی ا زشرق بغرب منتشرشد د رضمن ا ین پیشرفتها سبکی بوجود آ مدکه آ نرا سبك خرا سا نی نا میدند ووجه تسمیه آن اینست که د رخرا سا ن (ا فغا نستا ن) بوجود آ مد وپا یه‌های آن د رخرا سا ن وسیستا ن ریخته شد ود رغزنه وبلخ تکا مل کرد .

طوریکه ذکررفت ا زمختصا ت ا یند وره یکی ظهورنظم ا ست که همه بسبك خرا سا نی ا ست د یگر د رعین حا ل روا ج رباعی میبا شد .

رباعی یا دوبیتی قد یمترین صورتها ی شعردری ا ست سپس مثنوی یا مزدوج می آید وبیشتر برا ی توصیف ا ستعما ل شده بعد ا شعا ری ما نند قصید ه بوجود آ مد که ا زآن قصید ه تکا مل کرد آ نکه غزل وقطعه بروزکرد وتما م قریحتها ی خود را بکارا نداختند وآ نرا به بهترین صورتی تکامل بخشید ند.

آ نچه باعث احیای زبا ن وا دبیا ت دری شد ا زیکطرف تشویق وفضلپروری شاها ن بودکه د ر ظرف چند ین صد سا ل زبا ن دری را د رحیا ت سادکی وروانی ونیرورقیب عربی سا خت ازسوی دیگر قریحتها ی مستعد شاعرا ن ونویسند کا ن زحمتکشیها وپشت کا رمردم اوضاع سیا سی وا حسا س و طنی نیزا نکیزه ها ی عمده بودند . ادبیا ت نوین دری د رظرف یك ونیم هزارسا ل تحولا تی را روبرو شده است اما ا زنظرد خول قسمت زیا د لغات عربی‌وا صطلاحات‌علمی د یکرتغییری‌ننمود ه . ا زنظرد ستورزبان نسبت به پهلوی بمرا تب سا ده تروآسا نترشده ا ست .

مختصات سبک خراسانی

سبک نخستینی که شاعران دری زبان پس از اسلام بدان شعر گفتند و روش و مکتب خاص و مهمی گشت «سبک خراسانی» است چه بزرگترین گویندگان از خراسان قدیم: بلخ، غزنه، هری و بودند و چون شاعران بخارا و سمرقند و خوارزم نیز همان روش را پیروی میکردند سبک ترکستانی نیز نامیده شد. از آنجا که این سبک در غزنه و بلخ دورهٔ تکامل خود را پیمود آنرا سبک غزنه و بلخ نیز توان گفت. از بزرگان این سبک رودکی، دقیقی، بلخی، عنصری، بلخی فرخی سیستانی، فردوسی، منوچهری، مسعود سعد و ناصرخسرو علوی بلخی، انوری ابیوردی، ظهیر فاریابی بلخی بودند سبک خراسانی روش سخنسرایی دوره سامانی، غزنوی و سلجوقی است که مجموع اشعار و روش و اسلوب و انتخاب وزن شعر و قصیده گوی شاعران این دوره ها که پیشوایان شعرا و ادب دری و پیشروان احیای زبان و ادبیات ما هستند، بصورت کلی «سبک خراسانی» را بوجود آورده است و ممیزات آن برحسب آتی است:

۱. کثرت قصاید مطول و محکم و کمی غزل؛ طوریکه در عصرهای بعد رواج یافت: قصیده بمنتهای عروج خود رسید زیرا خریداران داشت و شاعران از ممدوحین خود صلات گرانبهایی میگرفتند.

۲ـ استحکام و متانت معانی.

۳. فصاحت و جزالت الفاظ.

٤ـ عدم رواج صنایع لفظی و تصنعات منشیانه نزد شاعران نخستین این سبک.

۵ـ پیوند و انجام معانی به یکدیگر و تسلسل و ترتیب آنها که شاعر در سراسر قصیده همان یک فکر و مضمون و مقصد را دنبال میکند و بدون تناسب از یک معنی وارد معنی دیگر نمیشود.

۲ـ توصیف مناظر طبیعی مظاهر و آثار طبیعت با تشبیهات نزدیک بذهن و طبیعت. چنانچه از کسای مروزی است:

بکشای چشم و ژرف نگه کن بشنبلید   تا بان بسان گوهر اندر میان خوید
بر سان عاشقی که ز شرم رخان خویش   دیبای سبز رو برخ خویش برکشید

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست
کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست
کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست
خواجه ابوسعید ابوالخیر

فصل سوم:

تلودهٔ مثنوی سرایی وقصیده

و تکامل شاهنامه نگاری

الف. دور سامانیان بلخی وترقیات ادب دری (۲۶۱ هـ - ۳۸۹ هـ)

۱ - استقرار دولت سامانی در خراسان. تشویق وفضیلپروری:

مؤسس خاندان سامانی، سامان یا سامان خدا بود که در بلخ زندگانی میکرد و چهار پسر داشت: نوح، احمد، یحیی، الیاس. هرکدام در زمان مأمون مقامی داشتند و نوح در سمرقند، احمد در فرغانه، یحیی در چاچ والیاس در هرات حکومت میکردند. احمد شایسته ترایشان بود و توانست حکومت خود را وسیع سازد. پسرانش که بشاهی رسیدند مخصوصاً اسمعیل و نصر اساس سلطنت سامانی را گذاشتند و ترقی شایانی نصیب شان شد که شالودهٔ سلطنت را ریختند. دورهٔ سامانیان را میتوان نخستین دور ارتقای زبان و ادبیات دری شمار کنیم زیرا برای اولین بار پایه های تکامل ادبیات دری نهاده شد و بهترین شاعران وسخنسرایان ظهور کردند. پایتخت سامانیان که گاهی بلخ وگاهی بخارا میبود مرکز عالمان، دانشمندان، فقیهان وادیبان بزرگ بود. همچنین سمرقند بعلم وادب شهرت زیادی داشت. باین اساس بنیاد و تهداب نظم ونثر ادبیات دری پس از اسلام در دور سامانیان ریخته شد. بزرگترین نمونهٔ تکامل شعردرین دوره رودکی است وازبهترین نمونهٔ نثر، تاریخ بلعمی؛ که هردوی آن بسیار شیوا وروان است. بعلاوه بنای نظم شاهنامه هم در دورهٔ سامانیان گذاشته شده است. گذشته ازین، دورسامانیان ازنگاه فضلپروری دوربرجسته ودرخشانی است که شاهان این دوره ادب دوست وعلمپرور بودند و بمعارف توجه خاصی مبذول میکردند. ازجمله میتوان نوح‌پسر منصوررا نامبرد که خودش شاعر بود. بعلاوه دردربار نوح وزیرانی بود ندمانند جیهانی، ابوالفضل بلعمی که بزرگترین نویسندگان آندوره بوده ازتشویق سامانیها برخوردار بودند.

خلاصه‌ا دبیات دری‌در قسمتی از پیشرفت خود، مرهون آل سامان است. ایشان ازمشوقان بزرگ بشمار میروند و ظهور ادبیات ملی را تسریع کردند. این‌عصر با زدیاد شاعران ونویسندگان معروفست که برادب دری مؤثر بودند. مؤرخان تعدادی ازشاعران دربارسامانی را ذکرکرده اند. ازجمله لباب الالباب‌عوفی مینویسد که دردربار سامانیان بیست‌وهفت شاعرسخنگوی وجود داشت. ابوعبدالله‌فرالاوی، شهید بلخی، مرادی، ابوشکور بلخی، ابوالعباس‌بخاری. ابوالمظفر نیشاپوری، ابوعبدالله‌جنیدی، معنوی، خبازی‌نیشاپوری، ابوشعیب‌ثعالبی، رودکی، دقیقی، ابوالفتح‌بستی، عمارهٔ‌مروزی، ابوالحسن‌کسایی‌ازان‌جمله‌اند.

۲ - اساس‌مثنوی‌سرایی:

فرالاوی، مرادی، ابوشکور بلخی ماننده‌ستارگان صبح پیشرو آفتاب رودکی‌بودند. مرادی بخز لهای

عشقی معروف بود. ابوشکور بلخی قدیمترین نمایندهٔ ادبی دورخود بود. وی اساس مثنوی سرایی را گذاشت و نخستین کسی است که رباعی سرود و رباعی پسان نزد شاعران متصوف تکامل کرد. وی در مثنوی سرایی پیشقدم دقیقی است و از چند بیت ابوشکور که بما رسیده معلومست که وی درین نوع شعر نه تنها مؤسس بلکه هم ماهر بود. در روانی، سلاست و زیبایی ظاهری و معنوی از دقیقی دست کمی نداشت. لباب الالباب عوفی مثنوی آفرین نامه را با بوشکور نسبت میدهد که در سال (۳۳٦ ه) سروده است. شهید بلخی یك شاعر معروف غنایی بود. وی برای نخستین بار دیوان غزل و اشعار درست کرد. ابو العباس بخاری اشعار زیادی داشت. ابو مظفر نیشا پوری و جنیدی بزبان دری و عربی شعر میگفتند. معنوی اشعاری دارد که افکار بکر و بدیع در آن است.

شاعران بلخ :

ابوشکور بلخی وسایر شاعران.

ابوشکور که در وسط دور سامانیان میزیست، اساس مثنوی سرایی را گذاشت و مثنوی آفرین نامه را بنظم کشید. وی برخی مطالب را از فلسفه‌های قدیم گرفته و زیبا بنظم آورده است. این بیت معروف از وست :

تا بدانجا رسید دانش من　　　که بدانم همی که نادانم

نخستین بار این فلسفه را سقراط اظهار کرد. مینویسند که روزی از وی راجع بدانشش پرسیدند که حد دانش خود را چه مقدار تعیین میکند. گفت اگر گویم که بکلی نادانم خواهید گفت که تمام علم را بخود ادعا کرده‌ام میتوان گفت آنقدر دانش کسب کرده‌ام که با آن دانستم که نادانم. نخستین کسی که در ادبیات دری آنرا بشعر آورده ابوشکور بلخی است. این گفتار نخست از کوتاهی فکر بشر دوم از خود شناسی. سوم از زیادت و عظمت علم بحث میکند و چهارم یکنوع تر بیت است. همچنین در مورد تغییر نخوردن خواص موروثی که پایه پایه بنسل آینده میرسد، گفته :

درختی که تلخش بود گوهرا　　　اگر چرب و شیرین دهی مرورا

همان میوهٔ تلخت آرد پدید　　　ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

از مثنویهای اوست :

خردمند داند که پاکی و شرم　　　درستی و راستی و گفتار نرم

بود خوی پاکان چو خوی ملك　　　چه اندر زمینی چه اندر فلك

او گوید:

هر کس که ندانده بداند که نداند　　　آنهم خرك خویش بمنزل برساند

ابو المؤید بلخی نخستین کسیست که بنوشتن شاهنامه بنثر آغاز کرده است. ابو الحسن شهید بلخی یکی از شاعران زبردست آنعصر است.

ازوست :

دانشا چون دریغم آیی از آنك　　　بی بهایی ولیک از تو بهاست

بیتوا زخواسته مبادم گنج　　　همچونزار وار باتو رواست

با ادب را ادب سپاه بس است　　　بی ادب با هزار کس تنهاست

وی ادب و دانش و نیستی را بر بیدانشی و دارایی ترجیح میدهد و در جایی هم دانش و علم را با بیدانشی مقایست میکند:

دانش و خواسته است نرگس و گل　　　که بیکجای نشکفند بهم

هرکرا دانش است خواسته نیست　　　وانکه راخواسته است دانش کم

اگر غم را چو آتش دود بودی — جهان تاریک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی — خردمندی نیابی شادمانه

شهید در حدود ۳۲۵ هجری مرد و رودکی در مرثیهٔ او سرود:

کاروان شهید رفت از پیش — وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یکتن کم — وز شمار خرد هزاران بیش

دیگر از شاعران اینعصر کسایی مرزی و عمارهٔ مروزی است. کسایی در سال ۳۴۱ تولد شد و از شاعران قرن چهارم است. وی شاعریست که با شعار دینی و فلسفی و پند های اخلاقی پرداخته. ناصرخسرو وی را چنین ستوده است:

من چاکر و غلام کسایی که او بگفت — جان و خرد رونده برین چرخ اخضر ند

عمارهٔ مروزی نیز او را ستوده است:

زیبا بود ار مرو بنازد بکسایی — چونانکه جهان جمله باستاد خراسان (۱)

کنیت عماره، ابومنصور و نام پدرش محمد و سال وفاتش ۳۶۰ است. که از متقدمان در شعر و ادب دری است و شیخ ابوسعید ابی الخیر با جماعت صوفیان بزیارت خاک او شده است. از واست:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن — تا بر دو لبت بوسه دهم چونش بخوانی

بعد ازینان شاعرانی بوجود آمده اند که اکثر زیر تاثیر سبک رودکی رفته اند.

۳ - تکامل نثر دری.

نثر هم درین دور مانند نظم بر پایه های بلند ترقی رسید و عالمان و نویسندگانی بوجود آمدند که آثار ارجمند نثر از خود بیادگار گذاشتند که برخی اکنون در دست است و قسمتی بفنا رفته است، از آنچه مانده یکی مقدمهٔ شاهنامه است که بامر ابو منصور بن عبد الرازق در سال ۳٤٦ نگاشته شده است. دگر ترجمهٔ تاریخ طبری و سپس ترجمهٔ تفسیر طبری است.

نمونهٔ مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری:

«سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد نیک اندیشان را و بد کرداران را پاداش و باد افراه برابر داشت و درود بر برگزیدگان و پاکان و دین داران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و بر اهل بیت و فرزندان او باد.

آغاز کار شاهنامه از گرد آوریدهٔ ابو منصور المعمری دستور ابومنصور عبد الرزاق عبدالله فرخ اول ایدون گوید در این نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته، و نیکوترین یادگاری سخن دانسته‌اند.»

روانی و سادگی نثر: دور بلعمیها و طبری:

آثار ایندوره غالبا بدست است اما عالمان و نویسندگان بآن کمتر علاقه گرفته اند چه در ینگاه زبان عربی را یگانه وسیلهٔ علوم میدانستند، اما شهزادگان سامانی که تکامل و ارتقای ادب ملی را بدل میپروراندند بنثر دری توجه نموده آنرا تشویق کردند.

منصور اول (۳٤۰-۳٥٤ﻫ) نوادهٔ ممدوح رودکی بوزیر خود بلعمی امر کرد تا تاریخ عمومی طبری را از عربی بدری برگرداند و این شاهکار نثر دور سامانیست. این ترجمه در حدود (۳٥۲ﻫ) تمام شد و قدیمترین نثر دری کامل و از نظر ادب و فقه اللغه دارای اهمیت است. بعلاوهٔ کمال معنوی، نمونهٔ خالص سبک شسته و نشانه کلاسیک، اسلوب ساده، روان، زیبا و سلیس است.

بلعمی پدر نثر دری: تاریخ طبری.

بلعمی (ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح) فکر نمیکرد که این ترجمهٔ او شهرت و یرا جاودان خواهد

(۱) باستاد سمرقند

ساخت. وی پدر لگرد دری است بهمان معنی که رودکی پدر نظم دری است. در شرایطی که وی تحت آن کار میکرد ویرا بزرگترین نویسندهٔ زبان محلی ساخت. وی برای بهترین کلمات بینظیر مؤرخ عربی کلمه هاي متناسب دری دریافته است و این احتیاج ادبی ویرا موفق کرد که نه تنها موضوع اصلی را دوباره بزبان دیگری اظهار کند بلکه سبك پرشکوه و نیرومندی را نیز ایجاد کرده.

نمونه آن:

«سپاس و آفرین مرخدای کامگار و کامروا و آفرینندهٔ زمین و آسمان و آنکس که نه همتا دارد و نه انباز و نه دستور (وزیر) و نه یار و نه زن و نه فرزند. همیشه بود و همیشه باشد و برهستی او نشانهای آفرینش پیدا است و آسمان و زمین و روز و آنچه بدواندر است...»

ترجمهٔ دیگر طبری: تفسیر.

ترجمهٔ دیگر طبری نیز بدست است که درینعصر بوجود آمد. اینعالم نه تنها مؤرخ بلکه مفسر بزرك نیز بوده. تفسیر وی از قرآن که بهمکاری یکتعداد عالمان نوشته شد نمونهٔ دانش عمیق و مطالعات انتقادی اوست. منصور اول عالمان و دانشمندان دور خود را مامور کرد تا این اثر بزرك را بزبان ملی ترجمه کند و این ترجمهٔ شگفت انگیز سومین اثر نثر بزبان دری است.

طوریکه نولدکه (Noeldeke) بارون روزن (Baron Rosen) و پروفیسر براون (Prof.E. Brown) اظهار میدارند این تفسیر که از اصطلاحات قدیم مملو و دارای مختصات لهجه ای است در آغاز قرن چهارم بوجود آمده آنچه درزبان این آثار قابل توجه است سادگی و نیروی محلی بودن آنست. از آثار مهم دیگر اینعصر یك جلد ترجمه و تفسیر قرآن کریم بزبان عربی است.

زبان دری در قرن چهارم:

آنچه از نثر و نظم ایندوربما رسیده، انتشار آن بیشتر مرهون شاهان منور و شریف‌سامانی است. هنگامیکه زبانهای نوین اروپایی هنوز قابلیت سخنگویی نداشتند زبان دری دارای ادبیات خوب و لغات پرمایه، زیبا و مفید بود و سبک آسان و پرشکوهی داشت. البته زبان آنعصر تقریباً زبان امروزیست که در دره های افغانستان بدان تکلم میشود ودرظرف هزارسال کمتر فرق کرده است چه مصراعها و ابیات قرن چهارم دری امروز بهمان اندازه آسان وقابل فهمست که آنروز بود. درحالیکه در دورهای بعد تکلف ومصنوعات رویکار آمد که زبان نگارش را برای مردم غیر مفهوم کرد. ازین نگاه زبان دری در دوره های نخستین السنهٔ عالم یکتا و بیمانند است نثر ایندور بصورت عمومی ساده وروان بود. عبارتهای پیچیده و مغلق کمداشت جمله ها کوتاه بود درنثر و نظم این دور کلمات عربی تقریباً بسیار کم وگاهی هیچ بنظر نمی آید که این خاصیت دوراول‌سامانیان است دراخیر دورسامانی.کم کم کلمات عربی نفوذ کرد البته رسم الخط و تلفظ کلمات اندك دگرگونه بود.

نمونهٔ تفسیر طبری:

«و این کتاب تفسیر بزرگیست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه کرده بزبان پارسی دری راه راست و این کتاب رابیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی وباسنادهای دراز بود وبیاوردند سوی امیر...»

ب. نخستین دورهٔ ارتقای زبان و ادب دری

عصر رودکی

دلم خزانهٔ پر گنج بود، گنج سخن
نشان نامهٔ ما مهر و شعر عنوان بود

- (۱) -

رودکی بدربار امیران خراسان.

در قرن سوم هجری که فکر آزادی در خراسان شدت گرفت و کشور را از دولت عباسی مجزاء کردند، نخستین سخنسرایان زبان و ادبیات دری در خراسان و سیستان آنروز (که افغانستان امروز است) مشعل شعر و ادب را بدست گرفتند و زرنج و فوشنج، سیستان و هرات، غور و بلخ، جوزجانان و تخارستان، کابل و زابل را با آن منور کردند. چنانچه دیدیم در جنوب صفاریان سیستان و در شمال سامانیان بلخی پیشرو و مشوق این جریان بودند. شعر دری که بامثال حنظلهٔ باد غیسی، محمود وراق هروی و محمد بن وصیف سکزی سیستانی در قسمتهای جنوب مملکت آغاز شد، با ابو شکور بلخی ابوالموید بلخی، شهید بلخی، رودکی و دقیقی در بخشهای شمالی خراسان براه ارتقاء و تکامل افتاد و جویهای شعر دری با رودکی شاعر خراسان نهری عظیم گشت. بقول دار مستتر شرقشناس فرانسه «با ظهور سامانیان شعر برمسند نشست. یکنام برتمام این دوره تسلط دارد، این نام شاعریست که شعر دری او را مانند یك هومر در مهد خود جای داده. . رودکی در تمام انواع و اسلوب های شعر مقلدانی یافت . . . ،، باصطلاح مرحوم قاری عبدالله ملك الشعراء رودکی قافله سالار نظم و ابوالآبای شعراست.» برخی هم ویرا ،، مهندس شعر دری ،، گویند.

ابو عبدالله جعفربن محمد رودکی در سال ۲٦۷ در رودك از حومه سمرقند متولد شد و در سال ۳۴هجری وفات کرد که خیراً «گراسیموف» از باستانشناسان شوروی ادعاء کند که مقبرهٔ ویرا براهنمایی صدرالدین عینی کشف کرده است. وی بیشتر در بخارا بسر برده، آن تیره چشم شاعر روشن بین -بقول ناصر خسرو- راکه برخی کور مادر اد نویسند درست بر نیاید و از تحقیقات جدید ظاهر میگردد که در اواخر عمر بچشمش میل کشیده اند و نابینا شده. از نیروی حافظهٔ وی حکایت کنند که در هشت سالگی حافظ قران کریم بود و در طفولیت شعر میگفت. بعلاوه رودکی چنگ بر میگرفت و رود مینواخت و بدربار نصربن احمد سامانی راه یافت و بمقام معنوی و مادی رسید. ابوالفضل بلعمي وزیر نصر مشوق او بود و شاه و وزیر هردو ممدوح رودکی بودند. وی بزرگترین و مقدمترین شاعر دریست که درعصر خود بشهرت رسیده. بین معاصران خود ازرگترین شاعر و درعصر خود از مردان علم و ادب بشمار میرفت و دارای استعداد عالی بود. کلیله و دمنه را که متأسفانه بیشتر آن ازبین رفته بتشویق نصر بن احمد بنظم درآورد. وی نخستین شاعر دری است که دیوان مرتب کرد. بگفتهٔ رشیدی که شعر او ابر شمرده سیزده صدهزار میآید و گوید که هم شاید فزونتر آید:

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار   هم فزونتر آید ار چونانکه باید بشری

آغاز زندگی رودکی چنانچه از اشعارش برمی آید بدربارشاهان سامانی وقرین راحت و آرامش بوده، درغنا و ثروت و عیش و عشرت و معاشقه و مغازله بسر میبرده، غم و الم را نمی شناخته، پیوسته شاد و خرم بود.

رودکی برشاهان سامانی نفوذ زیادی داشت. چنانچه بیك غزل نصر بن احمد را براسپ برنشاند وبراه بخارا انداخت. این داستان رانظامی عروضی درچهار مقاله نقل میکند، که آنرا ازآنجامختصر میکنیم:

،، چنین آورده اند که نصر بن احمد که واسطهٔ عقد آل سامان بود واوج دولت آن خاندان ایام ملك او بود واسباب تمتع وعلل ترفع درغایت ساختگی بود. خزاین آراسته ولشکر جرار و بندگان فرمانبردار. زمستان بدارالملك بخارا مقام کردی و تابستان بسمرقند رفتی یا بشهری از شهرهای خراسان مگر یکسال نوبت هری بود بفصل بهار ربادغیس بود که بادغیس خرمترین چراخوار های خراسان وعراق است . . . . »درینجا عروضی تعریف بادغیس وهری میکند وازینکه انواع میوه های فصلهای مختلف وطبیعت زیبای آنجا ایشان رابخود جلب کرد ورفتن راازفصلی بفصلی می انداخت تا چهار سال برین برآمد وهمه ملول گشتند . وازینکه امسال نیز خیال داشت آنجا بماند ؛ سخن گوید. تاآنجا که ـ » پس سران لشکرو مهتران بنزدیك استاد ابو عبدالله الرودکی رفتند وازندماء پادشاه هیچکس محتشمتر ومقبول القولتر ازو نبود گفتند پنجهزار دینارترا خدمت کنیم اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین جا حرکت کند که دلهای ما آرزوی فرزند همد برد وجان ما از اشتیاق بخارا همی برآید. رودکی قبول کرد که نبض امیربگرفته بود ومزاج او بشناخته دانست که با نثربا او درنگیرد روی بنظم آورد وقصیده ای بگفت وبوقتی که امیرصبوح کرده بود درآمد وبجای خویش بنشست وچون مطربان فرود اشتند او چنگ برگرفت ودرپرده عشاق این قصیده آغاز کرد :

یاد جوی مولیان آید همی　　بوی یار مهربان آید همی

پس فروترشود وگوید :

ریگ آموی ودرشتیهای او　　زیرپایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست　　خنگ مارا تامیان آید همی
ای بخارا شاد باش وشاد زی　　میرزی توشادمان آیدهمی
میرماهست وبخارا آسمان　　ماه سوی آسمان آید همی
میرسرواست وبخارا بوستان　　سروسوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیرچنان منفعل گشت که ازتخت فرود آمد وبی موزه پای دررکاب خنگ نوبتی آورد وروی ببخارا نهاد چنانکه رانین وموزه درپی امیربردند به برته وآنجا درپای کرد وعنان تا ببخارا هیچ جای بازنگرفت ورودکی آن پنجهزار دینار رمضاعف ازلشکربستد . . . »

مگردراخیرعمر بنابرضعف وپیری، بیچارگی وحوادث دیگر، شکایتهاداشته بیادایام جوانی حسرت میخورد:

همیشه شعروراز ی ملوك دیوانست　　همیشه شعروراز ی ملوك دیوان بود
شد آن زمانه که شعرش همه جهان نبوشت　　شد آن زمانه که اوشاعرخراسان بود

رودکی ابوالطیب الطاهر مصعبی وزیررا مدح گفته. درمرثیت شهید بلخی (در ۳۲۵) چنین سرود:

کاروان شهید رفت از پیش　　وآن مارفته گیرو می اندیش
ازشمار دو چشم یك تن کم　　وزشمار خرد هزاران بیش

درمرثیهٔ وی بردونفر ازمعاصرانش شهید بلخی ومرادی مهیج وسوزناك وباعواطف رقیق توام بوده، یك فکر عمیق فلسفی درآن بودیعت گذاشته شده است .

ابتکارات و تأثیر رودکی بر ادبیات

نیروی رودکی را از تأثیریکه بر شاعران دیگر وارد آورده میتوان دریافت و نمیشود از نبوغ او انکار کرد. چه وی در عصری میزیست که تعداد معدودی شاعر موجود بود و زبان هنوز صورت لهجهٔ محلی داشت. رودکی اولین نابغه کلاسیک بود که موجب بزرگی و عظمت زبان ادبی شد و در زبان دری دارای آن مقام است که «چاسر» در ادبیات انگلیسی است. سپهسالاری و امامت رودکی بر سایر شاعران بعدی مسلم است. چه او در انواع شعر مبدع و مبتکر بوده، دیگران همان راه و سبک او را رفته‌اند. وی بود که نخست قصیده. رباعی. غزل. قطعه. مثنوی. مدح و رثا گفت.

پیش از رودکی جز رباعی سایر صورتها شعر بصورت مشخص وجود نداشت وی در موارد زیاد صورتهای جدید شعر را ابتکار کرد و بطور عمومی باساس احتیاج انواع شعر عربی را در زبان دری مستعمل و مروج کرد. قدرت و نیروی شعری وی چنانچه در اشعارش دیده میشود قابل توجه است. عنصری ملک الشعرای چهارصد یا بقولی ششصد شاعر برجسته دربار سلطان محمود کبیر که درخشانترین دوره شعر در تاریخ ادبیات ماست و با روشنترین دوره‌های ادبی جهان پهلو میزد؛ قدرت وی را در غزل چنین نمایش میدهد:

غزل رودکی وار نیکو بود   غزلهای من رودکی وار نیست

باینصورت در عدهٔ کسانیکه در احیاً و تکامل زبان و ادبیات ما خدمتی کرده‌اند، رودکی مهمتر از همه قرار میگیرد چه از یکتعداد شاعران و نوابغ ادبی، حتی فردوسی نیز در طرز فکر بپایهٔ او نرسیده است. اشعار وی متضمن یک روح جنبنده و متحرک بود که یک جنبش و احیای مجدی را بار آورده وی در قلب این انقلاب ذهنی و تحول ملی قرار داشت و باعث تغییر کلی در ذوق عامه شد که خاصیت مهم این عصر است.

ادبیات ما در دوره‌های پس از مغول تا یک پیمانهٔ زیاد ابتکار و اوریژینالیته خود را از دست داده، همانست که آثار و اشعار رودکی از این نظر در صدر سایر آثار ادبی ما در قبل از دوره مغول قرار میگیرد. متانت و پختگی عبارت و انسجام معانی را از خاصیتهای عمدهٔ اشعار او میتوان برشمرد. رودکی از پیشروان خود کمتر آموخته مگر همانست که شاعران بعدی از وی بیشتر فرا گرفته‌اند. او بود که زبان ادبی را شسته تر و اسلوب را مرغوب تر ساخت و برای افادهٔ هر نوع گفتار و فکر آماده کرد و زبان شیرین، روان و قوی ادبی پدید آورد که مستعد افادهٔ هر نوع فکر بصورت موزون، مقفی و زیبا گشت. در غزلهای کوتاه و عاشقانه رودکی یک جوش فوق العادهٔ عواطف شخصی نهفته است. از همه اولتر مناظر بدیع طبیعت را طوریکه دلش میخواهد با روانی تمام وصف میکند و اشعارش در موضوع، در احساس و در تصور، تماماً دری و آریانی است. وی کوهها، جویها، سبزه زارها، جنگلها و بلبلان را دوست میداشت. خلاصه شعرش دارای بهترین صورت بوده، از جریان سیال فکر، مثمر بودن خیال نمایندگی کرده، تسلط وی را بر زبان ارائه میدارد.

سبک رودکی در شعر

اسلوب شعر رودکی که قوام سبک خراسانی یا سبک دور سامانی و غزنوی را ریخت از قسم ره آلیست یعنی پیرو سبک ره آلیسم میباشد؛ که این سبک از نخستین سخنسرایان ادب دری شروع شده، بشاعران قرن ششم چون نظامی و خاقانی منتهی میشود، ره آلیسم در ادبیات آن روشی است که طبیعت را در همهٔ مظاهر واقعی و حقیقی محسوس آن با هر زشتی و زیبایی که دارد، معرفی کنند و جلوه دهند و سعی ننمایند که برخی از مظاهر آنرا پنهان کنند یا اینکه تغییر بدهند یا زیباتر بکنند. و هر چه را که هست همچنانکه هست شرح دهند. نخستین شاعران زبان دری از روز اولی که بااین زبان لب گشوده اند یعنی از قرن سوم هجری که شعر دری پیدا شده، ره آلیست بوده است و این سبک در قرن چهارم و پنجم کاملا رواج داشته است.

رویهمرفته در ادبیات مهمترین چیز تشبیه است و ادبا ن ما سابقاً تشبیه را دارای چهار رکن دانسته اند که در این سبك مشبه، مشبه به، ادات تشبیه و وجه شبه یعنی هرچهار رکن تشبیه مذکور میباشد. بعلاوه رودکی اساس سبکی را گذاشت که در آن مظاهر زیبای طبیعت را طوریکه هست وشاعر آنرا می بیند یا احساس مینماید وصف میکند. چه در این سبك مظاهر طبیعت انسانی را بعینه توصیف میکنند وبتشریح احساسات بشری میپردازند. خلاصه حقایق را بچوکات سخن درمی آورند و اظهار مینمایند که این مطالب از مطالعه شعر رودکی ظاهر است. اسلوب وسبك رودکی سلیس و پر شکوه است. اما کلماتیرا که بکار برده، گاهی از نظر امروز تاریك و مغشوش است. درارزش شعر وی مولف چهار مقاله مینویسد: «. . . . . که هنوز زاین قصیده ه (یاد جوی مولیان آید همی) را کس جواب نگفته است که مجال آن ندیده اند که ازین مضایق آزاد توانند بیرون آمد . . . . — که تواند گفتن بدین عذبی که او در مدح همیگوید درین قصیده ه :

آفرین و مدح سود آید همی گر بگنج اندر زیان آید همی

و اندراین بیت از محاسن هفت صنعت است اول مطابق، دوم متضاد، سوم مردف، چهارم بیان مساوات، پنجم عذوبت، ششم فصاحت، هفتم جزالت و هراستادی که او را در علم شعر تبحری است چون اندکی تفکر کند داند که من درین مصیبم والسلام . »

نمونهٔ کلام

از غزلیات

صرصر هجر توای سرو بلند ریشهٔ عمر من از بیخ بکند
پس چرا بستهٔ اویم همه عمر اگر آن زلف دو تا نیست کمند
بیکی جان نتوان کرد سؤال کز لب لعل تو یك بوس بچند
بفگند آتش اندر دل حسن آنچه هجران تو از سینه فگند

از رباعیات

زلفت دیدم سراز چمان پیچیده وند رگل سرخ ارغوان پیچیده
در هر بندی هزار دل در بندش در هر پیچی هزار جان پیچیده

* * *

ای ازگل سرخ رنگ بربوده وبو رنگ ازپی رخ ربوده بوازپی مو
گل رنگ شود چوروی شویی همه جو مشکین گردد چو موفشانی همه کو

از قصاید

مادرمی را بکرد باید قربان بچهٔ اورا گرفت وکرد بزندان

* * *

مرابسود وفروریخت هرچه دندان بود نبود دندان لا بل چراغ تابان بود

* * *

ای آنکه غمگینی وسزاواری وندرنهان سرشك همی باری

* * *

هرسه عالیترین وزیباترین است که متاسفانه بنا برضیق جای نقل آن امکان پذیر نشد اگر استاد بعضی از آنها را بمحصلان املاء کند در تنمیت ذوق آنها مفید واقع گردد .

۳. دقیقی بلخی : از قصیده بسوی شاهنامه‌نویسی، تحول شعر بزمی برزمی (حماسی)، دومین شاعر بزرگ ایندور دقیقی بلخی است نامش ابومنصور محمد و پس از فوت رودکی در بلخ متولد شده است. آغاز زندگانی وی مجهول است و اصلاً بدربار چغانیان منسوب بوده است. دردانش و شعر ید طولا داشت. نوح (دوم) بن منصور شهزادهٔ باشکوه سامانی در (آغاز نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری) از شهرت دقیقی شنید و دعوتی بوی فرستاد تا بدربار وی که درینوقت مرکز دانش و مدنیت بشمار میرفت بیاید. وی این دعوت را پذیرفت و آمد. دقیقی بلخی نخستین شاعر شاهنامه سرای است مگر کارش ناقص ماند و بوسیلهٔ فردوسی تمام شد، با اینهم شهرت دقیقی درگشتاسپنامه (شاهنامه دقیقی) و سایر غزلها و پارچه های کوچك اوست. قریحت شعری وی بسیار عالی بود و هر نوع شعر را بآسانی و سلاست بیان کرده اشعار عشقی و رباعیات او نیروی بزمی او را می نماید. درهنر وصف و تجسیم مهارت بسزایی و درانتخاب کلمات توجه تامی داشت کلمات روان و خالی از اختلاط بیگانه را بکار برده حتی بیشتر از فردوسی محتاط بوه. طبیعت را نیك وصف کرده است و قطعات کوچکش چون آثار بزمی ملون و پرآب ورنگ است. وی ازعهدهٔ بشعرآوردن پیشآمد های تاریخی بخوبی برمی آمد بحدی که اشعارش از نظر لطافت و وزن قابل توجهست که اگر عمرش کوتاهی نمیکرد شاید بزرگترین رقیب فردوسی میشد. قتل وی باغلب احتمال در (۳۵٦) بوده است.

قصیدهٔ ذیل یکی از اشعار معدودی است که از وی مانده است و مطالب بالا را مجسم مینماید :

برافگند ای صنم ابر بهشتی — زمین را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند — درخت آراسته حور بهشتی
زمین بر سان خون آلوده دیبا — هوا بر سان نیل اندوده وشتی
بطعم نوش گشته چشمهٔ آب — برنگ دیدهٔ آهوی دشتی
چنان گردد جهان هزمان که در دشت — پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
بتی باید کنون خورشید چهره — مهی کو دارد از خورشید پشتی
بتی رخسار او همرنگ یاقوت — میی بر گونهٔ جامهٔ کنشتی
جهان طاوس گونه گشت و دیدار — بجایی نرمی و جایی درشتی
بدان ماند که گویی از می و مشك — مثال دوست بر صحرا نوشتی
زگل بوی گلاب آید بدانسان — که پنداری گل اندر گل سرشتی
دقیقی چهار خصلت برگزیدست — بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ — می خوش رنگ و دین زردهشتی

شاعر در پارچه زیر ممدوح خود را بدلیری، سخاوت و خرد دعوت میکند :

زدو چیز گیرند مر مملکت را — یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نوشته — دگر آهن آبداده یمانی
کرا بویهٔ وصلت ملك خیزد — یکی جنبشی باید ش آسمانی
زبان سخنگوی و دست گشاده — دلی همش کینه همش مهربانی

که ملکت شکاریست کور ا نگیرد | عقاب پرنده نه شیرژیانی
دو چیزاست کورا ببند اندر آرد | یکی تیغ هندی دگرزرکانی
بشمشیر باید گرفتن مر اورا | بدینار بستنش پای ارتوانی
کرا بخت و شمشیرو دینار باشد | و بالاتن تهم و پشت کیانی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت | فلک مملکت کی دهد رایگانی

از تکامل نثر :

٤ — عربی نویسان قرن چهارم:

البته اشتباه هست اگر فکر کنیم احیای مجدد زبان و ادبیات دری و تشویق و پیشرفت آن درین دوره باعث تحدید و تضییق استعمال زبان عربی گشته است چه عربی درینوقت زبان سیاست و تجارت و فلسفه و علوم و دین و مدنیت و نثر و نظم بود . البته درهمه جا از طرف آنانیکه در قله های بلند ادبیات و دانش و فضل قدم می زدند بکار میرفت. شواهد در دست است که بصورت اساسی حتی از طرف آنانیکه طرفدار جنبش ملی بودند تحصیل میشد . شاهان و شهزادگان در تشویق و پیشبرد ادبیات دری و عربی یك اندازه سهم دارند، غالب شاعران بهر دو زبان شعر میسرایيدند. نکارش بزبان دری نزد غالب آنها بحیث تفنن و تفرج صورت میکرفت تنها بعض نویسندگان بودند که گمان میکردند زبان محلی ممکنست مستعد افادهٔ افکار روان و پرشور عشقی باشد و بناءً آثار ادبی را بدان مینوشتند .

محمد جریر طبری از عربی نویسان است که تاریخ عمومی مفصل و تفسیر بعربی نگاشته است و از ترجمه دری آن یاد کردیم .

ابوبکر محمد بن زکریا معروف به (زکریای رازی) متولد ۲٤۰ از دانشمندان و طبیبان بزرك این دور بود و تالیفات زیادی مخصوصاً در طبابت دارد و همچنین در شیمی مطالعات و تحقیقات بس ارجمندی کرده است.

ابو معشر بلخی : جعفر بن عمر منجم معروف قرن سوم که در آغاز محدث بود و با یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف عرب معارضاتی میکرد . سپس حساب و هندسه آموخت و بعد بنجوم پرداخت و تالیفات گرانبهایی در نجوم دارد . وی قریب چهل کتاب درین فن نکاشت و در سنهٔ ۲۷۲ بعمر تقریباً صد سالکی وفات یافت .

ج. حماسه سرایی یاشعررزمی وتکامل آن :

دقیقی تا فردوسی

۱. اوستاتاشاهنامه غزنوی:

ابتدای شعر رزمی با بشریکجا آغاز یافته ، بنا برین درکشورما نیز اشعار حماسی همواره وجود داشته است . تاجاییکه بدسترس است درریگوید آثار حماسی دیده میشود. از آن گذشته در اوستای زردشت هم در حماسه وحماسه سرایی کهنترین نمونه هایی موجود بوده است . باین ترتیب شاهنامه نویسی وکارنامه های بزرگی که شاهان و پهلوانان از ایام باستان از خودنشان داده‌اند زبان بزبان نقل وبعد بکتابها ضبط شده است . قدیمترین شاهنامه ها ییکه بمارسیده از دورساسانیان است که بنام « خداینامه » (خوتای نامك) معروف بود. دکرکارنامهٔ اردشیربابکان (یا بعبارت پهلوی کارنامك ارتخششیر پاپکان) است . گذشته ازین «یادکارزریر» است که « گشتاسپنامه» هم گفته میشود .

شاهنامه‌های نثر: ابومنصوری، ابو المویدبلخی.

سامانیان علاقمند با حیای سنن ومفاخرگذشته بودند ومیخواستند آن کارنامها باشعارزیبا ومتین جاوید بماند. همان بودکه درقرن چهارم شاهنامهٔ مسعودی مروزی و شاهنامه ابو الموید بلخی و شاهنامهٔ ابومنصوری بنثرنگاشته شد واین داستانهای ملی را جمع آوری نمودند . آغاز این جنبش درزمان نصربن نوح و نوح بن نصر دیده میشود که بنیاد شاهنامه نگاری درصفحات بلخ وباختر نهاده شد و باشاهنامهٔ فردوسی درغزنه باوج رسید که گرشاسپنامهٔ اسدی طوسی دامنهٔ آن بشمار می آید .

۲. دقیقی: نخستین شاعر شاهنامه سرای:

دقیقی که یکشاعر نامی دوراخیر سامانیان وآغاز دورغزنویان بود بنکارش شاهنامه تشویق شد. وی این کاررا سرکرد مکرمتأسفانه این اثربزرک او بانجام نرسید .

وی تنها هزار بیت و بقول بعضی بیست هزار بیت سرود که بقتل رسید و فردوسی این قسمت را باانتقادی چند درشاهنامهٔ خود جاداد . این هزار بیت دقیقی معروف به « گشتاسپنامه» است وحاوی ظهور زردشت، جنگ گشتاسب وارجاسپ است، که شاهنامه اش بعداً از طرف فردوسی تعقیب شد .

شاهنامهٔ فردوسی: آینه‌فرهنگ افغانستان:

شاهنامهٔ دقیقی را فردوسی بعداً ادامه داد و درشاهنامهٔ خود از دقیقی وصف کرده است و در برخی مواقع سخن خود واورا نیز مقایسه کرده برتری شعرخود را بردقیقی اظهارمیدارد . فردوسی بغالب احتمال

درسی و پنجسالکی بسال۳۶۵ هجری بنکارش شاهنامه آغاز کرد . در نخست از طرف یکی از دوستا نش تشویق میشد . وی در مدت چهل سال که مشغول شا هنامه سرایی بود در حدود شصت هزار بیت سرود که در بعض نسخه ها کم و بیش هم آورده اند و این حد وسط است .

۳.مأخذ فردوسی

از مأخذ های شاهنامهٔ فردوسی که کانون حماسه سرایی افغانستا ن است یکی اوستا میباشد و اجزای آن که در آنجا سخن از یزدان و اهرمن ، از قدیمترین شاهان بلخ مانند کیومرث و شاهان کیانی و حکایات جم و فریدون که در اوستا موجود بود و بعد در شاهنامه ها آمده ، فقط با تحریفی در نامها ذکر شده است . از جمله داستان جمشید، کاوه و کیکاوس است که بقدیمترین حکایات آریایی یا هند و آریانی تعلق میگیرد که هنوز هندیها بهند نرفته بودند و برخی داستانها از منشأ ادبی هند و اروپایی حکایت میکند : از دوریکه مردم هند و اروپایی بطرف آسیا و اروپا مهاجرت نکرده بودند . حکایات شاهنامه قسماً از افسانه های زابلستان و بخشهای جنوب و جنوب غرب افغانستان اتخاذ شده ، زابل ، کابل ، بلخ و سیستان صحنه های آن بشمار می آیند .

همچنین قسمتی از حکایتهای اسکندر یونانی و در اخیر از داستانهای هخامنشی و اشکانی و ساسانی است و از تاریخ اسلامی نیز تذکر رفته است .

همینکه شاهنامه نویسی شروع شد دقیقی و فردوسی مستقیماً از آثار اصلی پهلوی و یونانی استفاده نمیکردند بلکه آثار ترجمه شدهٔ آنرا که ما در ینجا بشاهنامه های منثور از آن سخن کفتیم ، بکار میبردند و این موضوع را فردوسی میکوید که در نخست این حکایتها و افکار وجود داشت و پهلوانی که شاهزاده بود این داستا نها را از موبدان جمع کرد بصورت داستانهای شاهنامه درآورد .

٤.اهمیت و ارزش شاهنامه برای افغانستان

بر صاحبنظران پوشیده نباشد که شاهنامه برای افغانستان چه اهمیتی دارد : شاهنامه بعلاوهٔ احتوای ارزشهای ادبی و نکات اخلاقی کم نظیر متضمن مطالبی در زبان ، ادبیات، تاریخ وجغرافیای افغانستان و تاریخ آزادی و تحریک وطنخواهی و روح حماسی مابوده بزرکترین اثر تاریخی، ادبی و ملی و سند تاریخ و ملیت افغانستان یا کشور دو طرف هندوکش است .

(الف).در شاهنامه مخصوصاً در دو ثلث اول آن از تاریخ و جغرافیای افغانستان بتفصیل صحبت شده است شاهنامه بنقل از اوستای زردشت داستانهای ملی و قومی را از تشکیل قدیمترین سلطنت در خاک افغانستان و فراهم آوردن آزادی در دوره های مختلف و مجادله و مبارزت برای استقلال کشور ؛ حکایت میکند و وطنخواهان و آزادی دوستان کشور سلطان محمود غزنوی را با روح رزم و حماست مجهز مینماید . باین ترتیب فردوسی در شاهنامه تاریخ ملی ما را که مشحون احساس آزادیخواهی ماست احیأ و ابقاء کرده است و باداستانهای شاهان پاراداتا (پیشدادیان)و اسپه و کاوه یا کیان بلخی افغانستان آغاز شده که این خاندانها در دو طرف هندوکش سلطنت داشتند و در ویداو اوستا بدین نام یاد شده‌اند. از دوره های مدنیت ویدی و اوستایی افغانستان بتفصیل صحبت کرده، بوجود آمدن دین زردشت و انتشار آنرا از بلخ و صفحات شمال هندوکش نشان میدهد. بعد در جنوب هندوکش از داستانهای زال و رستم در سیستان و افسانه های رودابه و مهراب شاه کابل در کابل وصف کرده در سمنکان و حوالی آن از تهمینه دختر شاه سمنگان و ازدواجش با رستم سخن میکوید و تا کشته شدن نوزر پسر منوچهر بدست افراسیاب شاه توران و پیدا شدن علل دشمنی بین توران و ایران و جنکهاییکه پهلوان آن رستم است تمام حوادث شاهنامه در صحنه های افغانستان صورت کرفته . در دوره

های دیگر از قبیل دورهٔ کیکاوس که شامل جنگ رستم و سهراب است و تا هنگام شاهی گشتاسب که رستم می میرد با زمطالب مربوط با فغانستان است تا اینکه در ثلث اخیر داستان اسکندر شروع میشود بعد دور اشکانیان و ساسانیان می آید.

با ین صورت دو ثلث اول شاهنامه شامل تاریخ و کارنامه ها، جغرافیا، جاها، محلها و فرهنگ وعادات واخلاق و طرز زندگانی باستان مردم افغانستان و داستانهای ملی ما ست که بهترین سند تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی ادوار باستانی وقدامت این سرزمین میباشد و در ثلث اخیر از سلطنتها ییکه برافغانستان قسماً حکومت رانده اند و از برخی حوادث جسته جسته یاد میکند.

«ب» طوریکه گفته شد زبان و ادبیات ما در برابر عرب و اسلام در ظرف چند قرن متوقف شده بود، شاهنامه دوباره آنرا احیاء کرد و کلمات، اصطلاحات و لغات را طوری بکار برد که بعد آسر مشق شاعران شد. بامطالعهٔ شاهنامه ظاهر میشود که فردوسی بزبان افغانستان سخن گفته، بزبان غزنه، بلخ، کابل، هرات و بدخشان شعر سروده: کلمات و مصطلحات معین، طرز جمله بندی و گفتار، انشاء و سبك شاهنامه همه معرف زبان و طرز استعمالات افغانستان است که تا هنوز در شهرها و دهکده های افغانستان معمول بوده غریب بنظر نمی آید. خلاصه شاهنامه زبان رایج در مناطق مختلف افغانستان را بکتاب و قلم آورد و آنرا بسایر نقاط رواج داد و با شصت هزار بیت که کمتر لغات عربی بکار برده است طرح ادبیات ما را ریخت که تا امروز زبان نوشته و گفتار ما را در یك چوکات نگهداشته است.

«ج» چون شاهنامه در افغانستان و بدربار سلطان محمود غزنوی کبیر و با مر و تشویق او سروده شد و مآخذهای آن نیز غالباً درهمین سر زمین افغانستان (آریانا) پدید آمده بود بهترین معرف و شناسندهٔ گذشته و فرهنگ و مدنیت کشور ما بود و بزرگترین اثریست که دولت غزنوی وقلمرو آن، دربار و شاهان آن ضمن سایر پهلوانان در آیینهٔ شاهنامه منعکس شده است. در داستانهای شاهنامه که دراز است و دوره های مختلفی را در بر میگیرد پیوسته روحیهٔ مبارزه در راه حصول آزادی، فداکاری و جنگاوری و احساس وطنیت و ملیت محور و مدار روایات است. از آزادی کشور پس از استیلای عربها سخن میگوید و مردم را در راه حصول زادی و جنگاوری تشجیع میکند؛ سلطان محمود غزنوی را بجهت بزرگترین جنگاور راه آزادی، قهرمان میدانهای جنگ، فاتح کشورهای متعدد و مؤسس سلطنت آزاد ملی مدح میکند و میگوید:

نه گندآوری گیرد از تاج و گنج — نه دل تیره دارد ز رزم و زرنج

فردوسی در راه رسیدن بآرزوهای ملی میگوید:

اگر جز بکام من آید جواب — من و گرزو میدان و افراسیاب

درضمن شرح نبرد پهلوانان و دلیری و شجاعت قهرمانان در همه جای شاهنامه حس وطندوستی وعلاقه بمملکت و شجاعت و فداکاری ترغیب شده است چنانچه در مدافعه از وطن میگوید:

همه سر بسر تن بکشتن دهیم — از آن به که کشور بدشمن دهیم
چنین گفت موبد که مردن بنام — به از زنده دشمن بروشادکام
مگر تا نترسی تو از مرگ و چیز — که کس بی زمانه نمرده است نیز
وگرکشت خواهد ترا روزگار — چه نیکو تر از مرگ در کارزار
چنین گفت مرجفت را نره شیر — که فرزند ما گر نباشد دلیر
ببریم از و مهر و پیوند پاك — پدرش آب دریا و مادرش خاك

شاهنامه مرگ درراه وطن وآزادی وکشته شدن مردانه را درراه ننگ ونام بمراتب بهتر اززندگی‌بیشرفانه میشمارد. شاهنامه بزرگترین اثریست که ببزرگترین سلطان افغانستان (محمود کبیر) اهداء شده است که آنرا درآغاز شاهنامه جاداده است:

درمدح سلطان کبیر؛ بدین نامه من دست کردم دراز   بنام شاهنشه گردنفراز

۵ صورت داستانهای شاهنامه.

اگرشاهنامهٔ فردوسی را ورق بزنیم می بینیم که فردوسی بعد ازآغاز شاهنامه بنام خداوند وحمد وثنا ووصف دانش وخرد ومدح پیامبرو یاران او ومطالبی‌میگوید، از تاریخچه شاهنامه وگرد شدن آن سخن رانده، ازآزادی این مملکت برای سه صد سال درقدیمترین دوره های قبل تاریخ روایات وحکایات ملی میسراید سپس شاهنامه تشکیل قدیمترین سلطنت آریایی را درصفحات باختر باکیومرث یا پهلوان جاویدان آغازمیکند و قریب پنجاه شاه را درشاهنامه ذکرکرده است. بالآخره داستان را بشکست یزدگرد سوم شاه ساسانی ختم‌مینماید.شاهنامه مرکب از پنجاه فصل است از فصل کیومرث‌تا منوچهر ازکشف‌آتش،ساختن‌منزل وکشت‌وکار وکشف‌آهن، اهلی‌ساختن‌حیوانات‌وغیره‌بحث کرده، یعنی بآغازمدنیت بشر ودورهٔ ما قبل تاریخ پرداخته است. سپس داستان ضحاك و کاوه آهنگررا ذکرکرده است بعد ازاستیلای ضحاك برای استرداد آزادی ازوی،ومجادله‌و مبارزه علیه استعمار واستبداد حکمران خارجی یك تلقین حماسی میدهد ومردم را تحریك میکند تا اینکه فریدون باکاوهٔ آهنگرقیام کرد وآزادی واستقلال را بدست آورد. درزمان منوچهرپدر زال پدید آمد نوزرپسرمنوچهر بدست افراسیاب شاه توران کشته شد. این کشت وخون باعث جنگهایی بین تورانیان وآریانیان گشت. درحدودمدت هزارسال شاهان‌وجنگاوران بیشماری‌آزادانه وبافتخار زندگی کردند تا آنکه رستم تهمتن سیستانی زابلی آن مبارزبزرگ راه آزادی زابل و کابل،بلخ وسمنگان بمیان آمد ودرصحنه های‌متعددعلیه دشمنان آزادی ما جنگید وبارها فتوح نمایان را باین خاك ارمغان داد و تاج زرینی را که کیقباد بخواب دیده بود،دو باز باو میدهد در دشتهای بلخ واقعاً برسرکیقباد زدو تهمتن برای‌مبارزه علیه دشمنان قوم درخدمت او ایستاد. تا اینجا تمام، وتاآغازداستان اسکندر‌اغلب حوادث شاهنامه درافغانستان یا بعبارت فردوسی دردشت نیزه وران صورت گرفته است.

ازدورهٔ های مهم دیکردورهٔ کیکاوس است که آن شامل جنگ رستم سیستان با سهراب پسرش، نوادهٔ شاه سمنگان است.آتش دشمنیهای توران وایران باکشته شدن سیاوش پسرکیکاوس دوباره روشن‌شده کارنامه هایی صورت گرفت. پهلوان این میدانها رستم است. سپس فصل عشق بیژن و منیژه است. درزمان شاهی گشتاسب رستم مرد وبعد ازآن داستان اسکندر آغاز یافت. درینجا کم‌کم ازافسانهٔ تاریخ نما بتاریخ افسانه نما مبدل شده‌وحکایات‌شاهنامه ازافغانستان بوقایع فارس منتقل شده ازاشکانیها وساسانیان بحث میکند. ازین رودوسوم حصهٔ‌شاهنامه مربوط بافغانستان ویك سوم آن ازحوادث‌پارس است. گویا ستون فقرات‌شاهنامه حوادث و پیشامدهای افغانستان یا کشوردوطرف هندوکش است.

گذشته ازین‌درشاهنامه یکمقدار رمعانی لطیف و فلسفی واجتماعی واخلاقی درضمن داستانها گفته شده تا داستانها رابدیع وآبدار وزیبا بسازد.

۶ـ ارج ادبی و هنری شاهنامه.

از نظر زیباییهای هنری و لطایف ادبی که شاهنامه دارد ممکنست بگوییم شاهنامه، شاه‌نامه‌هاست. باساس نمونه هاییکه مانده فردوسی در استعمال و دسترسی کامل که در زبان و ادب داشته است شاید خوب غزلسرا میشد و قطعه میسرود اما بنسبت شوق زیادی که بداستانهای ملی داشت شاهنامه را در بحر متقارب فعولن فعولن فعولن فعول سروده است. این وزن برای حماسه سرایی بهترین وزن است وفردوسی درین فن استاد. چنانچه قبل ازوی و بعد ازوی کسی نتوانسته است با او برابری کند. بگفتهٔ خودش:

برافگندم از نظم کاخی بلند　　　که از باد و باران نیابد گزند

رویهمرفته در تمام شصت هزار بیت شاهنامه بیت بد از پنجصد کمتر خواهد بود.

این شاعر در تشبیه و نمایش طبیعت استاد بود و حالات روحانی و درونی بشر، خلوص، مهر و صفا را بسیار زیبا تمثیل کرده در همهٔ آن خوب دست داشت. مثلاً داستان زال را که بکابل بخواستکاری رودابه دختر مهراب شاه کابل آمده بود و زمانی را که کنیزکان بباغ زال رفته گلچینی میکنند، فوق العاده عالی وصف کرده است. رستم قهرمان سیستان در طول زندگانی خویش حالاتی پیدا میکند که شورانگیز است و شاعر، آن حالات را بزبان شعر درمی آورد که اگر خواسته باشیم در تمام قصه سرایی شاعر بحث کنیم شاید روزها دران بیکاه کنیم و هنوز هم قسمتی ازان را نگفته باشیم. مثلاً داستانهای زیبای زال و رودابه، بیژن و منیژه و یا رستم سیستانی و تهمینه دختر شاه سمنگان یا تراژیدی رستم وسهراب رابسیار جاذب وعاطفه انگیز سروده بزبان ترجمانی دل کرده است. ترجمهٔ انگلیسی رستم و سهراب بوسیله ماتیوار نولد **Mathew Arnold** شاعر انگلیسی از شاهکارهای ادبیات انگلیسی است.

از هنرهای این حماسه سرای دربار سلطان محمود غزنوی پاک گفتاری اوست و آنچه راکه برخلاف ادب و اخلاق بوده هیچ اظهار نکرده است. داستانهای پهلوانان را طوری بیان میکند که ازان درس شجاعت و عفت گرفته میشود. مطالب نغز فلسفی، اجتماعی و اخلاقی زیادی دارد. سبک شیوا و بیان خوبی دارد. پیوند سخن را در سراسر شاهنامه حفظ کرده، دقایق شعری درآن زیاد است.

شاهنامه یك اثر ادبی دنیایی شده که در ادبیات سراسر عالم متمدن اثر و نقش بارزی داشته درزبانهای بیگانه نیز نقل وترجمه شده است عالمانی مانند موهل **Mohl** فرانسوی، نولدکه آلمانی **Noeldeke** روکرت **Ruckert** و لف **Wolf** آلمانی پیزی **Pizzi** ایتالیایی مترجمان و محققان شاهنامه بزبانهای زندهٔ اروپایی اند.

نمیرم ازین پس که من زنده ام　　　که تخم سخن را پراکنده ام

۷ـ مطالب اخلاقی و ارزش معنوی شاهنامه.

فردوسی در سراسر شاهنامه همواره دو فکر کلی را پرورش میدهد که «روح آزاد» و «روان روشن» است وخواننده را بآزادی سجیه وقلب پاك رهنمونی میدارد.

وی اززبان پهلوانان خود اندرزهایی را ذکر میکند که هرکدام بجای خود دارای معانی بلند و پر ازحکمت عملی است و بهترین سرمشق عملی زندگانی بشر میباشد. در سراسر این کتاب اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی و همچنین ارزشهایی از نگاه شجاعت، بزرگ منشی، خداپرستی، راه و رسم کشورداری، عدالت، انسان دوستی وسایر موضوعات اخلاقی به بسیار زیبایی و شیوایی بیان شده است. وی درضمن حکایات داستانها شرح جنگها و کشت وخون و یا در اخیر افسانها تبصره ها و اظهار

نظرها یی سود مندی دارد ودرگرفتن نتیجه از داستانها خوانندهٔ را کمك میکند وپند های عالی واندرزهای سودمندی میدهد وآنچه راوی درسراسر شاهنامه پیوسته بعبارتهای مختلف تکرارمیکند بصورت خلاصه عبارت ازین مطالب است :

سخن باید کوتاه وسودمند باشد، شخص باید پی هنربرود وتنها اندوختن مال نباید آرزوی او باشد چه بهترین کار درین دنیا مردمی است وروشنایی جهان از راستی ودرستی برآید. مرد خردمند باید باهرخوی بسازد ونباید انسان عقب نایاب وناشد بگردد زیرا عمرش تلف میشود. اما آنچه مهمست اینست که مرد باید درتن ودرروان نیرومند باشد زیرا دروغ وبدی از ناتوانی زاید وباید دانش آموخت تا شخص، قوی شود. ازهمه برتر باید خدا پرست بود. اینگونه مطالب درا کثرجا های شاهنامه موجود است :

همه روشنی مردم ازراستی است	زتاری کژی بباید گریست
بنا یافت رنجه مکن خویشتن	که تیمار جان باشد ورنج تن
زنیرو بود مرد را راستی	زسستی دروغ آید وکاستی
ز دانش چو جان ترا مایه نیست	به از خامشی هیچ پیرایه نیست

فردوسی آیین جنکاوری را بسیارماهرانه توصیف میکند، طوریکه گویی خودش درهر میدان حاضروناظرحادثه بوده است. فردوسی شخص ملیت خواهیست اما با اینهم یك افق نظروسیع دارد، چنانچه تمام جهان را بصورت واحد می بیند ووحدت بشری ویکانکی آفاقی منظورنظراوست.

این اثرازنظرمعانی ارزش زیادی دارد: درس شجاعت، عفت، فداکاری، وطن دوستی، علاقه وحس وظیفه نسبت بوطن وکشوررا سرمشق قرارمیدهد ومطالب نغز فلسفی، اجتماعی واخلاقی را داراست. جانفشانیهای رستم را برای نگهداشت وطن چنین ذکر میکند :

چو کشور نباشد تن من مباد	بدین بوم وبرزنده یکتن مباد
ز بهربروبوم وفرزند خویش	زن وکودك، خردو پیوند خویش
همه سر بسرتن بکشتن دهیم	ازآن به که کشوربدشمن دهیم
جهان جوی اگرکشته آید بنام	به ازز نده دشمن بروشاد کام

فصل چهارم:

جنبش قصیده سرایی و تکامل آن

دور عنصری و فرخی

الف. دور غزنویان واوج قصیده‌سرایی «۳۸۹-۵۸۳ هجری»

۱. سلطان محمود و دولت غزنه.

سلطان محمود غزنوی در تاریخ این گوشهٔ آسیا بحیث فاتح بزرگ و مشوق سترگ علم و ادب ظهور کرد و در ۳۴۷ هجری در بلخ بتخت نشست.

شهرت غزنویان با کوشش الپتگین آغاز یافت و بعد از وی کار سبکتگین دامادش بالا گرفت و در ۳۸۴ از طرف نوح بن منصور سامانی امیر خراسان گشت و امارت نیمه مستقلی را بنا نهاد که پسرش محمود خود را مستقل کرد و با سلطان کبیر سلالهٔ غزنویان باوج خود رسید. سلطان چون استعداد نظامی زیاد داشت در مدت کمی سلطنت باشکوهی را در قلمرو وسیعی تاسیس کرد که بعلاوه افغانستان (خراسان وسیستان) شامل ماوراء النهر، طبرستان، کشمیر، پنجاب وسایر ایالات هند و ایران بود. پس از سلطان پسرانش مسعود و بهرامشاه نیز بنوبت خود شاهان عالیمقداری بشمار می آمدند. سلطان آرزو داشت که شاعران ویرا «سیف الدوله» «امین الملة» «سلطان المومنین» و «حامی دین اسلام» بگویند. بهندوستان لشکرکشیها کرد و دین اسلام، فرهنگ و علوم و زبان دری را بآن دیار برد.

۲. اهمیت غزنه و بخششهای محمودی: شاعران و فاضلان غزنه:

در دور غزنه، فردوسی محور ادبیات ما بشمار می‌آید اما شاعران بزرگ دیگر نیز ظهور کردند که هر کدام استاد بودند. فردوسی نخستین شاعری بود که پس از تسخیر عرب‌ها افکار و آثار ملی، داستانها و روحیهٔ از بین رفته و مرده را بوسیلهٔ شاهنامه دوباره زنده کرد. درین دور بزرگان و مشوقانی چون قابوس وشمگیر و زیر، عالمان و دانشمندان و اهل هنر را تشویق میکردند. باسلطان کبیر غزنویان باوج خود رسیده شهر غزنه مرکز تازه و بزرگ علم و ادب شد و شاعران و عالمان از هرجانب برای آموزش سخن و هنر بغزنه روی آوردند. غزنه دارالفنون علم و ادب گشت و مرکز فرهنگ اسلامی و مأمن عالمان و فاضلان و شاعران نامدار گردید و قرینهٔ بغداد شد تا حد یکه بغداد در رقبالش رونق خود بباخت: مدرسه ها، مسجدها، پلها، قصرها و باغها پدید آمد. دیوان و دفتر بتوجه حسن میمندی وزیر بزبان دری درآمد.

سلطان محمود بزبان و ادب دری خدمت زیادی نمود و شاعر و نویسنده و ادیب را حرمت زیاد میگذاشت، وموجب شد تا در حدود چهارصد شاعر بدربارش گرد آیند وسلطان خودش هم شعر میگفت. چنانچه در ذوق ادبی وی برخی نویسندگان گفته اند که در شعر و ادب دست خوبی داشت. شاعران و عالمان را نیك مینواخت وصلتهای گرانبهایی داد، دربار سلطان خود مجمع شاعران نخبه

وبا رزومرکز اعیان وعالمان گشته بود. مسعود و بهرامشاه نیز شاهان فضلپرور وادب دوست بودند. آثار سنائی، ترجمه کلیله و دمنه بهرامشاهی وکتب واشعار دیگر گواه دانش پروری و شعر دوستی بهرامشاهست و مسعود سعد را نیز اکرام زیاد کرد چنانچه از گفتهٔ ملك‌الشعراء امیر معزی بر می‌آید:

شاه بهرامشاه بن مسعود　　خواجه مسعود سعد را بنواخت

۳. عروج قصیده.

بزرگترین جنبش این دور آنست که در شعر راهی نو رفتند و در فکر روشی تازه اختیار کردند. رودکی، دقیقی و بلعمی ثابت کرده بودند که زبان محلی تا چه حد غنی، پرمایه، دارای قدرت و سیال بود. قدرت این دوره عقول و قرایح مقتدر ماز بان دری را صاحب ادبیات پرمایه و نیرومند جهانی کرد: عنصری، فرخی، فردوسی و سایر شاعران که نام محمود را در ادبیات ما جاودان کردند پدید آمدند. اسدی، عسجدی، غضایری و منوچهری نیز از آن جمله بشمار می‌آیند. سایر قصیده گویان غزنوی عبارتند از:

ابو حنیفه اسکافی، بوزرجمهر قاینی، شاه ابورجا، سید حسن غزنوی، مسعودی غزنوی، راشدی، بوالفرج رونی، سنائی، عثمانی مختاری، مسعود سعد سلمان، بهرامی، زینتی علوی، منثوری.

(الف.) متانت و واقعیت در قصیده:

عنصری ملك‌الشعرای دربار محمودی

نامش ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری است در حدود ۳۵۰ هجری در بلخ تولد و در ۴۳۱ وفات شد. نخست پیشهٔ تجارت داشت، سپس تحصیلاتی کرد و بوسیلهٔ امیر نصر برادر کهتر محمود بدربار رسید و تقرب جست. بالآخره بمقام ملك الشعرایی رسید و مورد نظر خاص سلطان واقع شد. همه شاعران دربار ازوی قدردانی میکردند و اورا استاد میشمردند. مانند یکه رودکی بدربار سامانیان مقامی داشت، عنصری بدربار محمود دارای حیثیت بود و مال و دارایی زیادی از بخششهای محمود کرد آورد بقول چهار مقاله چهار صد غلام سیمین کمر از پی او برنشستندی. چنانچه خاقانی راست:

شنیدم که از نقره زد دیگدان　　ز زر ساخت آلات خوان عنصری

اکثر اشعارش قصایدیست در مدح محمود غزنوی و بخشی در مدح امیر نصر و مسعود پسر محمود و هم امیر یوسف. شعر عنصری سخت نیکو، عبارآتش زیبا و نغز و روان است. بطور قطع مدیحه سرای درجهٔ اول شمرده میشود. بعلاوه ویرا فلسفی و عالم نیز دانسته اند. منوچهری دامغانی که معاصر او ستویرا بحیث استاد وصف کرده:

توهمی تابی و من بر توهمی خوانم بمهر　　هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد اوستادان زمانه عنصری　　عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بی فتن
شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع　　طبع او چون شعر او هم با ملاحت هم حسن

پیش از عنصری کسیکه در مدیحه سرایی با عنصری برابری کند غیر از رودکی نیست که وی بر عنصری فضل تقدم و تقدم فضل داشت. عنصری خود برتری او را مسلم دانسته:

غزل رودکی وار نیکو بود　　غزلهای من رودکی وار نیست

عنصری قصیده را با غزل و تشبیب شروع کرده سپس بمدح ممدوح میپردازد. سبك او خراسانی، عالی و روان است، طرز شعر و روش او ورودکی وار و تشبیهات او زیباست. شعرش بسادگی فرخی نیست بلکه کلماتش پرشکوه و ترکیباتش متین است، البته بهیچوجه سنگین و پیچیده و غیر روان نیست. دیوان عنصری اضافه

ازدوهزار بیت است که دراول سی هزار بیت بوده است. وی که شاهد جنگها و دلیریهای سلطان محمود بود واقعیت حوادث را بچشم دیده، بیان کرده درقصیده توانا ونیرومند است. درضمن ممدوح را بشجاعت ومردانگی ودانش وداد تشویق میکند وفوایداجتماعی میدهد.

وقتی محمود درحال مستی زلف ایاز راامرکرد ببرندو بعد که بحال آمد افسوس میخورد و ناراحت بود وهمه بهراس بودند عنصری ویرا بدین دوبیت خوشوقت کرد:

کی عیب سرزلف بت ازکاستن است | کی وقت بهم نشستن وخاستن است
روزطرب و نشاط و می خواستن است | کاراستن سروز پیراستن است

باری دراثنای چوگان بازی محمود ازاسپ افتاد وبقهربود عنصری بربداهت گفت:

شاها ادبی کن فلك بد خورا | کآسیب رسانید رخ نیکورا
گرگوی خطا کرد بچوگانش زن | وراسپ خطا کرد بمن بخش اورا

واسپ را گرفت. وی گذشته ازقصیده درمثنوی نیزماهراست. وامق وعذرا وسرخ بت وخنك بت ویرادا ستان سرا نیزجلوه داده.

قصیده درمدح شمشیر سلطان

چیست آن آبی چوآتش وآهنی چون پرنیان | بی روان تن پیکری پاکیزه خون درتن روان
اربجنبانیش آبیت اربلرزانی درخش | اربیندازیش تیر است اربخمانی کمان
آیینه دیدی بروگسترده مروارید خرد؟ | ریزهٔ الماس دیدی بافته بر پرنیان
بوستان دیدار آتش کارنشناسد خرد | کاتش افروخته است آن یاشگفته بوستان
تا بدست شاه باشد مار باشد بی فسون | کشتن بدخواه اورا نیزباشد بی فسان
شاه گیتی خسرو لشکرکش لشکر شکن | سایهٔ یزدان شهٔ کشور ده کشور ستان
زیرکردارش بزرگی زیرگفتارش خرد | زیرپیمانش سپهر و زیر فرمانش جهان
پست گشته راستی، ازنام اوگردد بلند | پیرگشته مردمی، ازیاد اوگردد جوان
ای خرد را جان و جانرا دانش ودل را امید | پادشاهی را چراغ و نیك نامی را روان
بر سپهرعدل مهری بر نگین داد مهر | درسرگنتارچشمی درتن کردار جان
کوه گان بادوزان گردد به جنبش اسپ تست | کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران

عسجدی هروی:

ازمعاصران عنصری است. اسمش عبدالعزیز بن منصور مروزی است که تاسال ۴۱۶ـ ۴۳۲ زندگی داشته. درمدح محمود قصایدی پرداخته که غالب آن ازبین رفته است. دراشعارخود از شکوه محمود، فتح سومنات با ابهت تام ذکرمیکند. کمی ازاشعارش بمارسیده اشعارش را تاسه هزار بیت تخمین میکنند:

تا شاه خسروان سفرسومنات کرد
کردارخویش راعلم معجزات کرد

آثارروشن ملکان گذشته را | نزدیك بخردان همه ازمشکلات کرد
بردود زاهل کفرجهان رابراهل دین | شکرودعای خویشتن ازواجبات کرد
محمود شهریارکریم آنکه ملك را | بنیاد برمحامدو بر مکرمات کرد

شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه | هر شاه را بلعب دگر شاه مات کرد
شاها تو اسکندر پیشی بدانجهت | کاو هر سفر که کرد بدیکر جهات کرد
عین الرضاء ایزدجویی تو در سفر | باز او سفر بجستن عین الحیات کرد

* * *

باران قطره قطره همی‌بارم ابروار | هر روز خیره خیره ازاین چشم سیل بار
زان قطره قطره، قطره باران شده خجل | زان خیره خیره خیره دل من زهجر یار
یاری که ذره ذره نماید مرا نظر | هجرانش باره باره بمن برنهاد بار
زان ذره ذره ذره چو کوه آیدم بدل | زآن باره باره باره بچشم آیدم غبار
دندانش دانه دانه درست جانفزای | لبهاش پاره پاره عقیق است آبدار
زان دانه دانه دانهٔ دریتم زرد | زآن پاره پاره پارهٔ یاقوت سرخ خوار
حوری که تیره تیره بپوشد رخان روز | چونانکه طره طره شود طره پرعذار
زان حلقه حلقه حلقهٔ زنجیر شرمگین | زآن چشمه چشمه چشمهٔ خورشید در دخوار
زلفینش نافه نافه گشاید نثار مشک | عارضش لاله لاله نماید فروغ نار
زآن نافه نافه نافهٔ خوشبوی با دریغ | زان لاله لاله لالهٔ خود روی بابهار
سیم است بیضه بیضه بر آن سیم سنگدل | ریحان دسته دسته بر آن طرف گل نگار
زان بیضه بیضه بیضهٔ کافور جفت خاک | زان دسته دسته دستهٔ سنبل ببوی خار
تیمار عقده عقده اندر دلم زده است | وزخواجه تحفه تحفه نشاط دل قرار
زان عقده عقده عقده ابروی تو مدام | زان تحفه تحفه تحفه چنین مدح پایدار
وی خواجه تازه تازه بر الفاظ شعر من | زان گونه گونه نیز بمن کرد بر نثار
زان تازه تازه تازه بهر شهر ازو شکر | زانگونه گونه گونهٔ من چو نکل بهار
از چرخ برخه برخه سعادت بجانش باد | از عرش جمله جمله ز احسان کردگار
زان برخه برخه برخهٔ ابرجان او زسعد | زآن جمله جمله جملهٔ مر او راز بخت یار
همتش پایه پایه عزیز و شود بلند | گسترد سایه سایه از هر سویی هزار
زان پایه پایه پایگه خدمت ملوک | زان سایه سایه سایه پر از زر مستعار
از عطر حبه حبه دهد هر کسی عطا | از جود ریزه ریزه کم و بیش بر عیار
دیدنش نوبه نوبه چو نوماه گاه گاه | رفتنش گوشه گوشه کران کرده زی دیار
زین نوبه نوبه نوبه خواهم شدن تباه | زان گوشه گوشه گوشهٔ جان و دلم فگار
دل گشته رخنه رخنه بزاری به تیغ هجر | زآن مشک توده توده بر آن گرد لاله زار
زان رخنه رخنه رخنه شده عقل و دین مرا | زان توده توده توده بدل برغم نگار
آن یار حقه حقه دهد عطر خلق را | چونانکه تخته تخته دهد عود راکبار
زان حقه حقه حقه سیماب زار اوست | زان تخته تخته تخته از زیر ریروزار
از چرخ بهره بهره طرب باد خواجه را | وزخلق شهره شهره بناهاش یادگار
زان بهره بهره بهره رسیده بما نعم | زان شهره شهره شهره ایام شهریار
تاهست سوره سوره کتاب خدای را | وزعلم نکته نکته بهلا سوره آشکار
زان سوره سوره سوره مهترش باد خور | زان نکته نکته نکته بهترش غمگسار

ب ـ روانی وزیبایی درقصیده :

فرخی سیستانی

اسمش ابوالحسن علی پسر جولوغ در ۴۲۹ وفات نمود . وی نخست درخدمت امیرخلف با نو صاحب سیستان بسرمیبرد ودرسیستان دهقانی میکرد . برای تکافوی احتیاج خود نزد ابوالمظفرچغانی ازامیران سامانیان بلخی رفت واین قصیده برد :

با کاروان حله بر فتم زسیستان — باحلهٔ تنیده زدل بافته زجان
با حلهٔ بریشم ترکیب او سخن — باحلهٔ نگارگر نقش او زبان
هرتار او برنج برآورده از ضمیر — هرپود او بجهد جداکرده از روان
ازهرصنایعی که بخواهی براو اثر — وزهر بدایعی که بجویی براونشان
نه حله‌ای کزآب مراورا رسد گزند — نه حله‌ای کزآتش اورا بود زیان

چون بدانجا رسید بهارگاه بود وامیر بداغگاه. فرخی بوسیلهٔ عمید اسعد بدانجا رسیدو قصیدهٔ داغگاه را سرود. امیر شعرشناس بود وصلهٔ فراوان بخشید: این قصیده امروزیکی ازمعیارها وشاهکارهای ادبیات است:

چون پرند نیلگون برروی پوشد مرغزار — پرنیان هفت رنگ اندرسرآرد کوهسار
خاک را چون ناف آهو مشک زاید بیقیاس — بید را چون پرطوطی برگ روید بیشمار
دوش وقت نیم شب بوی بهارآورد باد — حبذا باد شمال وخرما بوی بهار
ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله — نسترن لؤلوی مکنون دارد اندرگوشوار
راست پنداری که خلعتهای رنگین یافتند — باغهای پرنگار ازداغگاه شهریار
داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود — کاندرو از نیکویی خیره بماند روزگار
سبزه اندرسبزه بینی چون سپهر اندرسپهر — خیمه اندرخیمه بینی چون حصار اندرحصار

درآغاز سلطنت سلطان محمود بغزنه آمد ومقام ارجمندی بدست آورد ودرمرثیهٔ سلطان داد سخن داد:

شهرغزنین نه همانست که من دیدم پار — چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار
خانها بینم پرنوحه وپر بانگ وخروش — نوحه وبانگ وخروشی که کندروح فگار
رسته ها بینم پرمردم ودرهای دکان — همه بربسته وبردر زده هریک مسمار
حاجبان بینم خسته دل وپوشیده سیه — کله افکنده یکی ازسر ودیگر دستار
بانوان بینم بیرون شده ازخانه بکوی — بردرمیدان گریان وخروشان همه‌وار

تعداد اشعارفرخی آنچه بدست است نه هزاربیت است.قصاید او بیشتر درمدح محمود وفرزندان اوست. شعرهایش زیبا وشیواست . اگرمیان فرخی وعنصری درقصیده مقایستی کنیم: ازعنصری دارای متانت وسنگینی وازفرخی دارای روانی وسادگی است . اشعارش فصیح وروان ، طبعش ساده وسرشار ونازک خیال است . سنائی ویرا ستوده :

حال با شعرفرخی آریم — رقص برشعر بوالفتوح کنیم

دروصف طبیعت خیلی ماهراست، آهنگ اشعارش گوارا وفوق العاده متناسب موسیقی است آوازخوش داشت وچنگ ترمیزد . فرخی نیزمانند عنصری درجنگها بامحمود یکجا میبود وواقعات ورویدادها را دیده بیان کرده که مبنای آن برواقعیت است. حالات روحی وباطنی وعواطف بشری را خوب تشریح کرده است. فرخی قصاید ومدایح را باوصف طبیعت آغاز کرده درتغزل قدرت نشان داده است درلفظ ومعنی استاد کامل

بود. اشعارش ساده و شیرین است صفات عالی و اخلاق بلند بممدوح بخشیده است. تشبیهات خیالی، استعارات و کنایت زیاد دارد. از خلال اشعارش مراسم و آدب در بار محمودی و مراسم عصر مانند داغکاه، جشنهای مهرگان، سده ونوروز و غیره پیداست.

منوچهری

از شاعران دور محمودی و مداح سلطان و پسرانش یکی هم منوچهری دامغانی است که درحدود ۴۳۲ هجری وفات کرده قبل از سال ۴۲۶ که سلطان مسعود بگرگان رفت منوچهری در غزنه و بخدمت سلطان بود، بیشتر شاعر در بار مسعود است. عربی نیک میدانسته و بدیوان شاعران عرب نظر داشته است. و از آنها لغت، ترکیبات و افکار را نقل نموده است و بحدی مقتدر است و لغات عربی را طوری بزبان دری می آورد که گویی لغت اصیل دری است. از مضامین عربی وطرز کفت و شنید عرب استفادت بسیار برده حتی اشعار عربی را ترجمه کرده است. منوچهری در شعر سبک خاص دارد که مخصوص بخود اوست. اشعارش، مخصوصاً مسمطهایش زنده، حساس و مهیج و دارای احساسات شدید است:

(طاؤس مدیح عنصری خواند دراج مسمط منوچهری)

دیوانش مشتمل بر سه هزار بیت است و در حکمت و طب و نجوم نیز ماهر بود و در منظره سازی خیلی مستعد:

سر از البرز برزد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن
بکردار چراغ نیم مرده که هر ساعت فزون گردش روغن

* * *

تومرا مانی بعینه من تورامانم درست دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هر دو برمراد دوستان دوستان دررا حتند از ماو ما اند رحزن
هر دوگریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز هر دو سوزانیم و هر دو فرد هر دو ممتحن
آنچه من بر دل نهام بر سرت بینم همی آنچه تو در سر نهادی در دلم دارد وطن
اشك تو چون زر که بگذاری و بر ریزی بزر اشك من چون ریخته برزر برگ یا سمن
رازدار من تویی همواره یار من تویی غمگسار من تویی من آن تو تو آن من

۴. تکامل نثر و نثر نویسان ایندور

بیهقی. قابوسنامه. دانشنامه. تاریخ گردیزی و التفهیم:

جنبش نثر نویسی ایکه درد و رسامانیان پدید آمده بود در عصر غزنویان پیشرفت. گرچه باید گفت عصر غزنویان بیشتر بنظم معروفست با اینهم نثر نویسانی بوجود آمدند که و اقعاً شاهکار های ادبیات دری بوجود آوردند واز برجسته ترین نثر نویسان بشمار میروند. در زمان سامانیان کتب تاریخ و تفسیر و جغرافیا وجود داشت در دور غزنه نخست در نثر نویسی بتاریخ نکاری توجه بیشتری شده بعداً کتب اخلاقی و ادب و آداب معاشرت سپس فلسفه و ادبیات محض، داستان پدید آمد. در اخیر دور غزنویان نثر و نظم دری با جنبش تصوف همدوش شد. آثار تصوفی شرح حال عارفان و امثال آن نکاشته شده معروفترین اثر ایندور «تاریخ بیهقی» است.

تاریخ بیهقی: یا شاهکار نثر مرسل و ساده مرکب از سی فصل بود در اوضاع سلاطین آل ناصر یا سلالهٔ غزنویان که قسمت اعظم آن درحملات مغول از بین رفته و فقط شش جلد آن در شرح سلطنت و وقایع سلطان مسعود بنام تاریخ مسعودی بدست است که بتاریخ بیهقی مشهوراست. تالیف کتاب در ۴۵۱ هجری آغاز و در ۴۶۷ بانجام رسیده است.

نویسندهٔ آن ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی است که در قرن پنجم هجری

حیز یسته ، ازده سال رئیس دیوان رسایل غزنویان و در انشاء شاگرد ابو نصر مشگان وزیر دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی بود که بحکم وزیر خارجه میباشد. بیهقی در ۳۸۵ متولد و در ۴۸۰ فوت شده.

بنا بر این اثر، بیهقی بیگمان استاد بلاغت بو دوسبك نویسندگی اش یکتاست. بیهقی مؤرخ حق بین و دارای عفت قلم بودو ارزش کتاب او یکی درین است که تاریخ بیطرفانه نوشته زمان بروی تاثیری نکرده است. چه غالب حوادث را بچشم سر دیده نقل کرده از راستی تجاوز نکرده است. کتابش بعلاوه بهترین اثر ادبی است که از شرح حال شاعران یاد کرده شعرهایشان را ضبط نموده است و شاهکار نثر دری بحساب می آید که در نوع خود بینظیر و یکتاست.

زین الاخبار گردیزی: دگر از آثار نثر این دوره تاریخ گردیزی است که حاوی تاریخ مختصر افغانستان و کشورهای همجوار آن تا زمان مؤلف است، بعلاوه شرح ظهور اسلام و تاریخ خلفا را نیز مختصر آدرج کرده است. تالیف این کتاب در زمان سلطنت عبدالرشید پسر سلطان محمود غزنوی بین ۴۴۰ و ۴۴۴ در غزنه صورت گرفت. مؤلف آن ابو سعید عبدالحی بن ضحاك بن محمد گردیزی است و مینویسند که ولایتی بوده در مسافت یکروزه از غزنه برسر راه هند و محققاً گردیز افغانستان مرکز ولایت جنوبی است. نثر آن روان و ساده است از نظر تاریخ سامانیان و غزنویان که نزدیکترین تالیف بدان عصر است مهم میباشد.

قابوسنامه: این کتاب را عنصر المعالی کیکاوس که ازنواده های دختری سلطان محمود و پدرش اسکندر بن قابوس و شمگیر از شاهزادگان آل زیار بود، تألیف کرد. منظور وی از تالیف این کتاب تربیت پسرش گیلانشاه بود که برای رهبری وی این کتاب را نوشته است. شمس المعالی بن وشمگیر یکی از بزرگان و بستکان اوست که کتاب را بنام او کرده است. این کتاب هم در قرن پنجم نگاشته شده دارای چهل و چهار فصل در مباحث کسب فضایل، تهذیب اخلاق، آداب معاشرت است و برای راهبری باخلاق نیکو دستور و قواعد خوبیست. اما باید گفت تنها دستورهای خشک نبوده حکایات جالب و دلچسپی درهر مورد دارد که از نگاه داستان نویسی و حکایت نگاری نیز قابل توجهست.

دانشنامهٔ بوعلی: از شاهکارهای نثر ساده و علمی زبان دری است که بوعلی آنرا برای علاء الدوله دیلمی نگاشته و حاوی دو بخش است: یکی در منطق صوری (منطق ارسطو) دگر در ماوراى طبیعت یا حکمت الهی. چون این کتاب را بزبان دری نوشته است سعی کرده لغات و اصطلاحات را نیز بهمین زبان بیان کند مثلاً چرایی برای علیت (Causality)..... آردنثر آن روان و دور از تعقید است.

ابن سینا مؤلف دانشنامه

شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبد الله بن سینا از فحول دانشمندان افغانستان و جهان شمرده میشود. پدرش عبد الله بن سینا ازاهل بلخ بود ببخارا رفت و دختری را ازدواج کرد که حسین متولد گشت. بوعلی فقه و منطق و نجوم و طب وسایر علوم مروج را تحصیل کرد و بطبابت مشغول شد. بحدي دارای ذهن رسا بود که درهژده سالگی همهٔ علوم زمان خود را تمام کرده از آن بعد کتابهای الفارابی راد رفلسفه و ماورای طبیعت مطالعه میکرد و بمعالجتها میپرداخت. نوح بن منصور سامانی و شمس الدوله دیلمی را معالجت کرد و شمس الدوله نیز بوعلی را وزارت داد. بوعلی متجاوز از صد

کتاب نوشت که معروفترین آنها بزبان عربی است مانند شفاد رفلسفه، قانون در طب واشارات در منطق وحکمت. ازآثاروی بزبان دری یکی همین دانشنامه علائی است.

بوعلی بزرگترین عالم ما بعد طبیعت در اسلام است ومحقق بزرگ بود :گفته بود که متافیزیک ارسطو را چهل بار وا ثرفارابی راصد بار مطالعه کرده بفارابی ارادت میورزید وویرا معلم دوم پس از ارسطو میخواند.

فارابی درقرن چهارهجری میزیست وموسیقی هم میدانست،فارابی کتاب ارسطورا صد بار مطالعه کرده بران شرح وتفسیرنگاشته است. وی در عصرسامانیان درماوراءالنهرمیزیست. (۱)

بوعلیبعلاوهٔ دست داشتن درعلوم وفلسفه نویسنده بزرگدریاست وشعرهم کم اما زیبا میگفته گاهی که ویرا تکفیرکردند درجواب گفت :

کفرچومنی گزاف (۲) وآسان نبود	محکمتر از ایمان من ایمان نبود
درد هر چو من یکی و آنهم کافر	پس درهمه دهریك مسلمان نبود

باری میخواست ازعلمودانشخویش ستایش کندعجزعلمیدم راه اورا گرفت پس گفت :

دل گرچه درین بادیه بسیارشتافت	یك موی ندانست ولی موی شگافت
اندردل من هزارخورشید بتافت	آخربکمال ذرهٔ راه نیافت

التفهیم البیرونی: التفهیم از بزرگترین کتابهایعلمی اینعصراستکه بزبان دری نگاشته شده استودرآن ازهندسه و نجوم بحثشده. اهمیت ین کتاب درآنست که اصطلاحات وکلمات و مصطلحات مهم ریاضی، هندسه ، نجوم و بعضاً فیزیك رابزبان دریآورده‌است مثلاًسه گوش(مثلث)، راستپای(متساویالساقین)و.....

بیرونی نویسندهٔ التفهیم

ابوریحان ازبزرگان عالمان اسلام بود وبدربارغزنویان میزیست. محمد بن احمدبیرونی در ۳۶۳هجری دربیرون ازحوالی شهرخوارزم متولد ودر ۴۴۰ درغزنه‌وفات کرد. ریاضی،طبیعی،هیأت، جغرافیا والسنه تحصیل کرد وکتبی بزبان عربی نگاشت .منسوب بآل ناصربودوباسلطانهایغزنه‌درفتوح هندشرکت کرد.درآنجا بتحقیقات خود درالسنه،تاریخ،جغرافیا وفرهنگ هند پرداخت .معروفترین‌اثرش «التفهیم لاوایل صناعة التنجیم» است که‌آنرابزبان دری نیز نوشته اصطلاحاترا بهمینزبان‌آورده‌است. از آثار اویکی‌دیگر «آثار الباقیه‌عن قرون الخالیه» درتقویم واعیاد آریانی ، یونانی،یهودی مسیحی وغیره است. دودیگر تحقیق ما للهند است که راجع بزبانها، تاریخ وفرهنگ هند در آن سخن میگوید. سدیگر «قانونمسعودی» است که بنام سلطان مسعود نکاشته است. وی باابن سینا درتماس بود.

ه. ادامهٔ سلطنت غزنویان درافغانستان :۴۳۲ـ۵۸۳ ه

با تغییر سلطنتروش ادبیاتهم تحول کرد.

قلمرووسیع سلطان محمود پس‌ازمرکش تجزیه‌شد ونوادهاش سلطانمسعود از طغرل سلجوقی شکست خورد، قسمتاعظم کشورشرا متصرف شدند وسلطنت غزنویان بقسمتی ازافغانستان امروز (خراسانآنروز) وشمالغرب هند(پشتونستانامروز)محدود ومنحصر گردید. ازشاهانمعروف ایندورسلطانابراهیم

(۱) فاراب حوالی خوارزم. (۲) محقق.

پسر مسعود و بهرامشاه غزنوی بودند. بهرامشاه مخصوصاً شاه دانشپرور بود و در بارشان محفل عده ای از شاعران و دانشمندان بود که مهمترین آنها ابوالفرج رونی، مسعود سعد، سنائی، عثمان مختاری غزنوی، سید حسن غزنوی، و ابوالمعالی نصرالله منشی بود.

بنیاد یك روش نو در شعر: حبسیات مسعود سعد

مسعود سعد از شاعران مشهور این دوره است. پدرش و خودش در غزنه متولد و بزرگ شده اند. پدرش مدت شصت سال در دربار غزنویان خدمت کرد. مسعود هم بکار پدر مشغول شد. حسودان مسعود سعد را نزد شاه (سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی) بد گفتند، بیچاره بزندان افتاد و بتفاریق هژده سال در قلعه های: دهك، سو و نای بزندان بود. در اخیر عمر آزاد شد و بکتابداری شاهی اش برگماشتند. شخص دارای همت عالی بود در زجرهای زندان هم خود را نباخت و شخصیت عالی خود را از دست نداد. در وصف جنگجویی و نبرد نیز ید طولا داشت، عربی و هندی را هم بفصاحت میدانست.

مسعود سعد سلمان از قصیده سرایان معروف بود و بسبك گذشتگان شعر میسرود، حالات روحی را بکمال مهارت و هنر اداء کرده است و حبسیاتش خیلی معروف است. وی از قصیده سرایان درجه اول است و بسبك خراسانی میسرود و از رودکی، عنصری و منوچهری استقبال کرده است. البته مقلد نیست بلکه این سبك از جوانی ملکهٔ او شده است و با طبع روان و قدرتیکه در نظم داشت طرز مخصوصی بشعرش داده است. شعرش پر از سوز و گداز است، وصف طبیعت معشوق یا شراب نسبت بشاعران سبك خراسانی کمتر است، اما تغزلهای نادر شیرین دارد. سبك خاص وی در اشعار زندانی یا حبسیات او ظاهر میشود. سوز و گداز، رنجهای بی پایان، الم، متانت، شجاعت، عزت نفس، ناله های جانکداز و زجرهای شبهای دراز، ظلمت زندانها، بیگناهی و تهمت دشمن را در قصیدهٔ سبك خراسانی آمیخته سبك مخصوصی را تشکیل داده است، خاصه که برخی نازکخیالیهای هندی را نیز بر آن علاوه داشته گاهی یکان مدعامثل و یا حسن تعلیل میساخت و این در سبك خراسانی نادر است. در نثر نیز دست درازی داشت چنانچه گوید:

بنظم و نثر کسی را اگر افتخار سزاست   مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

وفات مسعود ظاهراً در سال ۵۱۵ بوده که تقریباً هفتاد و پنج سال داشت. شاعرانی مانند سنائی، سید حسن غزنوی، ابوالفرج رونی و خاقانی ویرا ستوده اند.

طوریکه از شکوه و جلال قصاید عنصری و فرخی عظمت محمود را پی میبریم سوز و گداز مسعود سعد هم علایم شکستهای مسعود را نمایندگی میکند.

سید حسن غزنوی:

سید حسن بن ناصر علوی غزنوی هم واعظ بود و هم شاعر بلند قریحت. قصاید او غالباً در مدح بهرامشاه و فتوح اوست. وفات وی در ۵۰۶ در رحل و دسی سالگی بود. و برادرش جمال الدین محمد نیز شاعر دربار بهرامشاه بود. دیوان اشعارش پنجهزار بیت است سفر حج کرد و بعد بدربار سلجوقیان عراق نیز پیوست. مسعود سعد با وی دوست بود چنانچه مرگش مسعود را متالم نمود:

بر تو سید حسن دلم گروید   که چو تو هیچ غمگسار نداشت

سبك او در انتخاب کلمات و ترکیب ساده، دلچسپ و متین است.

تغزلی از مدیحهٔ وی بنام بهرامشاه غزنوی:

هفتـهٔ دیگر بسعی ابر مروارید بار — آورد شاخ شکوفه عقد مروارید بار
گاه باد از عارض گلبن برانگیزد نسیم — گاه ابر از طرهٔ شمشاد بنشاند غبار
باد میسوزد بخور و ابر میریزد گلاب — چرخ میگوید نوید و باغ میبارد نثار
گلبنان هر صبحدم چون بلبلان خندند خوش — بلبلان هر نیمشب چون بیدلان گریند زار

٦ نثر فنی: کلیله و دمنه ابوالمعالی

تاریخ نگاری عموماً منظور نظر شاهان بوده است و نویسندگان نیز بدان پرداخته اند. نثر نویسی در بند ور تکاملی کرد: ترجمه تاریخ طبری، تاریخ بیهقی وغیره در ساده نویسی و روانی خود در ادب دری بحیث معیار و نمونه نثر مرسل و مثل اعلای آن شمرده شده اساسات این رشته اند. درین دور نثر نویسی تحولی کرد و از ساده بفنی مبدل شد. این نقطهٔ انعطاف (Point of Transition) از نثر ساده بنثر فنی، کلیله و دمنه ابوالمعالی است نثر پیش ازین ساده و عاری از هر گونه آرایش بود، نثریکه در رسایل و نامه ها بکار میرفت. در نثر فنی پیرایه ها و آرایشها و سجعها و قافیه ها و امثال آن داخل شد.

کلیله و دمنه از آثار دانشمندان قدیم هنداست که بنام «پنچه تنترا» یا «پنج افسانه» معروف بوده اسم اصلی آن در سانسکرت «کرتکاد منکا» بود. در دور ساسانیان بدستور انوشیروان عادل از طرف برزویه طبیب از هند آورده شد و از هندی بزبان پهلوی ترجمه گردید. عبدالله بن مقفع در آغاز اسلام آنرا از پهلوی بعربی ترجمه کردچنانکه گذشت. در دور سامانیان آنرا بنثر فارسی ترجمه کردند ورودکی آنرا بنظم در آورد که هردو از میان رفته جز آنکه از ترجمه منظوم رودکی بیتی چند بمارسیده است.

کلیله و دمنه حاضرکه دوسه فصل اسلامی و آریایی هم بدان زیادت کرده اند بوسیلهٔ ابوالمعالی نصرالله بن محمد منشی اهل غزنه از فاضلان قرن ششم در عصر بهرامشاه غزنوی ٥٣٨ هجری از روی متن عربی ابن مقفع بزبان دری ترجمه شد و ابوالمعالی اشعاری هم بعربی و دری از شاعران دیگر بدان افزود وکتاب را ببهرامشاه هدیه کرد که امروز بنام کلیله و دمنه بهرامشاهی نیز معروف است. نسخهٔ پهلوی برزویه از آن رودکی ازمیان رفته، از نسخهٔ عربی ابن مقفع قسمتی پراگنده باقیست. فقط از ابوالمعالی است که تا امروز نثرمتین آن با تمام شیوایی بدست است.

این اثر که نقطهٔ تحول نثر مرسل و نثر فنی است خاصیتهایی از هر دو را دارا است و از شاهکارهای ادبیات ما بحساب می آید. ابوالمعالی در ترجمه آن از عربی به پیمانهٔ زیاد تحت تاثیر کلمات و مصطلحات و عبارت پردازی و سبک نگارش نثر عربی آمده کلمات متعدد عربی را غالباً بصورت متوازن و مقفی و مسجع بکار برده در جمله بندی بیشتر پیرو طرز عرب گشته است که با کلیله و دمنه یکتعداد لغات معتنی به از عربی داخل زبان دری شد. بتبع از عربی جمله های عربی بین متن دری آورده باشعار عربی استشهاد کرده است و گاهی هم همان ترتیب و نظم جمله های عربی را نگهداشته است باینوسیله تهداب نثر فنی گذاشته شد که بعد خواجهٔ انصار بدان پرداخت و سعدی اش با گلستان باوج اعلی رسانید. در ترجمهٔ کلیله و دمنه ابوالمعالی که غایت قدرت و نهایت مهارت را بکار برده در حسن اسلوب و تناسب، ترکیب و متانت کلام کمال استادی و هنرمندی را معمول داشته، ترجمه جملات و عبارت عربی را چنان بزبان دری نزدیک میکند و متناسب میسازد که

اگر کسی ندانند، گمان نمیکند ترجمه باشد و آنرا انشاء بکر خودش میشمارد. ابوالمعالی که غالب دیوانهای شاعران عرب و سخنسرایان دری را بدقت مطالعه کرده با انواع مضامین و معانی مختلف و فنون سخن آگاه و بصیر بود، در استعمال آیات و اخبار و امثال و اشعار عربی و دری در مواقع متناسب رنج فراوان کشیده است. در انتخاب اشعار بیشتر بدیوان مسعود سعد سلمان، حکیم سنائی غزنوی، ابوالفرج رونی، شاهنامهٔ فردوسی، عنصری و فرخی، معزی، مختاری غزنوی و امثال شان نظر داشت و انتخابا تی کرده است. ازین است که کلیله و دمنهٔ ابوالمعالی بر بیشتر کتابهای مهم نثر دری مزیت آشکاری دارد و بهترین نمونه ومعیار کلام فصیح و روان تواند بود و بنا بر اهمیت مطالب و زیبایی و شیوایی انشاء مورد توجه بزرگان ادب و بلاغت و اهل شعر و فرهنك گردید و آوازه اش نه تنها د را فغانستان و ممالك همجوار ما وراءالنهر، هند و ایران بلکه در غالب محافل ادبی جهان رسیده، شیخ سعدی غالباً بمضامین و معانی و انشاء کلیله ودمنه توجهی داشته اغلب آنراد ر گلستان درج کرده.

کلیله ودمنه داستانهایی بزبان حیوانات و پرندگان است که دارای مفاهیم ومعانی عمدهٔ فلسفه های عملی زندگانی میباشد و فصول متعددی دارد. اما قسمت عمدهٔ آن همان دو فصل اول ودوم: باب شیر و گاو و باب تفحص از کار دمنه است که بیشتر از نصف کتاب را مشتملست. فصول دیگر از قبیل باب کبوتر طوقدار (داستان دوستان موافق) وباب بوم وزاغان (حکایت دشمنی که بد و فریفته نباید شد) و باب بوزینه و سنگ پشت وغیره مختصر اند.

کلیله ودمنه دو روباهی بودند. کلیله بنابر حب جاه آرزوی نزد یکی شیر کرد، هر چند کلیله که قناعت پسند بود ویرا ممانعت کرد کارگر نیفتاد. دمنه بوسایلی خود را از مقربان پادشاه کرد و بوی خدماتی نیز نمود. در اخیر شیر بوی مظنون شد واورا بزندان کرد که بعد بیر کلیله دوست قدیم از آن نجات یافت. آغاز هر داستان بصورتی است که رای از شاهان هند از برهمن وزیر و حکیم مطالبی میپرسد و وی این حکایتها را بیان میکند، بعد در ضمن داستانها، افسانه‌های کوچك وضمنی بزبان حیوانات و پرندگان بعمل می آید. که بصورت کلی پند ها و اندرزهای فراوانی را بصورت تمثیل بخواننده عرضه میدارد.

ابوالمعالی شخص دانشمند و فاضل و منشی بهرامشاه بود در کسب فضل و هنر و علم و ادب مجاهدت بسیاری تحمل کرد و رنج فراوان برد بهره وزبان دری و عربی معرفت کامل داشت وحتی بهره و شعر میسر بود. وقتی از وزارت معزول بود بترجمه کلیله ودمنه پرداخت بعد بنابر سعایت غمازان که باید بدار میرفت گفت:

از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم	حمداً لله که نیك آگه رفتیم
رفتند و شدند و نیز آیند و روند	ما نیز توکلت علی الله رفتیم

ب. دور سلجوقیان، خوارزمشاهیان و غوریان هرات و بامیان

(۴۳۲ ـ ۶۲۸ هجری)

۱ـ دربار سلجوقیان و مدنیت غزنه . فضلپروری و رواج ادب دری .

سلجوقیان از اولاد سلجوق نام بودند . این شخص رئیس طایفهٔ ترکان ماوراءالنهر بودکه دراىتداء با جازهٔ محمود و بعد مسعود در بعض قسمتهای ماوراءالنهر سکونت اختیار کردند . اما غزنویان از خطر بعدی ایشان آگاه نبودند ، چنانچه پس از وفات محمود قدرت یافتند که حتی در زمان سلطان از آموگذشته بین هرات و میمنه جاگزین شدند. ازسر سلسلهٔ سلجوقیان طغرل نام بودکه این شخص در ۴۳۲ مسعود را و شش سال بعد مودود پسر ویرا شکست داده قسمت زیاد دولت غزنه و ولایت غرب و شمال خراسان را متصرف شد . مدتی بعد ترا ینان بشمال و شمال غربی ایران نیزراه یافته سلطنت آل زیار را نیز منقرض کردند و خوارزم را هم بخود پیوستند. سپس ببغداد تاخته آل بویه را زیر تسلط در آوردند و یك سلطنت وسیعی را که بزرگتر از قلمرو غزنویان بود تشکیل دادند و بشعبه های مختلف از هم جدا شدند : سلجوقیان خراسان ، عراق ، کرمان ، شام و آسیای صغیر . معروفترین شان سلجوقیان خراسان است که از نظر ادبیات ما نیز دارای اهمیت اند .

سلجوقیان از ابتداء با دربار شاهی در تماس بوده با مدنیت دربار غزنه آشنایی بهمرسانیدند . راه و رسم دربار و کشورداری و فضلپروری را آموختند . زمانیکه خودشان بسلطنت رسیدند در اداره و روشهای مختلف مملکتداری فرق و امتیازی آنقدر بوجود نیامد و تغییر کلی رونداد. ادبیات نیز همان مقام و منزلت پیشین خودرا حفظ کرد و فضلپروری و شعر خواهی و ادب دوستی غزنویان درین جاد یده شد . اینان نیز مانند غزنویان عدالت را پیشه کردند و باعمار مسجد و مکتب پرداخته از مشوقان علم و هنر گشتند، عالمان و شاعران را حرمت کردند. در تشویق ادب و علم و همچنان در رد ادگستری معروف شدند . در نظم و نثر شاعران دربارشان در مدت کم ادبیات پرمایه ای پدید آوردند . از وزیران شان عمید الملك کندری و نظام الملك هردو فضلدوست و ادب پرور بودند . عمید الملك از دری نویسی و عالمان آن نرشته تشویق میکرد و نظام الملك توجهی عام بعلوم و فرهنگ و ادب عربی مبذول میداشت که درین دور علم و ادب و فرهنگ ترقی مزید کرده پیش رفت و باعث تکامل ادبیات آن دور گشت . بتوجهٔ این شخص دارالفنون نهای عالی در شهرهای عمده تأسیس شد و بنظامیه ها معروف گشت که دانشمندان بزرگی را در آن دانشگاهها بتدریس گماشت و عالمان از هرگوشه و کنار بدانجا روی آورده بتحصیل پرداختند . این نظامیه ها در بلخ ، مرو ، هرات ، نیشاپور ، بغداد و اصفهان بناء یافت که حتی شخصی مانند سعدی مدتی در نظامیهٔ نیشاپور و سپس در نظامیهٔ بغداد درس خوانده است . همچنین از ساختن رصدگاهها تشویق بعمل آوردند و عالمان بریاضیات ، فلکیات، حکمت و علوم پرداختند . خیام نیشاپوری و ابوالعباس لوگری برای این رصدخانه ها دعوت شدند .

سلطنت سلجوقیان خراسان رو بهمرفته دارای دو دورهٔ خاص اند :

اول دورهٔ اقتدارشان که شاهان معروف ایندورطغرل ، الپ ارسلان . ملکشاه اند . این سه شاه که پیهم سلطنت کرده اند ازمقتدرترین شاهان این سلاله بودند .
دوم دورضعف شان که ازحدود ٤٨٥ الی اخیر سلجوقیان ادامه یافت ودرکشورشان جسته جسته ملوك الطوایفی دیده شد از مهمترین شاهان ایندورسنجراست وبعلم ودانش وادب علاقمند بود وشاعران وعالمان اهل فضل دردربارش جمع بودند .
درآوان سلطنت سلجوقیان سلاله های دیگری نیزوجودداشتند که درجواروکنارهای قلمروسلجوقی حکمفرمایی میکردند وایشان نیزمراکزادبی وفرهنگی داشتند وشاعرانی در دربارهایشان زندگانی بسرمیبردند :
ازجمله یکی دربارغزنویان است (طوریکه دیدیم) هنوز بازماندگان شان در قسمتی از افغانستان جنوبی ومشرقی وشمالغرب نیم قارهٔ هند حکمروایی داشتند وازمشوقان علم وادب بودند وچراغ ادبیات دری رادرهند روشن نگهداشتند .
دگردربارغوریان است که درغور از حوالی غرب وجنوب افغانستان حکمروا بودند . سدیگرا تابکان فارس وچهارم برخی ازآل بویه است. چون سلجوقیان سرزمینهای آل غزنه،آل زیار وآل بویه راگشودند اغلب شاعران آن دربارهانیزبدربارآل سلجوق روی آوردند. جلال الدین ملکشاه وبرادرش طوغانشاه وسنجرازحکمرانان خراسان بنابرعلت تماس با شاعران و اهل فضل خود نیز سخن شناس وفاضل وحتی شاعرگشته بودند . طوغانشاه که خودهم شاعربود شاعران کثیری را بدور خود فراهم آورده ذوق وعلاقهٔ مخصوص داشت . عالمان و شاعران درین دور حمایت میشدند بفلسفه، علوم ، تاریخ ، دینیات ، داستان،ترسل ودبیری وشعرپرداخته میشد وهم آل سلجوق شعردوست بودند وشاعران ندیمان شان بود .
آنچه ازنظرادبیات مهمست اینست که ادبیات ما دردورسلجوقیان درواقع همانا دامهٔ ادبیات دورغزنویان است که متکاملتر شده است . ادبیات بیشترقوام گرفت، شاعران نامی وفاضلان مشهور وتاریخنویسان وفقیهان ظهورکردند. عالمان وشاعرانیکه درایندور ظهورکردند برای یکصد سال بزرگترین مقام را احرازکردند وزبان دری زبان عمومی وعلمی آسیای میانه گشت. درمفهوم و روح شعرازتخیل بسوی بصیرت وواقعیت رفتند وسبك ووزن مستقیمتر ،شسته تر و نرمترشد ، خلاصه بیشتر کلاسیك شد که این تفاوت نه تنهادرمقایسهٔ ادبیات دوره های غزنوی وسامانی با سلجوقی ظاهر است که حتی بصورت کلی درادبیات دو دور قدرت وانحطاط سلجوقی نیزنمایان بوده، هردو ازهمدیگر متمایزاست . شاعران قرن پنج که بدورهٔ نخستین متعلقند بیشترشعرشان نیز مظهرقدرت وجلال ، ابهت وشکوه است . شاعران قرن ششم که بدورهٔ پسین تعلق دارند درشعرخود روح تواضع ونرمی وشکستگی رانمایش داده اند : چنانچه ازمختصات همین دوراست که تصوف رواج شد ودر نظم ونثردری راه یافت . اساس بنای تصوف درین دورگذاشته شد ویکتعداد نویسندگان ازمیان صوفیان بیرون آمدند که بنگارش نظم ونثر پرداختند وازنظراطلاع بعقاید طبقهٔ صوفیه واهل تصوف مهم شمرده میشوند.

۲. دربارخوارزمشاهیان وغوریان:ادبیات محلی افغانستان دردور سلجوقیها

خوارزمشاهیان را برخي جزءسلجوقیان دانند.این سلاله درنیمهٔ قرن پنجم (٤٥٦ هـ) باقطب الدین محمد یکی ازمنسوبان دربارملکشاه سلجوقی تأسیس شد ودرزمان آتسزاساسش استواركردید.

ایل ارسلان و تکش از شاهان این سلاله اند. اینها تا آخر قرن شش سلطنت داشتند و از رقیبان سنجر سلجوقی بشمار می آمدند. با زماندگان شان سلجوقیان را برانداختند و یک شاهنشاهی وسیعی را بنیاد گذاشتند، اما کمی پیش از حملهٔ مغول چراغ این دودمان خاموش شد و سلطان محمد خوارزمشاه آخرین شاه این سلاله از چنگیز شکست خورد.

خوارزمشاهیان نه تنها در سیاست و فتوح بلکه هم از نظر علم و فضل مشهور بودند. آتسز خود شاعر بود و علمدوست، با شاعران و اهل فضل می نشست، مشاعره میکرد، نکته ها میگفت؛ رشید الدین وطواط بلخی شاعر و نویسنده دبیرش بود، وی را تشویقها میکرد تا حدیکه «حدایق السحر» را بنام این پادشاه رقم کرد و بهاءالدین محمد بن مؤید (از جوین بین هرات و فراه) منشی علاءالدین تکش «التوسل الی الترسل» را در انشاء نگاشت.

در نیمهٔ قرن شش و آغاز قرن هفت که هنوز خوارزمشاهیان در شمال و شمال غرب افغانستان سلطنت داشتند غوریان در غرب و جنوب و قلب افغانستان سلطنت غوری را تأسیس کردند که بنام ملوک غور یا ملوک الجبال یا شاهان کوهها یا ملوک شنسب و یا آل شنسب نامیده میشوند. غوریان دوسلسله بودند: یکی غوریا نیکه فیروزکوه پایتخت شان بود از طرف خلیفه بغداد لقب سلطان داشتند. اینها مستقل بودند وبین ۵۴۳ و ۶۱۲ هجری فرمانفرمایی میکردند. علاء الدین حسین غوری ملقب بجهانسوز از معروفترین شاهان این سلاله است که بابهرامشاه غزنوی جنگیده ویرا شکست داد و غزنین را آتش زد. دیگر غوریان ملوک بامیان و تخارستان (مرکز و شمال افغانستان) اند که از شاهان مشهور شان ملک فخرالدین بن مسعود بن عزالدین حسین برادر سلطان علاءالدین جهانسوز (۵۵۸) و ملک شمس الدین محمد پسر ملک فخرالدین مسعود استند. هردو سلسلهٔ غوریان شاهانی بودند که بپرورش فضل وادب پرداختند و دربارشان مرجع فاضلان، عالمان و شاعران بود. چنانچه نظامی عروضی سمرقندی بدربار غوریان بسر میبرد و «چهار مقاله» یا «مجمع النوادر» خود را بنام یکی از شاهزادگان نوشت همچنین ابونصر فراهی (مؤلف نصاب صبیان) ضیاء الدین هروی شاعر و ظهیر الدین سیستانی و ده ها شاعر و نویسندهٔ بزرگ بدربار اینان منسوب بودند.

<u>جهانسوز</u>

علاءالدین (حسین بن حسن بن حسین بن محمد بن عباس) مشهور بملک الجبال سلطان حسین غوری باآنکه غزنین را آتش زد، سلطان فضلپرور و شعردوست و هم خودش شاعر بود و نویسنده که دیوان شعر داشته. پیش از حمله بغزنین یعنی بعد از کشتن برادرش سوری بدست سلطان ابراهیم بقاضی القضاة غزنی شعری فرستاد:

اعضای ممالک جهان را بدنم جویندهٔ خصم خویش و لشکر شکنم
گر غزنین را ز بیخ و بن بر نه کنم پس من نه حسین بن حسین حسنم

پس از فتح غزنین چنین سرود:

جهان داند که من شاه جهانم چراغ دودهٔ عباسیانم
علاءالدین حسین بن حسینم اجل بازیگر نوک سنانم
که بادا موج زن گرد سپاهم که باقی باد ملک خاندانم
چو برگلگون دولت بر نشینم یکی باشد زمین و آسمانم
همه عالم چو سکندر بگردم بهر کشور شهٔ دیگر نشانم

بدل بودم که هم از اوج غزنین | به تیغ تیز جوی خون برانم
و لیکن گلده پیرانند و طفلان | شفاعت میکنند بخت جوانم
ببخشیدم با یشان جان ایشان | که با دا جان شان پیوندجانم

درمنازعت تکین آباد بخسرو غزنه نوشت:

اول پدرت نهاد کین را بنیاد | تا خلق جهان جهان ببیداد افتاد
هان تاندهی زبهر یک تکناباد | سر تا سر ملك آل محمود بر باد

*

هنگامیکه سلجوقیان و خوارزمشاهیان در غرب و شمالغرب افغانستان (خراسان آنروز) حکمرانی میکردند و تقریباً تمام ایران را در حیطهٔ قدرت داشتند، غزنویان درشرق و جنوب شرق افغانستان و شمالغرب هند سلطنت میکردند و غوریان در وسط و جنوب، و جنوب غرب افغانستان بفرمانداری میپرداختند، گذشته از سلجوقیان بزرگ «خراسان» سلجوقیان کوچک در عراق، کرمان، شام و آسیای صغیر سلطنتهای کوچک داشتند وعلت ترویج زبان دری وادبیات ما در آسیای صغیر شدند. درهمین دور درماوراءالنهر ملوك خانیه ماوراءالنهر پادشاهی میکردند و اتابکان ازسلسلهٔ سلجوقیان کوچک درفارس و آذربایجان سلطنت داشتند: ازجمله سعد بن زنگی ازاتابکان فارس است که سعدی بدربار وی منسوب و تخلص خود را ازنام او گرفته است. عمعق بخارائی شاعر دربار ملوك خانیهٔ ماوراءالنهر بود وخاقانی شیروانی و نظامی گنجوی بدربار اتابکان آذربایجان منسوب بودند و ظهیر فاریابی از شاعران دور سلجوقیان افغانستان بشمار می آید.

۳. مرحلهٔ نخست: تکامل شعر تعلیمی و فلسفی:

ترویج تصوف و نفوذ آن در ادبیات در ایندوره پدیده ای در شعر بوجود آورد و زمینه را برای آن مساعد کرد تاشعر را که قبلاً برای شعر و زیبایی میگفتند، برای وسیلهٔ اظهار عقیدت و منظور معین بکار برند. این جنبش در شاعران ایندور جسته جسته ظاهر شد و تکامل کرد، اما باناصر خسرو خطوط آن روشن و واضح گردید و تثبیت شد، چنانچه بعد عمر خیام نیز در رباعیات خود این روش را بکاربرد و سرودن شعر برای منظور خاص و بیان افکار معین که با ناصر خسرو نضج گرفت و باخیام بصورت دیگر درآمد در سراسر دور سلجوقیان و خوارزمشاهیان ادامه داشت. شاعرانی هم درین دور پدید آمدند که باناصر خسرو اندك تفاوت داشتند، اما همان جنبش را پیش برده اند. ازبزرگان این جریان که شعر و قصیده را برای بیان فکر بکار برده، فکر را در شعر داخل کرده اند، ناصر خسرو، ازرقی هروی و خاقانی اند.

ازرقی:

(ابوبکر زین الدین ازرقی هروی) مداح سلطان طوغانشاه است و پدرش اسمعیل وراق هروی است که فردوسی مدتی بخانهٔ او متواری بود. وی نیز شعر را بمنظور اظهار مطالب سروده است. بقول چهار مقاله روزی طوغانشاه نرد میباخت، دو شش خواست، دو یك افتاد، شاه تیره شد و برآشفت و هرساعت دست بر شمشیر میکرد ازرقی که حاضر بود ترسید مبادا حریف را بکشد، بربداهت این رباعی بگفت:

گر شاه دو شش خواست دو یك زخم افتاد | تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشه یاد | در حضرت شاه روی برخاك نهاد

و شاه عظیم شاد مانه گشت.

ناصر خسرو بلخی :

اما ناصر خسرو نخستین کسی بود که شعر را برای منظور معین وا ظهار فکر سرود و نگاهی بشرح حالش موضوع را روشن کند .

ابو معین الدین ناصر خسرو بن حارث بلخی در سال ۳۹٤ هجری در ناحیت قبادیان از حومهٔ بلخ (حالا در شهر مزار شریف افغانستان) تولد شده است. گرچه معاصر خیام بود امادر شهرت و تأثیر افزونتر از وبود. از آغاز جوانی بمطالعت علوم شوقی وافر داشت. سپس منشی و دبیر در بار سلجوقی بود. بطبیعیات، نجوم ، فلسفه یونان و ادیان مقایسی مشغول شد . در چهل و یکسالگی قصد سفر حج کرد و هفت سال بمسافرت پرداخت. سوریه،فلسطین، ممالك عربی، مصر و شمال افریقا را گشت. معروفست وقتیکه به تبریز رسیدقطران شاعر تبریزی که شعر نیکو میکفت مگر زبان دری خوب نمیدانست پیش وی آمدو ازو در حل مشکلات شعر و لغات و کلمات و عبارات زبان دری کمك خواست. ناصر خسرو در مصر بمذهب اسمعیلیه گروید و درآن پیشرفت، تااینکه ویرا بحیث حجت خراسان برای تبلیغ بکشور خودش مأمور کردند . وی بافغانستان آمد و تبلیغ کرد اما بمخالفت اهل سنت دچار گشت و فرار کرد . پیوسته از مردم رنج میکشید و الم میدید و خانه بدوش بود . این وضع ویرا سخت متاثر ساخت، گرچه خودش از جا نرفت اما این تأسف در اشعارش هویداست. از قصیدهٔ معروف اوست :

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا — گویی زبون نیافت زگیتی مگر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم — صفرا همی برآید زاندوه بسر مرا
گویم چرا نشانهٔ تیرزمانه کرد — چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
گرد رکمال و فضل بدمردر اخطر — چون خوار و زار کرد پس این بیخطر مرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر — جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا
نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل — این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملك — این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
با خاطر منور روشن تر از قمر — ناید بکار هیچ مقر قمر مرا
با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر — دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
اندیشه مر مرا شجر خوب پروراست — پرهیز و علم ریزدازو برگ و بر مرا
منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن — زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا
هر چند مسکنم بزمین است روز و شب — بر چرخ هفتم است مال سفر مرا
هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند — وین هر دو رهبرند قضاو قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن — یاد است این سخن زیکی نامور مرا
واکنون که عقل و نفس سخنگوی خودمنم — از خویشتن چه باید کردن حذر مرا

وی پس از آوارگی زیاد در قریهٔ یمگان بدخشان رفت و عزلت گزید و در همانجا مرد . وی هم شاعر بزرگ و هم نثر نویس معتبر است . از آثار معروفش یکی دیوان اوست دارای یازده هزار بیت، همه قصاید علمی، فلسفی و مذهبی است . دیگر سفر نامهٔ اوست در نثر حاوی شرح حالات سفر و وضع مسلمانان آنکشورهاییکه دیده، از مهمترین کتابهای ایندوره بشمار می آید و بسیار ساده نوشته شده. سدیگر زادالمسافرین و چهارم وجه دین است: این دوکتاب مشتمل بر مباحث دینی است که عقاید اسمعیلیه درآن شرح یافته است .

سبك و فکر ناصر خسرو در شعر ایندوره تحولی وارد کرد وی که بهیچ دربار مربوط و پیوسته نبود شاعری بود آزاد، اشعارش نیز دارای مضامین عالی، اخلاقی و معنوی بود که از بزرگ منشی و روح آزاد شاعر حکایت میکرد. اینگونه شعر در نوع خود بیمانند است . گرچه کسایی و ازرقی درینراه پیشرو ناصر خسرو بودند اما

ناصر خسرو آنرا بکمال رسانیدو بانی آن گشت؛ در اشعار ناصر خسرو مدح وجود ندارد، زندگانی درباری و مداهنه را نکوهش میکند و اظهار میکند که نباید گوهر قیمتی سخن را برای مدح و صفت شکست:

من آنم که در پای خوکان نریزم — مر این قیمتی در لفظ دری را

وی در قصاید و آثار خود مردم را بایمان، معنویت، اهمیت ندادن بجهان مادی، دوری از آلایشهای ظاهری، تزکیهٔ نفس، تقوی و پرهیزگاری راهبری نموده است و مطالب را طوری بیان کرده است که از خلال آن ممکنست بحقایق دینی و مذهبی پی برد. ارزش وقت را اظهار میداشت و در قصاید خود از فضیلت و دانش سخن میراند و آن دانشی را بزرگ شمرده که با دین و مذهب آمیخته باشد. علم با عمل را پر ارزش خوانده است، گفته که بزرگترین نتیجهٔ علم اخلاق است. باینصورت وی دارای عقیدت و هدف خاص بود و اولین شاعریست که شعر را برای بیان یك عقیدهٔ معین بکار برد و شعر را وسیلهٔ تبلیغ عقاید و افکار ساخت که شاعران دیگر خاصه متصوفان ازوی پیروی کردند. خلاصه از قصیده و شعر برای ارشاد و راهنمائی مردم استفاده کرده است.

ناصر خسرو غزل نساخته، مگر گاهی در اشعارش توصیف طبیعت دیده میشود طوریکه با سایر شاعران مانند نیست. قصیده های وی سبك و اسلوب مخصوصی دارد که از شاعران دیگر ممتاز است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را — برون کن ز سر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را — نشاید نکوهش ز دانش بری را
همی تا کند پیشه عادت همی کن — جهان مرجفا را تو مر صابری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد — مدار از فلك چشم نیك اختری را
بچهره شدن چون پری کی توانی — بافعال مانند شو مر پری را
نگاه کن که ماند همی نرگس نو — ز بس سیم و زر تاج اسکندری را
سپیدار ماندست بی هیچ چیزی — ازیرا که بگزید مستکبری را
اگر تو ز آموختن سر بتابی — نجوید سر تو همی سروری را
بسوزند چوب درختان بی بر — سزا خود همین است مر بی بری را
درخت تو گر بار دانش بگیرد — بزیر آوری چرخ نیلوفری را

* * *

قصاید خاقانی (افضل الدین بدیل بن علی متولد در ۵۲۰ وفات ۵۹۵ در شیروان) که از شاگردان ابوالعلاء گنجوی بود و بوسیلهٔ وی بدربار راه یافت؛ نیز حاکی شکایت وی از حسد مردم بوده همت بلند ویرا مینماید و مسلك دینی و اخلاقی اورا بیان میکند. وی که از قصیده گویان درجه اولست، معنی دقیق و نغز را در قالب لفظ جامع و فصیح ادا کرده در عربی تبحری داشت و بران حاکم بود، کلمات، ترکیبات و معانی تازه ای بکار برده، چون مادرش مسیحی بود از مصطلحات مسیحیان بکثرت استعمال کرده، قصایدش مفصل و دامنه دار و درازاست. با وجود خصوصیتهای مخصوص خودش از تاثیر گویندگان بزرگ خراسان مانند منوچهری و عنصری فارغ نبوده شیوهٔ آنان را بکار برده. تمایل خاقانی بدیانت و زهد، از اشعارش مانند قصاید یکه در وصف کعبه و نعت حضرت پیغمبر (ص) وغیره دارد، روشن است. همه جا روحانیت و ایمان را اساس میداند و حکمت الهی را بزرگ می شمارد. بدیگران پند و اندرز میدهد و خود هم بدان کارمی بندد واحساس دیانت و پاکدلی را در خواننده بیدار مینماید؛ اما با وجود رنجها و آلامیکه دیده عزت نفس را از دست نداده و زبان بعجز نگشاده، مردم را بحصول اخلاق پسندیده

میخواند، از ظاهر پرستی و لباس وریا گریزانست وشخص را بمعنی پرستی دعوت میکند تا از آرایش بیرون آزاد گردد وبه پیرایش درون بگراید . قصایدش بیشتر فلسفی و تعلیمی است و در شعر منظوری دارد که افکار معینی را تلقین کند ودرست همان روش ناصرخسرو را مگر بصورتی دیگر تعقیب مینماید. در برگشت از سفر حج دیدن خرابه های باستانی دل حساس ویرا تحریک کرد ودجله وار گریست و قصیدهٔ ایوان مداین را سرود که از شاهکارهای ادبی واثر ارجمندی بشمار میرود ،درضمن آن ارشادورا هنمایی میکند، پند واندرز میدهد:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ‌ ‌ ایوان مداین را آیینهٔ عبرت دان
یك ره ز لب دجله منزل بمداین کن ‌ ‌ وز دیده دوم دجله برخاك مداین ران
خود دجله چنان گرید صد دجلهٔ خون گویی ‌ ‌ کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله ‌ ‌ خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان
تا سلسله ایوان بگسست مداین را ‌ ‌ در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
گه گه بزبان اشك آوازه ده ایوان را ‌ ‌ تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نونو ‌ ‌ پند سر دندانه بشنو ز بن دندان
گوید که تو از خاکی ما خاك توایم اکنون ‌ ‌ گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی ‌ ‌ جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم این رفت ستم برما ‌ ‌ برقصر ستمگاران تا خود چه رسد خذلان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا زچه میگرید ‌ ‌ خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
اینست همان درگه کورا ز شهان بودی ‌ ‌ دیلم ملك بابل هندوشه ترکستان
اینست همان صفه کز هیبت او بردی ‌ ‌ بر شیر فلك حمله شیر تن شادروان
اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم ‌ ‌ خاك در او بودی دیوار نگارستان
پندار همان عهد است از دیدهٔ فکرت بین ‌ ‌ در سلسلهٔ درگه در کوکبهٔ میدان
از اسپ پیاده شو بر نطع زمین رخ نه ‌ ‌ زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان
کسری و ترنج زر پرویز و تره زرین ‌ ‌ بر باد شده یکسر با خاك شده یکسان
گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینك ‌ ‌ ز ایشان شکم خاکست آبستن جاویدان
خاقانی ازین درگه دریوزه عبرت کن ‌ ‌ تا از در تو زان پس دریوزه کند خاقان

٤. مرحلهٔ دیگر:شاعران درباری و قصاید تعلیمی :

دردوری که شعر وسخنسرایی برای هدف ومطلوب بخصوصی بعمل آمد شاعرانی هم ظهور کردند که اصلاً درباری بوده ، قصاید شان مدحیه است اما بازهم قصیده را برای مطلوب خاص وتلقین فکر بکار برده اند؛ درحالیه ناصرخسرو اصلاً شاعر درباری نبود . از برجستگان این جریان انوری ، معزی وظهیر فاریابی اند .

انوری ابیوردی :

(محمدبن محمدبن اسحق اوحدالدین) از ابیورد،دشت خاوران(خراسان)بودودر قریهٔ دهنه متولد گشت.ابتدا خاوری تخلص میکرد سپس با نوری مبدل کرد ـ در عصر سلطان سنجر از شاعران معروف شد که قصیدهٔ معروفش بامطلع :

گر دل ودست بحر وکان باشد ‌ ‌ دل ودست خدایگان باشد

ویرا از نزدیکان ومقربان پادشاه گردانید.انوری در علم نجوم متبحر بود.

باری پیشگویی کرد که بادی سخت خواهد آمد و نیامد، نزد مردم مسخره شد و مسافرت اختیار کرد. دیوانش دارای سیزده هزار بیت است، طبع روان داشت و قصیده سرای چیره دستی بود. درعلم لغت زبان عربی ودری سخت ماهر بود. درحکمت، نجوم، علوم طبیعی و منطق ید طولا داشت ودرشعرخود از آن استفادت کرده الفاظ ولغات عربی را بمهارت درسخن خود گنجانیده است. اشعارش ازحیث متانت الفاظ وکلمات واز نگاه دقت معنی جمال لفظ وکمال معنی را دارا بوده استادانه است. مدایح انوری غالباً اغراق آمیز است، گذشته از مدیحه بعض قصاید پیچیده و پر تکلف هم دارد و برمی آید که بصنایع لفظی توجه کرده است. غزلیات وقطعات اخلاقی خوبی سروده، قصاید تعلیمی متضمن نکات عالی فلسفی ودانشمندانه دارد که خواننده را راهبری مینماید. قصیده «اشک خراسان» وی که ازشاهکارهای ادبیات ماست بهترین اثر تعلیمی است که قلب و روح و احساسات خواننده را تحریک میکند و بهیجان می آورد، آنگه آماده پذیرش هرگونه پند و اندرز مینماید، بشررا بخیرو نیکی دلالت میکند. انوری درهجو نیز مهارت بسزایی داشت.

سفر مربی مرد است و آشیانهٔ جاه
سفر خزانه مال است و اوستاد هنر
درآن زمین که تو در چشم خلق خوار شدی
سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر
درخت اگر متحرک شدی زجای بجای
نه جور اره کشیدی نه هم جفای تبر
بشهر خویش درون بیخطر بود مردم
بکان خویش درون بی بها بود گوهر
بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد
که این کجاست زآرام وآن کجا زسفر
من توانم که نگویم بد کس درهمه عمر
نتوانم که نگویند مرا بد دگران

* * *

گر جهان جمله ببد گفتن من برخیزند
من واین کنج وبعبرت بجهان درنگران
جز نکویی نکنم با همه گر دست دهد
که برانگشت بپیچند بدم بی خبران
نفس من برتر از انست که مجروح شود
خاصه از کپ زدن بیهده بی بصران

* * *

اشک خراسان

دراواخرعهد سنجر ترکمانان غز بر ولایت خراسان دست یافته بنهب وغارت بلاد وقتل وآزار مردم پرداختند چون استیلاء آنان بطول انجامید مردم خراسان باحمد سلیمان والی سمرقند ملتجی شده خواجه کمال الدین را که ازمعتمدین سنجر بود بصوب اوروانه داشتند، انوری نیز درهمین آوان قصیده ای درتحریک وتشویق احمد سلیمان ساخته توسط کمال الدین بخدمتفرستاد؛ اینک ابیاتی ازآن:

برسمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامهٔ اهل خراسان ببر خاقان بر
نامه ای مقطع آن رنج تن وآفت جان
نامه ای مقطع آن درد دل وخون جگر
نامه ای بر رقمش آه عزیزان پیدا
نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمر
تاکنون حال خراسان ورعایا بوده است
برخداوند جهان خاقان پوشیده مگر
نی نبوده است که پوشیده نباشد بروی
ذره ای نیک وبد نه فلک وهفت اختر
کارها بسته بود بیشک دروقت وکنون
وقت آنست که راند سوی ایران لشکر
خسرو عادل خاقان معظم گر چند
پادشاه است وجهاندار بهفتاد پدر
دایمش فخر بآنست که درپیش ملوک
پسرش خوانده سلطان سلاطین سنجر
باز خواهد زغزان کینه که واجب باشد
خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر
چون شد ازعدلش سرتا سر توران آباد
کی روا دارد ایران را ویران یکسر

ای کیومرث بقا پادشه کسری عدل / وی منوچهر لقا خسرو افریدون فر
قصهٔ اهل خراسان بشنو از سر لطف / چون شنیدی ز ره لطف برایشان بنگر
بزرگان زمانه شده خردان سالار / بر کریمان جهان گشته لئیمان مهتر
بر در دونان احرار حزین و حیران / در کف رندان ابرار اسیر و مضطر
شاد الا بدر مرگ نبینی مردم / بکر جز در شکم مام نیابی دختر
بر مسلمانان آن نوع کنند استخفاف / که مسلمان نکند صد یک آن با کافر
هست در روم و خطا امن مسلمانان را / نیست یک ذره سلامت بمسلمانی در
خلق را زین غم فریادرس ای شاه نژاد / ملک را زین ستم آزاد کن ای پاک گهر
بخدایی که بیاراست بنامت دینار / بخدایی که برافراخت بفرقت افسر
که کنی فارغ و آسوده دل خلق خدای / زین فرومایه غز شوم پی غارتگر
وقت آنست که یابند ز رحمت پاداش / گاه آنست که گیرند ز تیغت کیفر
سوی آن حضرت کز عدل تو گشته است بهشت / دور از این جای که از ظلم غزان شد چو سقر
هر که پایی و خری داشت بحیلت بگریخت / چه کند مسکین آنرا که نه پای است و نه خر
رحم کن رحم بر آن قوم که جویند جوین / از پس آنکه نخوردندی از ناز شکر
رحم کن رحم بر آن ها که نیابند نمد / از پس آنکه ز اطلسشان بودی بستر
رحم کن رحم بر آن قوم که نبود شب و روز / در مصیبتشان جز نوحه گری کار دگر
رحم کن رحم بر آن قوم که رسوا گشتند / از پس آنکه بمستوری بودند سمر
از تو رزم ایشه و از بخت موافق نصرت / از تو عزم ایملک و از ملک العرش ظفر
همه پوشند کفن چون تو بپوشی خفتان / همه خواهند امان چون تو بخواهی مغفر
بهره ای باید از عدل تو نیز ایران را / گرچه ویران شده بیرون ز جهانش مشمر
تو خور روشنی و هست خراسان اطلال / نه بر اطلال بتابد چو بر آبادی خور؟

امیر معزی.

محمد پسر عبدالملک برهانی از شاعران معروف دور سلجوقی و ملک الشعرای ملکشاه و سنجر بود. شاعری خوش محضر و بدیهه گوی بود. قصیده را بسبک غزنویان میسرود و بوی عنصری از گفته هایش می آید، اما از ادب عرب بسیار متاثر بوده کلمات عربی در آثارش دیده میشود:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من / تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پرخون کنم خاک دمن گلگون کنم / اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی، ایوان همی بینم تهی / وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی / باجای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن
آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان / شد گرگ و روبه را مکان شد کوف کرکس را وطن
ابراست بر جای قمر زهر است بر جای شکر / سنگست بر جای گهر خار است بر جای سمن
آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا / جای شجر گیرد گیاه جای طرب گیرد شجن
کاخی که دیدم چون ارم خرمتر از روی صنم / دیوار او بینم بخم مانند پشت شمن
تمثال های بلعجب چاک آورید بی سبب / گویی دریدند ای عجب بر تن ز حسرت پیرهن
زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را برون
دیارکی گردد کنون گرد دیار یار من

ظهیر فاریابی:

اسمش ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیرالدین فاریابی است و در دهکده فاریاب از نواحی بلخ متولد شده که فاریاب امروز بدولت آباد در حوالی میمنه معروف است. وی در آغاز جوانی بکسب علم و تحصیل پرداخت، در علم و حکمت و نجوم معلوماتی وافر اندوخت و شاگرد رشید ی سمرقندی بود. سپس بسیاحت و جهانگردی آغاز کرد. نیشاپور، مازندران و آذربایجان را یگشت و مداح طوغانشاه محمد بن ایلدگز و قزل ارسلان بود. وی در عصر خود شهرتی بسزا یافت و از شاعران مشهور شد دیوانش که دارای پنجهزار بیت است بحدی محبوب بود که بدست کس نمیرسید و میگفتند: دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد اگر بیابی. وی در اخیر عمر از مداحی دست گرفت و در سال ۵۹۸ در تبریز وفات یافت. قصاید و غزلیات ظهیر فاریابی عالی و پر ارزش سبک او شسته و روان . و قصاید مدحیهٔ او متین است. البته در شعر راه نوی نه پیموده و همان روش غزنویان را پیروی کرده است، مدایح ظهیر و اغراق وی در آن معروفست، چنانچه در مدح قزل ارسلان سلجوقی بحدی مبالغه کرده که نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه میگذارد تا برکاب ممدوح بوسه دهد:

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیر پای   تا بوسه برکاب قزل ارسلان زند

* * *

گوهر

سحر چو تافت ز دریای خاوران گوهر   زمانه کرد بدرج فلك نهان گوهر
نگاه بخت چو لعل درافشان گوهر   شکسته درج درو شد سبك گران گوهر
تراست لعل شکربار و درمیان گوهر   میان لعل چرا کرده‌ای نهان گوهر
بخنده چون لب یاقوت رنگ بکشایی   ز شرم زرد شود همچو زعفران گوهر
رخم چو زرد شد از جزع دیده هر ساعت   فشانم از غم آن لعل درفشان گوهر
مرا بباد مده گرچه خاکسارم از آنك   بخاك تیره کند بیشتر مکان گوهر
اگرچه سیم و زرم نیست هست گوهر اشك   که نزد عقل به از صد هزار کان گوهر
سزد که ننگ نیاید تر از صحبت من   از آنکه ننگ ندارد ز ریسمان گوهر
همین بس است که الماس طبع من دارد   چو خنجر ملك شرق در میان گوهر
چنان بچشم تو بی قیمتم ز بی درمی   که روز بزم بچشم خدایگان گوهر
خدایگان ملوك جهان طغان شه آنك   نثار میکند از جود بر جهان گوهر
ز بسکه خوف مخالف بریخت روز مصاف   گرفت در دل کان رنگ ارغوان گوهر
به یمن بخت چو گیرد قلم بدست کند   بصورت شبه از نوك او روان گوهر
سپهر قدر تو دست خرد نمی یابد   بقدر جود تو در گنج شایگان گوهر
اگر تو دست سخاوت کشیده تر نکنی   بهیچ کان ندهد هیچکس نشان گوهر
خروس عدل تو تا پر زده است در عالم   بجای بیضه نهاده است ماکیان گوهر
زهی زمانه که بعدا زهزار غصه و رنج   مرا نهاد ز مدح تو در دهان گوهر
زمانه گرچه بیاز ارد م نیازارم   کسی بیفگند از دست رایگان گوهر
اگرچه موج برآورد سالها دریا   بهیچ وقت نیفگند پرگران گوهر
قصیده‌ای که بمدح تو گفت بنده چو در   ردیف ساختش از بهر امتحان گوهر
درین دیار بسی شاعران باهنراند   که نور فکرت ایشان دهد یگان گوهر

سزد بنظم چنین گوهری کنند قیام — از آنکه خوب نماید به توامان گوهر
همیشه تا که بهنگام نوبهار سحاب — کند نثار بر اطراف بوستان گوهر
نثار مجلست از چرخ گوهری بادا
که در حساب نیاید بهاء آن گوهر

۶ _ تکامل نثر:

خواجه انصار و مقدمات نثر فنی_سیاستنامهٔ نظام الملک
_ چهار مقالهٔ عروضی و حدائق السحر وطواط.

خواجهٔ انصار و نثر فنی.

خواجه عبدالله (بن محمد) انصاری هروی (۳۹۶_ ۴۸۱ هجری) از معاصران ابوسعید ابی الخیر و نظام الملک بوده در هرات تولد شد و مرقدش نیز آنجااست. از آوان طفلی ذکای خوبی داشت و اشعاری زیاد بحفظش بود. حدیث، تفسیر، فقه، کلام و فلسفه تحصیل کرد و تصوف فرا گرفت. آثار زیادی بزبانهای دری و عربی نوشت. از جمله: دل و جان، الهی نامه، محبت نامه، قلندر نامه و هفت حصار اند. مشهورترین اثر او بزبان دری الهی نامه اش است که در آن سبک مخصوص بکار برده، بصورت جملات مقطع آورده. وی اولین کسیست که شعر و نثر را یکجا نوشته و در این روش پیشرو سعدی در گلستان است. همچنین خواجه انصار هروی و ابوالمعالی نصرالله مؤلف کلیله و دمنه اساس نثر فنی را گذاشتند که سعدی آنرا ارتقاء داد و شاهکار این رشته (گلستان) را بوجود آورد. خواجه انصار کتاب طبقات صوفیه عبدالرحمن سلمی را بزبان هروی تقریر کرد و شاگردان آنرا نوشتند که جامی در قرن نهم آنرا اضافاتی بزبان دری نگاشت و نفحات الانس نام کرد.

سبک خواجه در نظم و نثر آمیخته، سلیس و مخصوص بخود اوست.

از مناجات اوست:
بندهٔ آنی که در بند آنی. آن ارزی که میورزی؛ خداو ندمی بیند و میپوشد، همسایه نمی بیند و میخروشد.
اگر بهوا پری مگسی باشی، اگر بروی آب روی خسی باشی، دل بدست آر تا کسی باشی.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل — یک کعبهٔ صورتست یک کعبهٔ دل
تا بتوانی زیارت دلها کن — کافزون زهزار کعبه آمد یکدل

روزگاری او رامی جستم خود رامی یافتم، اکنون خود رامیجویم او رامی یابم.

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست — تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت — نامی است ز من بر من و باقی همه اوست

سیاستنامهٔ خواجه نظام الملک.

سیاستنامه یا سیر الملوک خواجه نظام الملک نخستین کتاب معروف در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست اهل اداره است. همچنین در مورد بر خی فرقه های تاریخی معلومات کافی دارد. این کتاب که در سال ۴۸۴ بنام ملکشاه سلجوقی تالیف شده است سبک شیوا و روان داشته یکی از نثرهای عمدهٔ ایندور است. که اطلاعات و نظریات و عقاید یک مرد سیاسی و اداری را نشان میدهد و در توصیف بیان جزأیات و عمق مشاهدات کمتر مانند دارد.

خواجه ابو علی حسن بن علی نظام الملک در تاریخ اجتماعی این عصر شخص مهم و وزیر الپ ارسلان و ملکشاه سلجوقی بود که در ظرف سی سال زندگانی بحیث مرد سیاسی نویسنده و فیلسوف. همه امور کشور را اداره کرد و مدارس، مساجد و سایر جاهای عمومی میساخت. نظامیه های او مشهور است و سیاستنامه وی را جاویدان نمود.

چهار مقاله نظامی عروضی.

چهار مقاله شاهکار نظامی عروضی شاعر دربار غوریان هرات کتابی است

مخصوصاً قابل‌تذکر که بمارسیده. ابو الحسن احمد نظامی عروضی سمرقندی ازشاعران دربارغوریان و از شاگردان امیرمعزی و نثرنویس‌درجه اول‌است که چهارمقاله درصف تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه‌می ایستد این‌کتاب در ۵۵۰ هجری تالیف و بنام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزادهٔ غوری هدیه شده است.

بعلاوهٔ مقدمه، این‌کتاب‌دارای چهارمقالات است: مقالت درماهیت‌علم دبیری، درماهیت علم شعر، در ماهیت‌علم‌نجوم، درماهیت‌علم‌طب. درهرمقالت نخست یک‌خلاصه‌و پیشگفتار درکلیات و مبادی آن‌رشته‌دار دو سپس‌ده حکایت طرفه و نغزاز بهترین امثلهٔ راذکر میکند. حکایت دهم هرمقالت ازسرگذشتهای خوداوست. وی نتیجه میگیرد که یک پادشاه دردبار خود ناگزیراست چهارشخص داشته باشد: دبیر، شاعر، منجم و طبیب.

انشاء آن روان ومتین وسبک آن عالی است. ازمختصات عمدهٔ کتاب شرح حال شاعران و فاضلان معروف‌زمان خودش وقبلا ززمان خودش میباشد، مخصوصاً ازنظرآن شاعران ونویسندگان واهل علم‌که بعصروی نزدیکتر بوده اند قابل استفاده وتذکراست. اطلاعات ومعلوماتش راجع بشاعران قیمتدار وپرارزش میباشد.

حدایق السحرو طواط.

حدایق السحر فی دقایق الشعررارشید وطواط‌بلخی‌درصنایع شعری، وقواعدبدیع بنام آتسزخوارزم شاه تالیف کرد وپس ازترجمان البلاغه (منسوب بفرخی که اصلاً ازعمرالرادیانی است) نخستین کتاب درفن خوداست وازنظراحتوای امثال وشواهد درنثرونظم دری وعربی خیلی مهم است. اسلوب نثرش‌مخصوص ومسجع بوده که ویرادرنثرنویسی مقام عالی میدهد. مؤلف آن محمد بن محمد عبدالجلیل رشیدالدین‌عمری و طواط بلخی‌که درحدود سالهای ۴۸۰و ۴۸۷ دربلخ متولدودرسال ۵۷۳ در همانجا وفات‌یافت‌که درنثرونظم مقام عالی دارد. تحصیلاتش درنظامیهٔ بلخ صورت گرفت درمنطق وفلسفه مقتدر بود وبرزمخشری انتقادها دارد. ابوسعید هروی ازاستادانش هست. وطواط سمت دارالانشاء یاوزارت رسایل وملک‌الشعرایی آتسز رقیب سنجر راداشته درعربی ودری دارای‌ید طولا بود، نثررا موجزو پرلطف مینوشت ونظم رابامراعات‌صنایع‌لفظی‌نغز میسرود. دیوانا شعارش پنجهزاربیت استوشعرش سهل ممتنع بوده ازانوری دست کم ندارد ازفضلاو مینویسند که هزار کتاب را تصحیح و مقابله کرده بود.

ازعربی نویسان ما:

امام‌غزالی (حجة الاسلام‌امام‌ابوحامدمحمدغزالی) ازنثرنویسان‌بوده‌درنثر دری «کیمیای‌سعادت» او معروف‌است شهاب الدین سهروردی، مؤلف‌حکمت اشراق که بجرم دست داشتن بفلسفه ازطرف پسرسلطان صلاح الدین ایوبی بقتل رسید. حکمت اشراق، آمیخته و گزیدهٔ فلسفه های زردشت، افلاطون واسلام است. امام فخررازی مؤلف تفسیر کبیر درهرات زندگی کرده درآنجا مدفون است.

ج ـ داستانسرایان عشقی و رباعی سرایی

۱ • تکامل مثنویهای عشقی: از عنصری تا نظامی و امیرخسرو.

از قدیمترین داستانسرایی عشقی در مورد عنصری سخن گفته‌اند که قصهٔ وامق و عذرا را نخست او نظم آورد. همچنین مثنویهای عشقی دیگر مانند سرخ بت و خنگ بت (در مورد دو بت ۵۲ متری و ۲۵ متری بامیان) شادبهر و عین الحیات را بوی نسبت داده اند. فردوسی نیز در شاهنامه که اصلاً اثر حماسی است، بنابر ایجاب موقع داستانسرائیهایی غالباً عشقی دارد از قبیل داستان عشق رودابه و زال، رستم و سهراب، بیژن و منیژه، داستان اسکندر و امثال آن که از ین نظر پرارزش و اهمیت بوده قابل تذکر اند. از ین جمله هم یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی را میتوان برشمرد که همان حکایت حضرت یوسف (ع) است با ساس قرآن کریم. انتساب یوسف و زلیخا بفردوسی جای تردید است چه با ساس نخستین نسخهٔ خطی ایکه از آن بدست آمده آن مثنوی بسیار بعد در زمان سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ـ۴۸۵) بنام برادر وی طوغانشاه بن ارسلان نظم شده. سپس از نظر سبک نیز نه تنها بآن سبک عالی و شسته و محکم فردوسی نمیرسد که اصلاً بسبک دوره غزنه شباهتی ندارد و شعرش بسیار سست است.

<u>خمسهٔ نظامی</u>: از ینها که بگذریم بزرگترین داستانسرای قابل ذکر نظامی گنجوی از گنجه حومهٔ بادکوبه (باکو) پایتخت آذربایجان است که از ۵۳۵ تا ۵۹۹ هجری زیسته و بدربار قزل ارسلان رسیده و وی پنج اثر منظوم دارد که هر یك در کشور رومانس شاهکار است. این آثار درسی سالنگاشته شده که بنام «خمسهٔ نظامی» یا «پنج گنج» معروفست و عبارتند از:

۱ ـ مخزن الاسرار در حدود دو هزار و سه صد بیت که معانی عالی تصوفی در قالب امثله گنجانیده شده، بعلاوهٔ حمد و نعت از بیست مقالت مرکب است در آفرینش عالم عدل وانصاف بزرگواری آدمی عاقبت اندیشی ....

۲. خسرو و شیرین قریب دارای هفت هزار بیت که نزد مابفرهاد و شیرین مشهور است و از افسانه های مشهور نظم دری است مشتمل بر داستان شاهی خسرو پرویز دوم شاه ساسانی است که عشق خسرو با شیرین و جفا کشیدنهای عاشق ستمدیدهٔ شیرین، فرهاد کوهکن بیان میشود.

خسرو پرویز پسر هرمز نیای خود را بخواب دید که ویرا بچهار چیز مخصوصاً نصیحت میکند، روزی شاهپور ندیم وی از زیبایی ودلفریبی دختری شیرین نام حکایت کرد و وی شاهپور را بخواستگاری شیرین فرستاد. شاهپور صورت خسرو کشید و برراه شیرین گذاشت، چون شیرین از آنجا گذشت و آن صورت بدید بدان عاشق شد و راه رسیدن بوی را نمیدانست ندیمه هایش وعدهٔ چاره جویی دادند. خبر بشاهپور رسید، خود را بشیرین رسانید و از شاهی و شاهزادگی خسرو سخن گفت. شیرین عشق خود را بوی اظهار نمود وی نیز از عشق خسرو بشیرین گفته خواستگاری خود را نمود، و انگشتری از خسرو بوی داد. فردا شیرین بر حسب راهنمایی شاهپور آهنگ شکار کرد و بر شبدیز نشست. روز در هنگام شکار شبدیز را سپ شیرین پیشی گرفت، دگران هر چند در جستجو شدند او را نیافتند و شبانگاه با نومیدی برگشتند. خسرو با نظار شیرین نشسته بود و اطلاع یافت که پدرش عزم گوشمال او دارد پس قصد صید کرد و بنوکران سپرد اگر ماهپاره ای آمد او را گرامی دارند. در ضمن راه از فرط ماندگی جایی آرام کردند.

خود به تنهایی اینطرف و آنطرف میگشت. دید بتی در چشمه ای نشسته غسل میکند، بخاطرش رسید کاش این آن من بودی. شیرین نیز خسرو را دیدگاهی بخاطرش میرسید با این جوان ناشناس عشق بیازد وگاهی می اندیشید که یك نماز در دو محراب روا نباشد. بالآخره شبدیز برنشست و رخ بسوی شهر مداین کرد. آنجا بسرای خسرو آمد و منتظر شد. شاهپور نزد خسرو آمده از شیرین وصف کرد، خسرو شاهپور را بطلب شیرین فرستاد و او نیز شیرین را در قصرش در مداین یافت. بالآخره خسرو و شیرین بیکدیگر رسیدند و در عشرت شدند اما شیرین خویشتن را اندك دور میگرفت و بهانه ها میتراشید. درین آوان داستان فرهادکوهکن را بوی گفتند، کوهکن را نزد وی آوردند. دل کوهکن را ناآرام دید، بوی گفت قصری سازد. قصر ساخته شد اما فرهاد بعشق شیرین افتاد و راه صحرا گرفت. این خبر بخسرو گفتند. خسرو فرستادگانی فرستاد و فرهاد را طلب کرد و از وی پرسشها نمود و چون درجوابها جزماند، از و خواست که کوه بیستون را از میان بردارد و وی نیز مشغول شد. شیرین روزی آنجا بنظارهٔ فرهاد آمد و او را دلداری داد و باستقامت در کار تشویق کرد. دیدن شیرین نیروی فرهاد را دو چندان کرد. خسرو که میدید نزدیکست شرط را ببازد، تدبیر کرد. کس فرستاد تا بفرهاد بگوید شیرین مرد. چون این سخن بگوش فرهاد رسید، گفت بی روی شیرین زندگانی بر من حرامست. این گفت و بمرد. خبر بشیرین آوردند. . .

۳. لیلی و مجنون در چهارهزار و پنجصد بیت و موضوع آن عشق مجنون آواره و دوشیزهٔ زیبای بدوی لیلی و وصلت شان در بهشت است.

٤. هفت پیکر یا بهرامنامه، داستان بهرام و هفت شاهدخت. این اثر منظوم سرگذشت پادشاه ساسانی بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸ میلادی) است که روزی تصویر هفت شاهدخت را دید که هر یک زیباترین دختر هفت شاه هند، چین، خوارزم، روم، کسری، قیصر و مغرب بودند. پس از رسیدن بشاهی با این هفت دختر ازدواج کرد، هر کدام قصری جداگانه برنگهای مختلف برمزاج هر ستاره سیاه (کیوان)، صندلی (مشتری)، سرخ (مریخ)، زرین (آفتاب)، سپید (زهره)، فیروزه (عطارد)، سبز (ماه) درست کرد و در هفت روز پیهم از شنبه تا جمعه در هفت کاخ مختلف اینها را ملاقات نمود. هرشاهدخت بلباس ملی خود بهمان رنگ معین آراسته بود و بنوبت خود داستان جالبی را از علت انتخاب همان رنگ برشاه حکایت میکردند. فرجام کار آنکه بهرام بالآخره هفت گنبد را گذاشت و بغاری ناپدید شد هر چند پالیدند او را نیافتند.

۵. سکندرنامه. در حدود ده هزار بیت متضمن شرح اساطیری جنگهای اسکندر کبیر در قارهٔ آسیاست. این کتاب دارای دو قسمت است:

الف * شرفنامه، بخش درازی است که بطرز جالبی حوادث تاریخ اسکندر را بیان میکند.

ب * اقبالنامه، تذکارات خیالی راجع بعقاید اسکندر در موضوع حکمت و حملات اخیرش.

شعر نظامی روان و الفاظش متین و باشکوه است ترکیبهای لفظی مخصوص بخود دارد: یکی گوی، نیکو سرانجام، پیش وجهد. در داستانسرایی روش فردوسی را داشت اما خود در این فن صاحب مدرسه و سبك است که بعد بخصوص امیرخسرو بلخی و جامی از وی تقلید کرده اند. گرچه نظامی ظاهراً داستانسراست اما درضمن از اندرز و پند و فلسفه نیز خودداری نکرده، یکنوع عرفان را در داستانهای خود میپرورد که بعد مورد توجه عطار و مولوی واقع شد. نظامی همت عالی داشته مدیحه گوی درباری نیست، از کمالات انسانی و فضایل اخلاقی با تمام معنی بهره ور بود.

امیر خسرو .

ازداستا نسرایان پیرو نظامی که آن جریان را امتداد داده، امیر خسرو بلخی است که بدهلوی معروف است. درهنگام فتنهٔ مغول پدرش سیف الدین محمود از امیران محلی بلخ که در ناحیت کش زندگانی داشت مهاجرت کرد و سپس مدتی در سنگ چارك از حوالی مزار شریف، بعد درغور بند از توابع کابل وطن گرفت و بالآخره بهندرفت . تولد امیر خسرو را برخی در کابل (وبعضی در پتیاله) در ۶۵۳ هجری نویسند و فاتش در ۷۲۵ هجری در دهلی و مزارش در دهلی است. پدرش دربارهای سلطان شمس الدین التمش و سلطان محمد تغلق شاه را در دهلی درك کرده ، درعصر شان امارت داشت و بخدمت شاهان غوری افغان و خلجی در هند رسیده و بدربار شان زیسته است. امیر خسرو بلخی با شعار سنائی، مسعود سعد، خاقانی و نظامی نظر داشته قصیده را بسبك مسعود سعد و خاقانی، مثنوی را باسلوب سنائی و داستانسرایی را بشیوهٔ نظامی و غزل را باقتفای سعدی میسروده ، درشعر سبك خاصی دارد که شبیه سبك مسعود سعد است و پسان شاعران دیگر آنرا اتخاذ کردند و بسبك هندی معروف شد. وی در موسیقی مهارت بسزایی داشت. دیوان قصاید و غزلیات نیز دارد که آنرا بپنج دوره ازهم جدا کرده است : تحفة الصغر. وسط الحیوة. غرّة الکمال، بقیهٔ نقیه، نهایة الکمال و در دیوان خود از سنائی، خاقانی، سعدی و نظامی یاد کرده است .

امیر خسرو در داستانسرایی نظامی را تتبع کرده بوی اعتقاد خاصی داشت و بتقلید وی کتاب خمسهٔ خود را انگاشته در آن همان موضوعات خمسهٔ نظامی راپرورده است .

۱ــ مطلع الانوار مقابل مخزن الاسرار نظامی دارای اشعار دینی و اخلاقی .

۲ــ شیرین و خسرو که تقلید خسرو و شیرین نظامی است .

۳ــ مجنون و لیلی یا تقلید اثر نظامی بهمین نام .

۴ــ آیینهٔ سکندری مقابل اسکندر نامه نظامی .

۵ــ هشت بهشت در مقابل هفت پیکر، هشت داستان بهرام گور را حاوی است .

خمسهٔ وی دارای هژده هزار بیت است و درسه سال سروده شده که ازین میتوان بقدرت و قریحت وی پی برد. شعرش لطافت خاصی دارد و ازجهت زیادت اشعار از شاعران درجهٔ اول است. او بحلقهٔ ارادت یکی ازصوفیان هند شیخ نظام الدین اولیاء نیز درآمد . داستانسرایان عشقی تا پیش از دورهٔ مغول باین صورت تکامل کرد، درنخست تنها رومانس و داستانهای عشقی بود سپس رزم بآن افزوده شد مرحلهٔ دیگر معانی و مفاهیم عرفان و تصوف بآن آمیخت تادورجامی که در آنجا منظورهای عرفانی اساس قرار گرفت. که باشد آنجا مطالعه میکنیم .

صبارا گاه آن آمد که راه بوستان گیرد   زمیزرا سبزه در دیبا و گل در پرنیان گیرد

۲ ــ جنبش رباعی سرایی و تکامل آن تا خیام :

رباعی درادبیات عرب وجود نداشت و از اختراعات شاعران دری میباشد که در آغاز دورهٔ اسلامی در سرزمینهای ما پدید آمد : شعر چهار مصراع گفتند و آنرا رباعی نام کردند. آنچه در تذکره ها آمده وقتی پسر یعقوب لیث در اثنای چهار مغز بازی که جوز را بغوچك می انداخت بی مهابا برزبانش جاری شد که: غلطان غلطان همیرود تا لب گوی. چون یعقوب را پسند افتاد عالمان و شاعران را فرمود سه مصراع دیگر بر آن بیفزایند. افزودند و رباعی بوجود آمد . دگر ترانهٔ کودکان بلخ است که در آغاز قرن دوم هجری اسد بن عبدالله بختلان، لشکر کشید و بعد ببلخ فرار کرد این ترانه را برایش گفتند :

از ختلان آمذیه   برو تباه آمذیه

آبار و باز آمذیه   خشك و نزار آمذیه

س در دور سامانیان رباعی گفته شد، شهید بلخی ابوشکور و همچنان رودکی رباعیات لطیفی دارند که گاه گاه شاعرانی رباعیاتی نیز میسرودند. اما بعد برخی از شاعران متصوف در اخیر غزنوی دور سلجوقی مانند ابن‌سینا، ابوسعید ابی الخیر، باباطاهر عریان و خواجه عبدالله انصاری هروی بدان روی آوردند و باعمر خیام بذروهٔ کمال رسید. البته پس از آن نیز شاعران بصورت تفنن رباعیاتی سروده‌اند از قبیل رباعیات مولوی، سعدی، حافظ، بیدل و غیره و این جنبش تا امروز ادامه دارد.

ب بوعلی بن سینای بلخی (ذیل تکامل نثر دوره غزنوی) رباعیات چندسروده از نظر تعداد بسیار کم اما از نظر معانی پرارزش است و بیشتر فلسفی و حکمتی است.

مانند: کفر چو منی گزاف و آسان نبود — محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر — پس در همه دهر یک مسلمان نبود

دگر: دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت — یک موی ندانست ولی موی شگافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت — آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

اهمیت رباعیهای ابن‌سینا در آنست که با آنکه آغاز کار بود مگر از نظر سبک و هنر شعری متین و روان و متضمن افکار عالیست. دگر آنکه درین راه پیشوای رباعی سرایان گشته گرچه ازنظر شعر و تخیلات شعری ساده و بی پیرایه است.

* * *

ابوسعید ابی الخیر (شیخ ابوسعید فضل الله) متولد در ۳۵۰ درمهنه از ناحیت خاوران خراسان وطندار انوری که در ۴۴۰ وفات کرده پس از تحصیل فقه در کسوت صوفیان درآمد. وی از نخستین سخنگویان متصوف است که رباعیاتش را وسیلهٔ اظهار بیان مطالب فلسفی و عرفانی کرد و باین اساس تهداب ادبیات تصوفی افغانستان را گذاشت. رباعیاتش بعضاً در اسرار التوحید درجست:

جانا بزمین خاوران خاری نیست — کش بامن و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا — در دادن صد هزار جان عاری نیست

در اخلاق و کردار و گفتار روی عقاید صوفیانه جلوه کرده بود و مهربان، شکسته نفس، شیرین بیان و خوش زبان بوده. وی بحکم ذوق وحدت و عرفان باسایر ادیان نیز راه مهر و یگانگی پیش گرفته بود چنانچه باری بامریدان بکلیسای عیسویان حاضر شد. این رباعی را برای تابوتش سروده بود:

بهتر ازین در جهان چه بود کار — دوست بر دوست رفت یار بر یار
آنهمه اندوه بود وانهمه شادی — آنهمه گفتار بود وانهمه کردار

* * *

یا پست و بلند دهر را سر کوبی — یا خار و خس زمانه را جاروبی
تا چند توان وضع مکرر دیدن — عزلی، نصبی، قیامتی، آشوبی

* * *

گفتم که کرایی تو بدین زیبایی — گفتا خود را که من خودم یکتایی
هم عشقم و هم عاشق و هم معشوق — هم آینه هم جمال هم بینایی

وی مضامین عالی و لطیف عرفانی را در قالب الفاظ زیبا و مهیج نیک گنجانیده، برای گنجانیدن مطالب کوتاه عرفانی و فلسفی در رباعی ابتکاری بخرج داده. اگرچه قبلاً ابوشعیب در عصر سامانیان و بوعلی سینا رباعیاتی در فلسفه و اندرز گفته بودند، اما شیخ ما درین راه مؤسس مکتب نواند که باباطاهر و خواجه انصار آنرا پیش برده، تکامل بخشیده اند: چنانچه باباطاهر عریان (همدانی) که تولدش در اواخر قرن چهارم و بعد از ابوسعید است و در عصر سلجوقیان زیسته دارای سوز باطنی و صاحبدل دردمند بود، دوبیتی هایی دارد که همه شیرین و عارفانه

است و در آن از تنهایی و پریشانی و عشق یاد میکند. اگرچه وی همان فکر عرفان را در قالب رباعی نشو و نمو داده ارتقاً بخشیده، اما چون بلهجهٔ عوام است کمتر معروف شده:

اگر در دل دلبر و دلبر کدومه   وگر دلبر دلو دلبر اچو نومه
دل و دلبر بهم آمیخته وینم   ندونم دل که و دلبر کدومه

ز دست دیده و دل هر دو فریاد   هر آنچه دیده بیند دل کنه یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد   زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

دل عاشق به پیغامی بسازد   خمار آلوده با جامی بسازد
مرا کیفیت چشم تو کافیست   قناعنگر بیادامی بسازد

خواجه عبدالله (بن محمد) انصاری هروی (۳۹۶-۴۸۱ هجری) ازمعاصران ابوسعید ابوالخیر درهرات تولد شد و تصوف را نزد شیخ ابوالحسن خرقانی فراگرفت. وی نیز همان روش ابوسعید را در رباعی پیروی کرد و مضامین پر لطف عرفانی که نمایندهٔ صفای روح و نرمی قلب است در لباس رباعی های روان و جاذب عرفانی و روحانی سروده کار خویش را بکمال رسانید، که نامش در اعداد نخستین و قدیمترین رباعی سرایان بخصوص در معانی دینی و عرفانی آمده: باین ترتیب راه را برای سرودن رباعیات فلسفی و عشقی خیام باز کرده، زمینه را مساعد ساخته:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست   تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت   نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل   یك کعبه صورتست یك کعبه دل
تا توانی زیارت دلها کن   کافزون ز هزار کعبه آمد یکدل

در عشق تو گه پستو گهی مست شوم   وز یاد تو گه نیست گهی هست شوم
در پستی و مستی ار نگیری دستم   یکبارگی ای نگارا ز دست شوم

رباعیهای ابوسعید در سبك، ساده و مشخص و در فکر واضح است، درحالیکه طی یکقرن این تکامل صورت گرفت و رباعیهای خواجهٔ انصار از نظر سبك و تخیلات، شاعرانه تر هنرمندانه تر و از نظر فکر پیچیده تر و متکاملتر اظهار شده که این تکامل در خیام زیادت پذیرفت و سبك وی شسته تر و محکمتر و فکر وی عمیقتر و فلسفی ترگشت.

عمر خیام: (ابوالفتح عمر بن ابراهیم نیشاپوری) از دانشمندان بزرگ و شاعران برازنده است در حدود ۵۲۰ ه وفات شده در شهرهای خراسان: بلخ، هرات مرو و بخارا را مسافرتهایی کرد و سالها زیست که عروضی سمرقندی درکوی برده فروشان شهر بلخ بخدمتش پیوسته بود، ببغداد و حج نیز رفت. وی در اکثر علوم عصر خود بخصوص فلسفه، ریاضیات و نجوم و طب متبحر بود، تقویم را اصلاح و صنجر را معالجت کرد. در جدولهای ریاضی و رصدگاه ها کار کرد و حتی شعر گفت. اهمیت خیام در تاریخ فرهنگ و علوم بیشتر بحیث عالم، فیلسوف، ریاضی دان و منجم است باز بدرجهٔ بعدی شاعر. اما نزد ما که بحث در تاریخ ادبیات است بحیث شاعر مهم است و فقط از جهت ادبیات و شعر وی مینگریم و تذکر جهات دیگر فضلش فقط برای نمایش قدرت شعری و ادبی اوست، باینصورت نزد ما جنبهٔ ادبی وی بنسبت جنبهٔ علمی اش متبارز است. همچنان وی با وجود شهرت علمی اش تحت شعاع شهرت ادبی و شاعری خود واقع شده است. آثار وی بیشتر در طبیعیات و ریاضیات است که رسالهٔ جبر و مقابله و رساله وجود و کتاب نوروز نامه اش بزبان

دری مشهور است، آنگاه که از تحقیق و مطالعه در علوم خسته میشد برای فرحت دماغ رباعیات خود را میسرود.
خیام در رباعیات خود تنها شاعر نیست بلکه مکتبهای فلسفی مختلفی را تماس میکند و تجربتهای حیاتی خود را نیز بدان می افزاید. نکاتی را که وی پیوسته تلقین میکند اینها ست :

۱. فلسفهٔ لا ادری : که فهم بشر محدود است و با وجود اینهمه زحمت و کوشش در واقع از رموز طبیعت و خلقت چیزی درک نمیکنیم و آوردن و بردن ما از بهر چیست :

آنانکه محیط فضل و آداب شدند — در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون — گفتند فسانه ای و در خواب شدند

۲. فلسفه جبر. که بشر محکوم سرنوشت است، از خود اراده ای ندارد و ما لعبت دست فلک لعبت بازاستیم.

۳. اعتراض و انتقاد. محیط خود را زیر تدقیق گرفته جهات بد و فاسد جامعه را با زبان مخصوص انتقاد میکند و از گردش چرخ خرسند نیست. تعصب و خرافات، ریاکاری و تزویر را نکوهش میکند :

ای مفتی شهر از تو پرکارتریم — با این همه مستی از تو هشیارتریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان — انصاف بده کدام خونخوارتریم

۴. فلسفهٔ اپیکور : اظهار میکند که عمرت چه صد و چه دو صد و چه سه صد و چه هزار آخر ترا از این کهنه سرا ناچار برون برند، بهتر است زندگیات را بخوشی بگذاری، غم گذشته و آینده نیامده را مخور، حال خوش باش و عمر بر باد مکن:

۵. می : خیام میخواهد حالتی در شخص ایجاد شود که ناملایمات جهان را تحمل کند و بر رفته افسوس نخورد. البته وی مردم را بمیخوارگی دعوت نمیکند، بلکه هزاران گناه بدتر از آن است که نباید کرد:

گر باده خوری تو با خردمندان خور — یا با صنمی لاله رخ و خندان خور
بسیار مخور، ورد مکن، فاش مساز — گه گاه خور و اندک خور و پنهان خور

گر می نخوری طعنه مزن مستان را — بنیاد مکن تو حیله و دستان را
تو غره بدان مشو که می مینخوری — صد کار کنی که می غلامست آنرا

۶. تعالیم اخلاقی : وی در ضمن، تعالیم اخلاقی و پند و اندرز میدهد که بد نباید کرد، در فکر آزار مردم نباید بود همت بلند داشت اما خودخواه نباید بوده جهان گذران است و بدی نمی ارزد باید عبرت گرفت : سبزه ها خال نگاری بوده، لاله خون شهریاری، دستهٔ کوزه دستیست که برگردن نگاری :

در خواب بدم مرا خردمندی گفت — کز خواب کسی را گل شادی نشگفت
کاری چه کنی که با اجل گردد جفت — بر خیز که زیر خاک میباید خفت

خیام در اروپا و امریکا هم در مجامع علمی و هم در محافل ذوقی مشهور است. شاعران ما بعد از افکارش اقتباساتی کرده اند مخصوصاً حافظ بسیاری از مطالب او را مخصوصاً در جبر و اختیار و لذت پرورده. رباعیات خیام از سنخ رباعیات ابوسعید، باباطاهر و خواجه انصار است و هدف عمده اش تبلیغ و اندرز و رهنمایی مردم، منتها با این فرق که خیام تنها به عرفان و افکار صوفیانه قناعت نکرده بر باعیات فلسفی ابن سینا عمیق شده قدمی فراتر گذاشت و بمکتبهای فلسفی ایکه نظر داشته تماس کرده و بدون آنکه باستدلال کامل پردازد همان نتیجه را افاده کرده، فکرش عمیق، پرمغز و فلسفی است که با ذوق آمیخته و اگر آنرا در ساحت فلسفه ببریم البته بسیاری مطالبش درست بر نمی آید اما آنرا بوسیلهٔ روح ذوقی و قریحت خود مقبول گردانیده از لحاظ شعری و تخیلات و سبك بنسبت پیشروان خود بسیار پیشتر رفته، استحکام و روانی و فصاحت کامل دارد و از تصنع دور است. وی در این رشته بحدی متکامل است که اگر رباعیات محض ذکر شود فوراً حافظهٔ شنونده بخیام منتقل میشود مثلیکه « مثنوی » برای مثنوی عرفانی مولوی معنوی علم شده است. رباعیات خیام نقطهٔ اوج رباعیات تعلیمی است. البته پس از وی نیز رباعی سرایی ترک نشد، اما بمنزلت او نرسید که در این فصل تا همین جا موضوع بحث است.

فصل پنجم: جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی

I

جنبش تصوف وظهور آن در ادبیات دری .

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
(حافظ)

عناصر تصوف و موتیفهای آن .

تصوف طریقت و روشی است که از قرنها در سرزمینهای آریایی پدید آمده تکامل کرده در فکرها داخل شده در ادبیات ما جلوه گری نموده است. در خصوص آغاز تصوف عقاید و نظریات مختلف وجود دارد. برخی آنرا مولود تعالیم دینی هند و گروهی زادهٔ حکمت اشراق غرب و بعضی شرق دانند. اما تکامل تاریخی آنرا در فلسفه ها و تعلیمات باستانی میتوان مطالعه کرد. یکی از ادیان قدیمه و باستانی در کشور ما (افغانستان)، مذهب بودایی استکه روشنایی و تجلی در آن عنصر اساسی بود چنانچه معنی بودا هم متجلی و روشن شده است. در فلسفه های قدیم و مدنیت اوستایی نیز روشنی و آتش قابل احترام بود و آفتاب و آتش را مقدس میشمردند که این سیت (Cult) را در غالب ادیان و مذاهب ابتدایی و بسیط با اندك تغییر دیده میشود. زردشتیها بعلاوهٔ تقدس روشنی و آتش، عقیدهٔ دیگری نیز داشتند که اولیای زردشتی یا سوسیانتها پیوسته در دنیای ما وجود دارند و جهان نمیتواند خالی از آنها باشد؛ بعلاوه میپنداشتند زردشت اول دو باره عودت و دنیا را پر از عدل داد خواهد نمود. عقاید مانی و مزدك نیز همان فکر زردشتیان بود که با مسیحیت آمیخته شده، و غالب این عقاید و افکار و پندارها عکس العملهای ظلم و استبداد برخی از حاکمان و فرمانروایان بود.

حکمت اشراق آن مذهب فلسفی را نامند که در قرن سوم میلادی در اسکندریه در پی فلسفه های یونان قدیم مخصوصاً افلاطون ظاهر شد، این مکتب معتقد بود که آنچه درین جهان می بینیم همه و همه تنها پرتو و انعکاس حقیقت مطلق، خیر مطلق و زیبایی مطلق است که ورای این دنیا است و این جهان و موجودات آن فقط نمود های حقیقت مطلق است پس از لشکرکشیهای اسکندر بزرگ عالمان یونانی منشتت و پراگنده شده بنابر مهاجرتها در اسکندریه مدرسه ای تأسیس شد که عالمان غرب شرق با هم در تماس آمدند، اینها فلسفه و علوم بخصوص را بنیاد گذاشتند و باین صورت فرهنگ هلنیزم یا فرهنگ یونان و مشرق منتشر شد. درین تفکرات فلسفهٔ یونان با افکار عرفانی و تصوفی شرق از قبیل آریایی و سامی آمیخت و عشق و روشنی محور آن قرار گرفت. در مسیحیت زهد و تقوی، پارسایی و ترک دنیا به پیمانهٔ زیاد موجود بود و از آنجا که مسیحیت خود در دوره یأس و تودهٔ مأیوس بوجود آمده بود و مغلوبیتها و شکستهایی را دیده بودند، فشار زیاد هم از هر طرف برایشان وارد آمد بناءً فکر آمدن مسیح موعود روزی برای نجات آنها در بین شان شدت گرفت و آنرا بحدی بزرگ میپنداشتند که حتی بحضرت عیسی جز معدودی نگرویدند و منتظر مسیح نشستند این فکر مسیانیزم نامیده میشود و با نظریات زردشتی بی ارتباط نیست؛ مخصوصاً که هخامنشیها اهل یهود را از ظلم بخت النصر رهانیدند و عقاید خود را منتشر ساختند.

در قدیمترین دوره های تاریخی که بشر زیر شکنجه و فشار می آمد بخود متوجه میشد، خود را از جهان مادی مجرد میکرد و بدرون و بعالم داخل میپرداخت و در آن یکنوع دنیای خوش برای خود خلق میکرد تا در آن لحظه ای بیاساید و در آن یکروشنی میدید. در یونان قدیم، مصر، بین النهرین

و... غلامهایی بودند که بکارهای شاقه از قبیل ساختن پارتنونها، اهرام و باغهای معلق گماشته میشدند. یأس و نومیدیها ایشان را وادار میکرد بخود بپردازند فکر کنند و بامید روزی خود را خوش نگهدارند که از این فشار و بدبختی برهند؛ بااینصورت، پندارها، تعلیمات، عقاید، افکار، مذاهب و ادیانی پدید آمد که عکس العمل زندگانی شان بود. فسادهای اجتماعی، گمراهی و ناراحتیهای تاریخی و نجات توده از ظلم و استبداد و احتیاجات روزمرهٔ بشر به پیشرفت ادیان کمک کرد، مسیحیت و اسلام به پیمانهٔ زیاد منتشر شد. دولتهای روم و فارس نیرو و قدرت واقعی خود را از دست داده بودند و غرق در ظواهر پر طنطنه گشته از معنویات بی بهره شده بودند همینکه اسلام طلوع کرد آنها را متوجه زندگانی معنوی و عقلانی و باطنی گردانید و موجب شد که ایشان ببنا و اساس بشریت بپردازند. در اسلام بسعی و عمل تقوی و قناعت و سایر فضایل نیکو توصیه شده که در آنوقت بین مؤمنان کفایت شعار و قناعت عربها از یکسو و ثروت و دارایی تازه واردان و غنا و تجمل کشورهای مفتوح از سوی دیگر بهترین راه حل بود.

<u>علل ظهور تصوف:</u>

اسلام در آغاز فتوح و کشورگشاییهای فراوانی بدست آورد و هر جا فاتح بود. اما سپس در عصر عباسیان که ثروت و غنا و شکوه دریافتند بیشتر بفرهنگ و علوم و هنر پرداختند، افکار عرفانی برجسته کمتر دیده شد. بنابر عوامل متعدد تاریخی ملت اسلام پراگنده و مشتت گشت که این یك نوع یأس بار آورد و چون شاهنشاهی بزرگ اسلام رو بانحطاط میرفت و اعادهٔ شکوه و جلال امپراطوری بعید بنظر می آمد بیشتر متوجه عالم درونی و باطنی شدند، آنست که مذاهب مختلف و روشهای متعدد بوجود آمد. گاهی برخی مهدی موعود میشدند، خلیفه نیز آنانرا میکشت و با این کشتن و بستن مخصوصاً این فکر مهدی موعود و نظریه امامت شدت گرفت حتی خلیفه ها نامهای هادی و مهدی بر فرزندان خود گذاشتند. مخالفت بین علویها و عباسیها سبب شد که برخی از عاملان منسوب بعلویها را خلفای عباسی کشتند و مردم دو گروه شدند خلاصه در عصر عباسیان ظلم و استبداد خلفاء در روحیهٔ مردم یکنوع یأس و نومیدی تولید کرد. برخی امارتها خود را مستقل کردند، بعضی دست بدامان افکار و تعلیمات زدند: افکار تصوفی و عرفانی شدید شد بزهد و پارسایی پرداخته آمد؛ تشیع قوت گرفت و امامت نشر شد، قرن دوم هجری اینهمه آثار را برای قرن سوم گذاشت. همچنین بوسیلهٔ ترجمهٔ کتابهای زیاد در این دور افکار و عقاید غیراسلامی نیز داخل اسلام شد؛ از آثار یهود، یونان، هند، زردشتی و غیره ترجمه هایی شد و این تعلیمات داخل کتابها و آثار اسلامی گردید و بر عقول مؤثر آمد که همه این تحولات سیاسی و تاریخی و انقلابات فکری باعث شد که جنبش نو بدو صورت در عالم اسلام جریان پیدا کرد و مرکز هر دو جریان بغداد بود یکی از این جریانها تصوف بود که در اوایل قرن سوم هجری از مجموع جنبشهای سیاسی و فرهنگی پدید آمد دیگر جریان بوجود آمدن مذاهب مختلف در فروع دین و فقه و احکام و عقاید تشیع در آغاز متصوفه مانند پیروان سایر مکتبها و مذهبها مورد تعقیب بودند و بیم جان شان میرفت و از سویی هم امن کافی حکمفرما نبود، ایشان دستور «مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن» را مشهور کردند، از سویی هم چون نمیتوانستند تعلیمات خود را از ترس و خوف بنویسند بناءً پیروان میگفتند: بشوی اوراق اگر همدرس مایی — که درس عشق در دفتر نباشد

در این گاه هدف، عمدهٔ تصوف تزکیهٔ نفس و بصلاح آراستن خویشتن و ترك تکلف بود از مؤسسان و پیشروان تصوف در این قرن منصور حلاج، با یزید بستامی، کرخی، حسن بصری «رح». هاشم کوفی، امام جعفر صادق «رح»، جنید و شبلی بودند.

اما بعد آثار عرفانی چه بنظم و چه بنثر در رشتهٔ نگارش کشیده شد، از قدیمترین آثار، حالات ابو سعید ابی الخیر است بزبان دری.

سیر تصوف.

کلمه تصوف و وجه تسمیهٔ آنرا صوف گویند که پارچهٔ خشنی بود و اهل تصوف در بر میکردند، همچنین گویند از صفه آمده چه نخستین صوفیان اصحاب پیغمبر از اهل صفه بودند. اما ممکن است تصوف از کلمه تیوسوفی Theosophy یونانی آمده باشد که در آن زبان بمعنی خدا دوستی و خدا شناسی است که هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی بتصوف نزدیک است. متصوفه چون نوافلاطونیان باز گشت همه را بیك حقیقت و خیر مطلق دانند وگویند که تمام موجودات جلوه ذات حق و مظهر تجلی احدیت اند و در همهٔ جهان بیش از یک حقیقت اصلی وجود ندارد و آن او ست که در هرچه ظاهر میشود و همهٔ موجودات آیینهٔ جمال اوست:

د رهرچه بنگرم تو پدیدار بوده ای ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده ای

متصوفه میگویند فرق بین مردم از خامی فکر پیدا میشود و هر قدر افکار پخته تر شود همه بطرف حقیقت میروند مخالفت از میان برمیخیزد و وحدت جاگزین میشود:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت رهٔ افسانه زدند

علم نزد متصوفان ولی سه مرحله دارد: یکی مرحلهٔ تجربت حسی یا آزمایش، دگر استدلال یا دانستن، سدیگر کشف و شهود یا دیدن. علم در مرحله نخستین عبارتست از علوم تجربی، حرفت و پیشه و آنچه بوسیلهٔ آزمایش تکامل کند. در مرتبه دوم علوم عقلی و فلسفه و آنچه مربوط باستدلال و دانش است جا میگیرد. در مرحلهٔ عالیتر علمی است که نه بوسیلهٔ آزمایش و نه بوسیلهٔ استدلال بلکه بوسیله کشف و شهود و دیدن حاصل میگردد و آن نوریست که در دل انسان میتابد و روح برای ادراك حقایق آماده میشود و بیك چشم زدن زمینها تا آسمانها را میداند و عالمها را طی میکند. این علم «حکمت اشراق» است که روشنی آن بقلب پرتو افگند تا حقیقت مطلق را درك کند و انسان برای ادراك آن میباید دارای احساسات رقیق عشق و ذوق باشد که عشق و ذوق محور و بنای تصوف است. از آمیزش فلسفهٔ یونانی با مطالب اسلامی دیده میشود که تا چه حد در طرز فکر و جهان بینی Weltan schauung اسلام تحول صورت گرفته است. ابن سینا و ابوسعید ابی الخیر که نخستین فیلسوف و مؤخر الذکر صوفی بودند پس از بهم دیدن در رازی اعلامیهٔ مشترکی دادند. ابن سینا گفت آنچه من میدانم شیخ می بیند. ابو سعید گفت: آنچه را من می بینم بوعلی میداند. نخست در قرن چهارم بود که تصوف بصورت دستگاه (نظام System) ظاهر شد و سازمانی پیدا کرد و بصورت مؤسسه (یاسازمان Itnstitution, orgonization) درآمد و خانقاه سماع و خرقه لازمه آن شد و تصوف در یند و ربشکل یك مؤسسهٔ تربیتی درآمد و منظور کلی و عمده اش پرورش کاملانسانها بود تا بشر رابسوی انسان کامل راهبری کند. باخانقاه سماع و خرقه و سایر عناصر آن تصوف را بحیث یك دستگاه و سازمان ذوقی هیجان انگیز روشنی ده و انگیزهٔ دانش در انسان در آوردند. خدمت بمردم از هدفها و عمدهٔ آن قرار گرفت.

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

باینصورت دل را مرکز محبت و عبادت خداوند و جلوه گاه وی گفتند و اظهار کردند که این خود نردبانی است تا بشر را از عالم پایان بعالم بالا ما و رای عالم ماده ببرد.

بروز تصوف در ادبیات افغانستان.

تصوف در قرن چهارم بخراسان (افغانستان امروز) راه یافت متصوفان که در پیرامون دستگاه خلافت خود را مقید می دیدند و با آزادی بشر افکار و عقاید خود نمیتوانستند بپردازند به مملکتهای اسلامی رخنه کردند. چون بخراسان آمدند و زمینه را برای آزادی فکر و عقیدت خود مساعد یافتند بتکامل نظریات خود پرداختند. مخصوصاً که در ینجا هم ذوق و عشق و روحیهٔ عرفانی از ایام باستان

موجود بود ممد پیشبرد آراه شان شد . مردم خوش ذوق وقریحتمندما نیز بزیبا یی آن افزودند. در قرن پنج و شش بود که تصوف کم کم راه خودرا در ادبیات افغانستان نیز باز کرد .قدیمترین آثار عرفانی آندور برخی بارچه های متفرق نظم ونثر است، بخصوص حالات خواجه ابو سعید ابی الخیر و رباعیاتش آثار قابل ذکری اند . رابعه بلخی، بابا طاهر عریان و خواجه عبد الله انصاری هروی تصوف را درشعر داخل کردند که درنثر اسرار التوحید و کشف المحجوب علی هجویری از پیشآهنگان این جنبش شمرده میشوند .
تصوف و عرفان ادبیات ما را لطف خاص و جلوهٔ دیگری بخشید و سنائی رسماً ادبیات تصوفی را بحیث یك جنبش، تاسیس کرد که باعطار رونق گرفت. بامولوی تکامل کرد و بیدل اشعار ملکوتی خود را با آن روح داد. شعر تصوفی در ادبیات ما با رابعهٔ بلخی از شاعره های دورسامانی آغاز یافت که بیمناسب نخواهد بود از چگونگی آن سخنی بمیان آریم . زیرا رابعهٔ بلخی اساس شعر عشقی و عرفانی را گذاشت و تصوف وی بنیاد تصوف در ادبیات دری بشمار می آید .
رابعهٔ فروری بلخی . از شاعره های معروف دورسامانی است که در قرن چهارم در بلخ متولد شد ومعاصر رودکی بود . زیبا یی خیره کنند ه واستعداد و قریحت بیمانندا و نزد وی و یرا مشهور ساخت اما خودش در بند عشق یکی از غلامان جوان زیبا یی خود بنام بکتاش بود و این عشق زود بر سر زبانها افتاد، چونکه درازدواج ایشان مانعتی بعمل آمد،قلب مجروح و روح لطیف او بعشق خیالی پناه برد . در اعماق روح خویش صنم خود را با حرارت تمام میپرستید .
اطرافیان در خفا جوان مذکور را بقتل رسانیدند . این سانحهٔ غم انگیز باعث تحریك احساساتش شد . و در بحر عشق تصوری غرق شد.رابعه شاعر پر قریحتی بود که اشعارش نمایندهٔ فکر بلند عرفانی و جذبات اوست. وی که عشق را درك کرده و اطف خفه شده و دل داغدیده اش آنرا نگهداری کرده است در اشعارش یك درد عمیق و جذبهٔ پر شور دیده میشود.هنگامیکه ناله میکندو باوج میرسد بنظر میرسد که حقیقت در تصور آمیخته است و خیال جای حقیقت گرفته. وی در اشعارش امید قوی در وصال دایمی با روح عشق نمایان میکند . شعر عرفانی را بعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است چه مهمترین خاصیت شعر وی تصوف و عرفان است . روحیکه در احیای مجدد زبان و ادبیات شعله زد، در توسعه و انتشار ادب افغانستان و ابتکار و ابداع شعرا از بین نرفت، افق نظر وسیع که خواهشها و آرزوهای نو و الهامات جدید با خود آورد؛ خواست اسرار باطنی و رموز اعماق روح را نیز افاده کند، از دیدگیها بسوی معنی گرا یید و این آغاز و شفق طلیعهٔ تصوف در ادبیات ما است.

تکامل مثنویهای عرفانی: از سنائی تا مولوی

الف. حدیقهٔ سنائی. تهداب شعر تصوفی

بسکه شنیدی صفت روم و چین
خیز و بیا ملك سنائی ببین
تا همه دل بینی بی‌حرص و بخل
تا همه‌جان بینی بی‌کبر و کین

رابطهٔ زندگانی سنائی با آثار و سبك وی.

اولین شاعر متصوف بزرگ افغانستان که اساس مثنوی عرفانی را گذاشت، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی است؛ که از بزرگترین عالمان عصر و در حکمت و فلسفه استاد بود.

وی در نیمهٔ اخیر قرن پنج (۴۷۳) در غزنه متولد و در ۵۲۵ یا ۵۴۵ در همانجا وفات یافت و دفن شد. مرقدش در غزنه سر راه زیارتگاه خاص و عام است و هرگز رنده یکبار آنرا زیارت میکند و نامش را ببزرگی حکیم سنائی یا حکیم برند. شکوه و ابهت وی تاهنوز در مرقدش پیداست که بر زایر تاثیر عمیق میکند. زندگانی سنائی دو دوره داشت: آثارش هم بنا برهمین دو دوره دو نوع اند. وی در ابتدای جوانی مانند مسعود سعد و سید حسن غزنوی بدربار غزنویان از قبیل سلطان ابراهیم و سلطان مسعود مخصوصاً بهرامشاه بسر میبرد و در دوره اول زندگانی شاعر درباری بود و قصاید مدحیه میسرود. در این دور وی پیرو سبك و یمان غزنه بود، بیشتر از منوچهری و فرخی اقتفا میکرد، غزلهایش شباهت زیادی بفرخی دارد. از معاصران بمسعود سعد نظر داشت و از گفته هایش استقبال کرده است. و برای نخستین بار دیوان مسعود سعد را جمع آوری کرد. این دور تقلید وی است در قصیده سرایی، گرچه سخنش روان است اما تازگی و ابتکار ندارد؛ اما در شعر عارفانه ....

سنائی بگردش در شهرهای خراسان «بلخ، هرات، مروه، سرخس، نیشاپور و خوارزم» پرداخت و بحج رفت پس از بازگشت وی اوزحج دور دوم زندگانی اش آغاز میابد که پس از مسافرتها در روش فکری او تحولی رخ داده یك انقلاب روحی بوی دست داد. حکایت لا هیخوار (لا یخوار) نیز در فکر و عقیدت او تاثیری آورد و شامل طریقت صوفیه شد. بقیت عمر را بمراقبت و سرودن اشعار تصوفی عرفانی پرمغز پرداخت؛ که ابتکار اوست. از قصیده در باری بمثنوی عرفانی پرداخت: سنائی نقطهٔ انعطاف جنبش قصیده سرایی بمثنوی عرفانی است. عظمت و بزرگی سنائی نیز در شعر عارفانه است که خود بنیان گذار و مؤسس آن بود. متصوفان قبل از سنائی در شعر فقط جذبات باطنی خود را بیان کرده بودند؛ امابحیث تصوف خالص و مرتب همان سخنان سنائی است، که اساس و آغاز شعر عرفانی و اخلاقی را گذاشته است. مثلیکه ناصر خسرو اندك پیش از وی شعر را برای بیان پند و تبلیغ وسیله ساخت. آثار سنائی شامل مضامین پرمغز و اخلاقی است و اشعارش از پند و اندرز و ارشاد مملو است. سبکا و مهیج و عالیست، بمعنی بیشتر توجه کرده تا بلفظ. وی علاوه بنیادگذار غزل عرفانی نیز هست که بوسیلهٔ مولوی قوام یافت و باسعدی و حافظ باوجش رسید و بیدل آنرا بآسمانها برد. سنائی برای ارشاد مردم براه راست و رهنمایی بمطالب اسلامی از فلسفه و تصوف کار گرفت و آنرا بشعر آورد و کتابهای ضخیم در شعر عرفانی نگاشت. سنائی در این دور مدح کس نگفت:

مدحش چرا کنم که بیالاید م خرد هجوش چرا کنم که بفرساید م زبان

وی سخت صاحب عزت نفس و علو همت بود، بهرامشاه خواست خواهر خود را بوی تزویج کند، نپذیرفت وگفت:

من نه مرد زن و زر و جا هم بخدا اگر کنم و گر خواهم

ور تو تاجی دهی ز احسانم بسر تو که تاج نستانم

بزرگ منشی ویرا از دو بیت زیر بن میتوان دانست که گوید:

نخوا هم لاجرم نعمت نه درد نیا نه در جنت همیگویم بهر ساعت چه در سراچه رضرا

که یارب مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت چنان کز وی برشک آید روان بوعلی سینا

از آثار سنائی بعلاوهٔ دیوان قصاید و غزلیاتش شامل هشت هزار بیت؛ مثنوی حدیقه دوازده هزار بیت همچنین مثنویهای طریق التحقیق، سیر العباد الی المعاد کنز الرموز عشقنامه، عقلنامه. کارنامهٔ بلخ و بهرامنامه اند.

حدیقه و پیریزی تصوف.

آنکه باشد سخن شناس و حکیم همچو قرآن ورا نهد تعظیم

حدیقة الحقیقه وشریعة الطریقه اولین مثنوی مهم عرفانی و شاهکار سنائی است که بزرگترین کتاب نظم عرفانی شمار می آید ویکی از چند شاهکار بزرگ ادبیات افغانستان است:

چون ز قرآن گذشتی و اخبار نیست کس را بدین نمط گفتار

کرد ی از نیستی بمن نسبش دیو قرآن پارسی لقبش

بنابر اهمیت و ارزش، سنائی خود آنرا فقط پس از قرآن واحادیث انسته و قرآن پارسی لقبش کرده. حدیقه یکدورهٔ حکمت علمی است در دوازده هزار بیت که سرمشق زندگانی مردم و راهنمای اخلاق فردی و اجتماعی بشر بوده، ودارای ده باب است، طوریکه باب اول در توحید، باب دوم درذکر قرآن کریم اهمیت و معجزات آن باب سوم در ود محمد (ص)، بلندی و نبوغش بسایر پیغمبران و فضایل خلفای راشدین و اهل بیت، باب چهارم در باب عقل، باب پنجم در فضیلت علم و معنی عشق و حالاتش، باب ششم درذکر نفس کلی و مراتب آن و کمال عقل، باب هفتم در صفت افلاك و بروج و درجات قلب و عشق وانس، باب هشتم درمدح سلطان بهرامشاه و امیران و اعیان دولتش، باب نهم در حکمت و امثال، باب دهم در تصنیف کتاب.

حدیقه از شاهکارهای نظم دری است و کمتر کتابی بدین پایه و مایه از سلاست و روانی الفاظ و دقت معانی و مطالب عالیه است و بعلاوهٔ مزایای ادبی که زادهٔ طبع روان، فکر بلند و ذوق سلیم گویندهٔ آن است بیشتر مطالب آن ناظر آیات قرآن کریم و اخبار نبوی و آثار صحابه و کلمات مشایخ و معانی دینی و اخلاقی و فلسفی و عرفانی و امثال و حکم و حکایات است و ازان بر می آید که حکیم علاوه بر تبحر کامل وی درزبان دری از معارف و علوم اسلامی، خصوصاً علوم ادبی و تفسیر و حدیث و فقه و حکمت و عرفان و منطق و کلام و تاریخ و نجوم و طب اطلاع کامل داشته برموز دقیق هریك بخوبی واقف بوده است و کمتر بیتی از آن خالی از سر و دقایق علمی و رموز و نکات ادبی است. برخی از بزرگان برای فهم اشعار حدیقه گفته اند که تا کسی چندین مرتبه مثنوی مولوی را که در واقع تفصیل و شرح ابیات حدیقه است نخواند و در معانی و حقایق آن

غور نکند و تأ مل ننما ید بر حقیقت معا نی حد یقه وا قف نشو د. چنانچه فهم معا نی ا شعا ر مثنوی را هم خود مو لینا منوط بد انستن سخنا ن سنا ئی و عطا ر د انسته .

سنا ئی د ر نظم حد یقه مبتکر بو د و کسی پیش ا ز وی نظمی بد ین بدیعی نیا ورد ه و کتا بی بدین اسلوب و نپر داخته. سخن شنا سان و نقا د ا ن شعر و بزرگا ن تصوف آنرا بزرگ شمرد ه و محترم دا شته ا ند. اگر چه پیش ا ز وی نیز آ ثا ر نظم و نثر عرفا نی د ر کشور ما وجود د ا شت، اما حد یقه بز رگترین ا ثریست که فصول و مبا حث تصوف را تصنیف کرد ه طبقه بند ی نمود ه حد ود آ نرا بحیثیك دا نش معین کرد ه ا ز آ ن « علم تصو ف » پد ید آ ورد ه که بعد اً عطا ر و مو لو ی نیز ببسط مو ضو ع پرد ا ختند وا ین نوع فکر و شعر را تکا مل بخشید ند مگر حد و د و فصول آ ن همان بود که سنا ئی پی ریخته بود . ر و ش سنا ئی د ر حد یقه آ ن ا ست که هر باب را بفصلها و بخشها تقسیم کرد ه د ر هر فصل نخست غا لباً یك حکا یت سا د ه، عا م فهم و کوچك را بصورت تشبیه و مثا ل آورده سپس با رشادوا ند رز میپر دا ز د و مطا لب خو د ر ا با استناد مبا د ی قرآ ن کریم و آ نگه ا حا دیث و اخبار و روایات بکرسی اثبات وقبول می نشا ند و د ر ضمن مثا لها و تشبیها تی می آ ورد تاموضوع را مجسم کند. هر فصل وگا هی یك قطعه ا ز یك فصل ممکنست موضوع جد اگا نه و مستقلی با شند . چون آ غا ز کا ر ا ست تسلسل د ا ستا نها بوجود نیا مده و موضوعا ت قطعه قطعه و حکا یا ت کوچك ا ست و بزود ی رخ ا ز حکا یت بسوی ا ند رز مینماید . با ینصورت میتوا ن گفت که تصو ف سنا ئی زا د ۀ محیط ما د ی است و ی که محیط خود را تد قیق کر د و برا ی اصلا ح آ ن قد م گذ ا شت معنو یا ت را با سا س موضوعا ت مجسم د استا نها وا خبا ر و روا یات تبلیغ کرد و منظور ا ولش تشریح مطا لب ا سلا می بود تا بتبلیغ و نصیحت را بکا ر آ ید .

سنا ئی د ر نظر د یگرا ن.

سنا ئی طو ریکه ا ز شا عرا ن قبل ا ز خود متأ ثر شد ه بر شا عرا ن ما بعد نیز تا ثیرا ت عظیم بجا گذا شت. نمو نۀ ارا د ت وی بشا عرا ن ما قبل ا زین بیت هو ید ا ست :

حا ل با شعر فرخی آ ریم   ر قص بر شعر بوا لفتو ح کنیم

خا قا نی با آ نهمه شکوه و عظمت خود که بعنصری و ر و د کی سر فرو نا رد خویشتن را بدل سنائی و پیر و او دا ند:

بد ل من آمد م ا ند ر جها ن سنا ئی را   بد ین د لیل پد ر نا م من بد یل نها د

چو ن ز ما ن عهد سنا ئی د ر نو شت   آ سما ن چو ن من سخنگستر بزاد

حد یقه همو ا ر ه مو ر د نظر شا عرا ن بود ه ا ز روی آ ن ا ستفا د تها شد ه . سعد ی تا بسیا ر حد ا ز آ ثار وا فکا ر سنا ئی متأ ثرا ست وا ز آ ن ا لها م گرفته . د ر گلستا ن نکا تی را نقل کرد ه و حتی پیر و سبك ا و بود که بعد اً بیا ید .

عطا ر و مو لوی هر د و سنا ئی ر ا پیشرو وا ما م خود دا نسته ا ند .

مو لوی گو ید :

عطار روی بو دو سنا ئی د و چشم او   ما ا ز پی سنا ئی و عطا ر آ مد یسم

یا : ترك جو شی کرد ه ا م من نیم خا م   و ز حکیم غز نو ی بشنو تما م

ب . منطق الطیر عطار: مبنای Symbolism

رابطهٔ زندگانی وسبك و آثار عطار،

شیخ فریدالدین محمد عطار در نیشاپور تولد یافت و در جوانی بفرا گرفتن علوم مشغول شد و خدمت اهل ذوق میکرد. از شاگردان شیخ رکن الدین بود با لآخره خودش نیز بمقام ارشاد رسید. وی مسافرتهای زیادی در شهرهای خراسان (افغانستان)، حج، شام، ایران و هند کرد. وی دارو فروش بود و معاینه خانه ای داشت. بنا برین وی را عطار گویند. وی همینکه از معالجتهای جسم تمام میشد بمعالجات روح و قلب میپرداخت و اشعار عرفانی و تصوفی میسرود، آثار و احوال صوفیان را گرد می آورد. آثار سنائی را میخواند و تحت تاثیر شدید آن واقع بود. عطار زندگانی درازی کرد حتی عمرش را صد سال گویند. با لآخره در ٦٢٧ در دورمغول کشته شد.

وی آثار زیادی در شعر عرفانی سروده اما مدح نگفته. آثار نظم و نثرش بتعداد پاره های قرآن کریم «سی» است و اشعارش را در حدود صدهزار بیت گویند. معروفترین آثارش دیوان قصاید و غزلیاتش دارای ده هزار بیت عرفانی و تصوفی و مثنوی منطق الطیر است. سایر آثار او مصیبت نامه، الهی نامه، خسرونامه، پندنامه، اسرارنامه، جواهرنامه، مختارنامه ... اند. عطار در نثر نویسی هم ماهر بود، مشهورترین اثر نثرا و تذکرة الاولیا ست در شرح احوال عارفان و مکارم اخلاق شان.

عطار نیز مانند سنائی بدو رشته پرداخته اما بیك جهت روان بود. وی قصایدی بسبك شاعران خراسان دارد اما تغزل کمتر دارد، شعر او در استحکام و جزالت بپایهٔ قصیده سرایان بزرگ نمیرسد، اما از تصوف و عرفان پر است. استادی و ابتکار او هم در غزل عارفانه است و در بن فن سرمشق مولوی و حافظ میباشد که در ضمن غزل از زاهدان ظاهر پرست هم بدگویی میکند. در مثنوی سبك مخصوصی دارد که برای تفسیر موضوع از حکایتهای روزمره و عملی استفاده میکند، چون در قرآن تبحر داشت آیتها و مفهومهای آنرا در اشعار خود نیز آورده است. همین روش مورد تقلید مولوی در مثنوی قرار گرفت.

شیوه و سبك عطار در شاعران تصوفی چون مولوی، حافظ، شیخ محمود شبستری و بیدل تاثیر فراوانی داشت. مولوی وی را چنین میستاید و خود را پیرو او میداند:

هفت شهر عشق را عطار گشت ـــ ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم

من آن ملای رومی ام که از نطقم شکر ریزد ـــ ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

عطار روح بود سنائی چو چشم او ـــ ما از پی سنائی و عطار آمدیم

شیخ محمود شبستری گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید ـــ که در صد قرن چون عطار ناید

منطق الطیر حلقهٔ وصل حدیقه و مثنوی.

منطق الطیر یا گفتار مرغان مثنوی منظوم عطار در سال ۵۸۳ تالیف شده است. عطار، حدیقهٔ سنائی را پیش نظر داشته، بهمان نمونه پیشرفته است. این کتاب که بزبان مرغان نوشته شده در واقع مطالعت کامل زندگی و عقاید صوفیان را احتواء میکند و مراحل تصوف و سیر و سلوك را مینماید که درینجا آن مراحل از سه بهفت ارتقاء کرده. عطار در آغاز از حمد و نعت و شرح فضایل خلفاء راشدین و اصحاب پیغمبر و ارشاد در ضمن آن یك حکایت را با وقفه ها و تفریحات و انترکت ها و

حکایتهای ضمنی، در سراسر کتاب تعقیب میکند. در نخست صفت طیور را مینماید، بعد هدهد برای طلب سیمرغ با مرغان سخن میگوید و میگوید که سیمرغ شاه پرندگان است و ما پادشاه را بیابیم. پرندگان هر کدام بنوبت عذر میخواهند. هدهد از صفات، شکوه فرهت سیمرغ سخن میگوید. پرندگان براهنمایی هدهد برای طلب سیمرغ اتفاق میکنند و براه می افتند. در ضمن راه هر پرنده اشکالو عذری مطابق آنکه این سفر و پر از فلان آرزو و هوسش باز میدارد میگوید. پرندگان پس از پرواز مقدماتی بر سر وادیها میرسند و باید آن هفت وادی مظهر طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا را طی کنند. در ضمن وادیها نیز شاهر بارشاد و تبلیغ میپردازد و در آخر از هزاران مرغ که هر کدام در نیمه یاقسمتی از راه بر میگیرد ندیامی افتند و میمیرند، تنها سی عدد مرغ از همهٔ وادیها گذشته بوادی فقر و فنا میرسند. درینجا حوضی بنظر میرسد. اینها که از تشنگی بجان آمده اند دور این حوض نشسته منتظر سیمرغ اند، چون در آب نگه کردند دیدند آن سیمرغ خود سی مرغ بود.

چون نگه کردند آن سیمرغ زود — بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند — این ندانستند تا خود آن شدند
خویش را دیدند سیمرغ تمام — بود خود سیمرغ سی مرغ تمام
چون سوی سیمرغ کردندی نگاه — بود خود سیمرغ در آن جایگاه
ور بسوی خویش کردندی نظر — بود این سی مرغ ایشان اندگر
ور نظر در هر دو کردندی بهم — هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم
هر که آید خویشتن بیند در او — جان و تن هم جان و تن بیند در او

سپس کتاب را با منظورها و هدفهای خود در ضمن امثله تمام میکند.

روش عطار در منطق الطیر.

روش عطار ساده است، درین حکایت اصلی کتاب «در طلب سیمرغ»، هرجا پیکه ایجاب کرده، برای رفع خستگی خواننده حکایتهای کوچک آورده ارشادی نموده باز بحکایت اصلی بر میگردد. در ضمن حکایتها تصویرها و تشبیهات مجسم ارائه کرده. غالباً حکایتهای عشقی آورده است. درین حکایتها عطار خواسته است عاشق را بمعشوق برساند و آنجا پیکه عاشق بمعشوق میرسد، می میرد و از بین میرود و وانمود میکند که مرگ وسیلهٔ رسیدن عاشق بمعشوق و راه وصل است. همچنین در ضمن شرح و وصف وادیها ارشاد میکند و دست خواننده را گرفته با خود بوادیهای سلوک سیر میدهد و در همه جا دست از تبلیغ و راهبری و راهنمایی نمیگیرد. این روش سادهٔ درامانیک عطار دامنهٔ همان روش سنائی در حدیقه است با این فرق که در حدیقه حکایتها از هم جدا بودند اما درینجا با وجود حکایتهای کوچک یک فکر کلی، یک حکایت بزرگ و ضمناً دو سه حکایت نیمه بزرگ مانند حکایت شیخ صنعان و کافرشدن او از جهت معشوقهٔ مسیحی و بعد بکنه حقیقت واسلام واقعی رسیدن نیز دیده میشود. منطق الطیر حلقهٔ وصل حدیقه سنائی و مثنوی مولوی است که در مثنوی جنبهٔ داستان نگاری و پیوند فکر متکاملتر میشود. در ضمن شرح هفت وادی معرفت، هفت مرحلهٔ رسیدن بخدا را وصف میکند و برای رسیدن بحقیقت مطلق طی آن ضروری است. درباره هفت وادی که هفت ستاره، هفت رنگ، هفت روز هفته، هفت طبقهٔ یک رصدگاه را در مدنیت آلور و بابل و هفت خوان رستم را در شاهنامه بیاد میآورد، مولوی گفته:

هفت شهر عشق را عطار گشت — ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

ج. مثنوی مولوی، شاهکار عرفانی.

نردبان آسمان است این کلام
هر که زین بر میرود آید ببام
نی ببام چرخ کو اخضر بود
بل ببامی کز فلک برتر بود

۱. مولوی بزرگترین شاعر متصوف.

بزرگترین وعالیترین شاعر متصوف در تمام دوره‌ها جلال‌الدین محمد است که مولینای بلخ یا مولوی نیز نامیده میشود. مولینا جلال‌الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاءالدین محمد بن حسین الخطیبی البکری الحنفی بزرگترین شاعر متصوف افغانستان است که در سال ۶۰۴ هجری در بلخ مرکز ثقافت وفرهنگ آند ورتولد یافت. چون اکثر عمر خود را در آسیای صغیر بسر بوده بمولینای روم نیز معروفست، دوبار ازدواج کرد ودرسال ۶۷۲ در شهر قونیه وفات نموده.

پدرش محمد بن حسین بهاءالدین ولد نواسه دختری علاءالدین خوارزمشاه صوفی بزرگی ود وپیروان زیادی درطریقت داشت وازفاضلان ومشایخ عارفان بشمار می آمده از خلفای شیخ نجم الدین کبری بود. درنخست نزد خوارزمشاه مقرب بود، بعد حسد محمد خوارزمشاه تحریک شد و مخالفان تصوف نیز ازوی شکایتها کردند که موجب رنجش خوارزمشاه گشت و وی نیز مجبور بمهاجرت شد. این مسافرت مقارن ظهور فتنهٔ مغول اتفاق وفتنهٔ مغول هم در ین مهاجرت بی تاثیر نبوده است، بناء بهاءالدین درحدود ۶۱۷ بلخ موطن خود را ترک گفت، درینوقت جلال‌الدین چهارده ساله بود وبا پدرخود بهرات آمد وازآنجا به نیشاپور رفت وبدیدن فریدالدین عطار رسید، عطار جلال‌الدین را دعا کرد ومثنوی اسرارنامهٔ خود را بوی داد وبهاءالدین گفت این فرزند راگرامی بدار از ناصیهٔ او بزرگی هویداست باشدکه ازنفس گرم آتش برسوختگان عالم زند.

بهاءالدین ولد وخانواده‌اش بمکه رفتند، ازآنجا بملاطیه رفته چهار سال بماندند، سپس بآسیای صغیر متوطن شدند هفت سال در لارنده مقیم گشتند و بعد بدعوت سلطان علاءالدین کیقباد (۶۱۲-۶۳۶) دوازدهمین پادشاه سلجوقی روم بقونیه مرکز حکومت او رفتند. بهاءالدین ولد که عالم بزرگی درعلوم ظاهری وباطنی بود بتدریس علوم ونشر فضایل وارشاد پرداخت. علاءالدین نیز بوی سخت ارادت داشت.

جلال‌الدین نزد پدر تحصیلات خود را آغاز کرد. پس از وفات پدرش (۶۲۸) ازمجالس درس سید برهان‌الدین محقق ترمذی که ازشاگردان پدرش بودودر آنوقت درسلک خواص اهل‌طریقت مقامی داشت کسب‌فیض کردونه‌سال‌ازوی ارشادگرفت. آنگاه بحلب ودمشق وسایر شهرهای سوریه سفرکرد واقامت گزیدواخذ معرفت ودرک مجلس اصحاب‌طریقت‌نمود. سپس بقونیه برگشت وبتدریس مشغول شد.

روزی برحسب اتفاق با شمس‌الدین علی بن ملک دادتبریزی برخورد واین‌ملاقات درحیات وی عظیم تاثیر کرد. شمس ازمولینا پرسید که غرض ازمجاهدت ودانستن‌علوم چیست. مولینا گفت: روش‌سنت وآداب شریعت است. شمس‌الدین فرمود: این‌خود ظاهر است. مولینا گفت: ورای‌آن چیست؟ شمس گفت: علم‌آنست که تر ابمعلوم رساند وبشاهراه حقیقت کشاند، واین‌بیت حکیم سنائی برخواند:

علم کز تو ترا بنستاند　　　جهل ازآن علم به بود بسیار

مولوی از استماع این‌سخن متأثر ومتحیرگشته مرید شمس گردیدو تحت تاثیر شمس از قیل وقال مدرسه و

مجلس اهل بحث پای برون کشید و گوش بنغمهٔ نی داد و بساط سماع گسترد. شمس صوفی شوریده حالی بود که سجیهٔ متبارز، نفس گرم و جاذبهٔ بزرگ و بیان مؤثر داشت. از شهری بشهری می آمد و با اهل ریاضت و درویشان و عارفان انس و الفت مینمود. در حدود ۶۴۲ بسراغ مولوی آمد و او را شیفتهٔ خود نمود و راهبر روحانی او شد. مولوی مدتی از صحبت وی فیض برد و تعظیم و احترام بزرگی بوی می نهاد چنانچه از گفتارش هویداست. شمس باری بدمشق مسافرت کرد و برگشت و باز بارشاد پرداخت و انگیزه عشق و شوق مولوی را فراهم کرد و آتش عشق او را دامن زد.

شمس دارای وجد و حال بود و در آنحال بظواهر چندان اهمیت نمیگذاشت. بیباك بود و اسرار را فاش میگفت همان بود که مردم شوریدند و در سال ۶۵۴ هجری ویرا کشتند. از برخی غزلیات برمی آید که وی ناپدید شد و هرچند مولینا او را جستجو کرد اثری از وی نیافت.

مولوی پس از یك سلسله سرگذشتها و ریاضتها در عالم علم و عرفان بمقام بلندی رسید. سپس برسم مشایخ خلیفه ای برای خود معین کرد که نخستین آن صلاح الدین فریدون زرکوب است. مولینا توجه و علاقهٔ وافر و اعتقادی تمام بوی ابراز میداشت. پس از ده سال که وی وفات نمود (۶۵۷) حسام الدین حسن بن محمد بن حسن را بخلافت برگزید. وی یازده سال در حال زندگانی مولینا و دوازده سال پس از وفاتش جانشین وی بود. پس از وفات حسام الدین (۶۸۴) خلافت بسلطان ولد پسر مولوی رسید.

حسام الدین از پیروان بزرگ او بود و در علم تقوی و معرفت بدرجهٔ عالی رسیده بود. بتشویق و تذکر وی بود که مولوی مثنوی شاهکار ذوق و عرفان افغانستان انوشت. مولوی در قونیه خانقاهی درست کرد و پیروان پروانه وار گرد شمع درخشان عرفان وی جمع آمدند و دستگاه تصوف در قونیه نفوذ و اعتباری یافت و بنام طریقهٔ مولوی مدتها باقی بود. مولوی پس از شصت سال سوز و گداز هجر بوصل حقیقی رسید.

سلطان ولد پسر مولوی که اسمش بهاءالدین احمد است در سال ۶۲۳ هجری متولد و در سال ۷۱۲ در قونیه وفات شد و در تربت مولوی دفن گشت. وی سی سال از مشایخ بزرگ اهل طریقت بود بزبانهای دری و ترکی شعر میگفت، ذوق عارفانه و قریحت شاعرانه او شهرت بسزایی دارد. سه مثنوی از او باقیست که مشهورترین آنها ولدنامه است در شرح حالات پدر و اولیا و تفسیر مطالب و مقالات عرفانی. بنثر نیز پرداخته مطالبی دارد. وی در ادبیات ترکی مقام و تأثیر بزرگ دارد و چون پدرش از عوامل بزرگ انتشار ادبیات افغانستان و زبان دری در ترکیه بشمار میرود.

۲ مثنوی معنوی: از بزرگترین آثار ادبی جهان.

گر بریزی بحر را در کوزه ای | چند گنجد قسمت یکروزه ای

مثنوی معنوی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان و متضمن بیست و هفت هزار بیت و دارای شش دفتر است، که در حدود ۶۵۷ تا ۶۶۰ هجری نظم آن آغاز شده و قبل از مرگ مولوی تمام شده است. مثنوی معنوی نه تنها بزرگترین محصول اشعار و بهترین آیینهٔ افکار جلال الدین بلخی است بلکه کاملترین دیوان تصوف زبان دری است که در بحر رمل سروده شده: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات؛ و یکی از عالیترین شاهکارهای نبوغ و الهام بشر است. روح عمیق، حرارت و شور، زیبایی، تعلیمات بلند اخلاقی، بزرگی و شکوه سبك، رنگ آمیزی درخشان، آهنگ روحنواز آنرا از نیرومندترین کتابها ساخته است. سراسر کتاب از معنویات مملوست که آنرا اگر بر اوز یبا جلوه میدهد.

مثنوی عرفانی را سنائی اساس گذاشت و عطار در بسط عقاید صوفیانه سرود و مظهر شور و ذوق گردید، سپس مولوی آنرا بکمال رسانید:

هفت شهر عشق را عطار گشت | ما هنوز اندر خم یك کوچه ایم

مولوی پس ازینکه دفتر اول را نگاشت بنابر وفات زوجهٔ حسام الدین دو سال دیگر در نگارش مثنوی وقفه رخ داد :

مدتی این مثنوی تأخیر شد — مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان — باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود — بی بهارش غنچه ها نشگفته بود
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت — چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا و سود — سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

آغاز هر دفتر بنام حسام الدین است چنانچه از جمله :
دفتر چهارم چنین آغاز می یابد :

ای ضیاء الحق حسام الدین تویی — که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عالی تو ای مرتجی — می کشد این را خدا داند کجا
گردن این مثنوی را بسته ای — میکشی آنجا که تو دانسته ای
مثنوی را چون تو مبداء بوده ای — گر فزون گردد تواش افزوده ای

مطلع دفتر پنجم اینست :

شه حسام الدین که نور انجم است — طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد — اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کثیف — ور نبودی خلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی — غیر این منطق لبی بگشادمی

محتویات مثنوی حکایتهای مسلسل منظومی است که مولینا با ذکر آنها نتایج دینی و عرفانی وحقایق عرفانی را بزبان ساده و از راه تمثیل وحوادث روزیان میکند و باین ترتیب بسیاری از آیات قرآن کریم، اخبار و احادیث نبوی را بسبک عرفان شرح و بیان میکند. مولوی چون دیگران با نقشهٔ معین بنظم مثنوی نپرداخته تا آنرا بفصول بخش کند بلکه هرچه دلش میخواست آمیگفت، در شعر نظم و سیاق و ترتیب بکار نبرده است چون صحنهٔ طبیعت پراگنده زیبا و بی تکلف و پراز لطف است. برای آنکه راهبری و ارشادش نتیجهٔ مثبت بدهد و موضوع را ذهن نشین کند معانی را با حکایت و داستان توجیه کرده است. هر بحث و موضوع را با حکایت و داستانی آغاز میکند و همینکه دانست فکر خواننده را کاملاً متمرکز کرده است، حکمت و منظورهای عرفانی را بمیان می آورد و ببیان حقایق میپردازد، خواننده برای آنکه سلسله داستان نگسلد مجبور میشود آنرا بخواند و بختم داستان برسد؛ که این از نظر داستان نگاری و رمانهای تبلیغی ارزش عالی دارد. مولوی در مثنوی بحدیقهٔ سنائی و منطق الطیر عطار نظر داشته غالب افکار آنانرا ویا داستانهای آنانرا بیشتر پرورش داده وعمیقتر ساخته.

مثنوی چون منطق الطیر دارای یکموضوع واحد نیست. در تمام مثنوی چند بن صد تمثیل وحکایت آورده شده ومنظورهای عمدهٔ تصوفی وعرفانی خود را در آن گنجانیده است. تقسیمات آن بدفترها نیز از نظر موضوع نیست بلکه از روی مقدار است.

در دفتر اول پس از مقدمه در کلیات و تشریح فکر اساسی خودش که «عشق» است و در هر چیز جلوه گر شده و باید سر آن پنهان باشد فاش گفته نشود و در حدیث دیگران سر دلبران گفته آید، بحکایت کنیزک و عاشق شدن پادشاه بر کنیزک میپردازد و میگوید این داستان را که درحقیقت نقد حال ماست بشنوید:

در ایام قدیم پادشاهی بود متدین روزی بشکار رفت در راه کنیزکی را دید و بروی عاشق شد. با پول و مال فراوان ویرا خرید و با خود آورد. مدتی با او بعیش بسر آورد. اما کنیزک پیوسته زار و ناتوان میشد تا اینکه مریض شد و ببستر افتاد. شاه بزرگترین طبیبان کشور را حاضر کرد و وعده داد

ما ل فراوانی با یشان خواهد داد. اما طبیبان هر چند کوشیدند ثمره ای نبخشید. شاه مأیوس شد وبسوی مسجد رفت. آنجا ناله وگریه سرداد وعذرها کرد. بحر بخشایش بجوش آمد. در محراب مسجد خوابش برد بخواب دید که میگویندش شخصی که فردا می آید مشکل تو خواهد گشود. روز دیگر منتظر آمدن مرد مسافر شد چون او را دید بعزت و اکرامش پرداخت.

پس از آن وی را ببستر مریض حاضر کرد و مرض او برایش گفت. مرد مسافر گفت برای تشخیص بهتر است وی را ساعتی با مریض تنها بگذارند. همه از اطاق برآمدند. مرد مسافر از موطن مریض وخویشان وشهرها یکه دیده بود پرسید، ودرین حال نبضش را بدست داشت وبچهره وو ضع او دقیقانه مینگریست. تا اینکه سخن بشهر سمرقند رسید. نبض او شدید ترشد و چهره اش سرخ گشت و یك هیجان درو پدید آمد. مردمسافر از دوستان او در شهر سمرقند پرسید او هر یك را نام گرفت تا اینکه از محلهٔ سر پل کوی غاتفر یاد کرد نبض او بشدت زد، رنگ چهره اش دگرگون و هیجانش تیز تر شد. مریض گفت که در ین محل زرگری بود مرا خرید ومدتی با او بعیش بودم اما مرا فروخت تا باین دیار رسیدم.

چون مرد مسافر علت دردرا یافت دانست که علت آن مرض جسمانی نبود بلکه علت روانی بود که در جسم ظاهر شده بود. درعصر حاضر زیگموند فروید در تحلیل وتجزیهٔ روحی ازین نوع امراض بکثرت یاد کرده، که در روانشناسی وطب به Psychosomatic معروفست. سپس بوی سپرد تا کسی از رازش آگاه نشود، وی میکوشد حل مشکل او بکند. خلاصه موضوع را بشاه گفت واضافه کرد راه حل آنست که زرگر مذکور را باتحف وهدایای زیادا ینجا طلب کنید. کس فرستادند وزرگر را خواستند تا برای شاه زیوراتی درست کند. چون زرگر آمد مرد مسافر بشاه گفت کنیزك را بوی ببخشد، کنیزك نزد وی آمد وکم کم صحت یافت با زرگر بعیش شد. اما زرگر بتدریج زرد وزار میشد، تا توان گشت عشق کنیزك نیز کاستی گرفت. عشقها یی که از پی رنگ بود عاقبت ننگ است. شاه با شارهٔ مرد مسافر زرگر را کشت. کنیزك صحت یافت ودیگر یاد زرگر مرده نیفتاد، چه بقول مولوی عشق مردگان پاینده نیست وباید شخص زنده ای را گزید که هرگز محو نگردد. البته کشتن زرگر از ترس ویا بنا برحرص ویا شهوت و . . . . . نبود بلکه بوحی الهی صورت گرفته بود. این نیك بد نما بهر امتحان نیك وبد بود. بشر بحقیقت کار کمتر پی میبرد واز روی ظواهر وقیاس قضاوت میکند چنانچه گویند بقالی طوطی زیبا داشت که باسوداگران نکته ها میگفت. روزی طوطی شیشه های روغن با دام ریخت، بقال بقهر شدو بسرش کوفت موهایش بریخت واز گفتار فروماند. دکاندار افسوس میخورد. پس از دو سه روزی رویش شوریده حالی که موی بسر نداشت در دکان آمد، طوطی که اورا بدید گفت تو نیز مگر شیشهٔ روغن با دام ریخته ای؟ مردم را از قیاس او خنده آمد که درویش صاحب دلق را مانند خود پنداشته بود ونباید کار پاکان را از خود قیاس کنیم گرچه در نبشتن شیر وشیر یکی است . . .

مولوی در طی این داستان که یکی از چندین صدداستان مثنویست، چند بار سلسلهٔ داستان را گسیخته مطالب فلسفی ومفاهیم عرفانی خود را ارشاد وراهبری میکند وپند واندرز میدهد وباز داستان خود را از سرمیگیرد.

حکایت مثنوی را نظامی عروضی در مقالت چهارم چهار مقاله آورده با تفصیل بیشتر این نوع معالجه را با بوعلی سینا نسبت میدهد وشاه را قابوس گوید. همچنین نظامی گنجوی در اسکندرنامه از عشق ارشمیدس بکنیزك چینی یاد میکند. این داستان با برخی از حکایتهای عطار در منطق الطیر وبا روح کلی منطق الطیر ارتباط عمیق دارد، بعد جامی این داستان را بصورت

دیگری در سلامان و ابسال پرورده است. نکات عمده و مفاهیمی که در این داستان مضمر است و از آن بسنخ فکری مولوی میتوان پی برد اینها ست :

(۱) دیدن عجز بشر و قدرت خداوند و عدم اعتماد بر اسباب ظاهری. (۲) چگونگی خیال و تاثیر آن در زندگی مادی و معنوی انسان. (۳) لزوم رعایت ادب در حضور مرد کامل. (۴) چگونگی عشق و اینکه حال در قال نمی گنجد و عشق در بیان نمی آید. (۵) ظهور حقیقت و بینیازی او از دلیل و برهان عقلی. (۶) رمز قصه سرایی و داستان پردازی مولوی. (۷) اشارت باینکه طبیب در معالجت بمطالعه علامتهای ظاهری نباید اکتفا کند بلکه در احوال نهایی نیز باید کنجکاوی نماید. (۸) لزوم تدبیر و اندیشه در کار و انتقاد از اعمال جاهلانه. (۹) فایده کتمان سر. (۱۰) فریفته شدن آدمی بظواهر امور. (۱۱) پایداری عشق حقیقی و ناپایداری عشق مجازی. (۱۲) ضروری بودن پاداش و کیفر. (۱۳) بیان اینکه هر چه مرد کامل میکند صواب و مطابق حکمتست. (۱۴) غلط بودن قیاس بنفس و سنجش بی بنیاد. (۱۵) ذکر این مطلب که دل پاك میزان حق و باطلست. (۱۶) بینیازی انسان از مجاهدت و ریاضت پس از وصول او بدرجات کمال. (۱۷) بیان اینکه انسان تسلیم هرکس نباید بشود و انتقاد از مرشدان ساسوس.

سبك مثنوی مولوی از حیث رسایی مقصود و انسجام موضوع و لطافت معنی و دقت فکر، صفا و متانت و پختگی اندیشهٔ عرفانی بسیار عالیست. مولوی معانی را با اندیشهٔ باریك مربوط ساخته در ترکیب الفاظ هم نیرومند است. توجه مولوی بیشتر بمعانی بوده و بلفظ کمتر متوجه شده است. و اینکه مولوی این وزن را انتخاب کرده منظورش آن بود تا مقصود را آسانتر و بسهولت اظهار بدارد، جذبه و شور و ذوق بحدی بود که مولوی نمیتوانست در زندان الفاظ و عروض و قافیه محبوس بماند :

قافیه اندیشم و دلدار من   گویدم مندیش جز دیدار من
حرف و صوت و گفت را برهم زنم   تا که بی این هر سه با تو دم زنم

بنا بر این مولوی در شعر خود نمیخواسته هنرنمایی بکند بلکه منظورش تلقین و ارشاد بود. برای همه و بزبان همه سخن گفته، معانی و مفاهیم عالی و مجرد عرفانی و فلسفی دارد و هم حکایت و تمثیل..

۳ . فلسفهٔ مولوی .

آب دریا را اگر نتوان کشید   هم بقدر تشنگی باید چشید

مولوی فلسفهٔ عمیقی دارد چون با اخوان الصفاء ارتباط داشت با فلسفهٔ نو افلاطونی مکتب اسکندریه از نزدیك آشنا بود و در سراسر آثار خود همان روحیه و عرفان را با تصوف اسلامی آمیخته اظهار میدارد. بنظر وی حقیقت جهان یکی است و آن حقیقت مطلق و زیبایی مطلق و خیر مطلق است که بر هرچیز درینعالم می تابد و همه جلوه گاه اوست. روح بشر نیز پرتوی از آن نور کلی است که از اصل جدا شده شوق و آرزوی وصال او را در تب و تاب دارد و امیدوار است چون سایه باصل باز گردد. در حال در زندان بدن زندانی است و آرزوی پرواز بسوی اصل آنرا برسیدن و حصول کمالات معنوی تشویق میکند. این تب و تاب ناله های هجران است و این آرزو، پرداختن بعرفان و مقامات معنوی است. موضوع شعر وی عشق روحست بمبداء خود یعنی ذات خداوند و طریق بازگشت بوی. که در مقدمهٔ دفتر اول شرح شکایات نی است که کنایت از روح میباشد و از اصل خود یعنی خداوند جدا شده است:

بشنو از نی چون حکایت میکند   وز جداییها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند   وز نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق   تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش   باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم   جفت بدحالان و خوشحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من   وز درون من نجست اسرار من
آتش است این بانگ نای و نیست باد   هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقست کاندر نی فتاد   جوشش عشقست کاندر می فتاد

مولوی سرزندگانی را در ارتقا و پیشرفت داند. بر بطلان عقیدهٔ جبریان سخن گوید، با دست و پا و اعضاء بکار باید پرداخت و از کار و تشبث نباید فارغ نشست. عقل و خرد و اعضاء و استعداد خود را باید بکار انداخت :

پایه پایه رفت باید سوی بام   هست جبری بودن اینجا طمع خام
پای داری چون کنی خود را تو لنگ   دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
خواجه چون بیلی بدست بنده داد   بی زبان معلوم شد او را مراد
دست همچون بیل اشارتهای اوست   آخر اندیشی عبارتهای اوست

نباید بظواهر و صورت فریفته شد و معنی حقیقت را از دست داد و بزرگی بشر در معنویات، اندیشه و خرد و استعداد و کار اوست. صورت فقط محل ظهور معنی است و اندیشه و تفکر مهمتر و اصل سخن و گفتار است و لفظ حجاب آن است :

قطرهٔ دل را یکی گوهر فتاد   کان بدریا و گردونها نداد
چند صورت آخر ای صورت پرست   جان بی معنیت از صورت نرست
خواجه چون بیلی بدست بنده داد   بی زبان معلوم او شد را مراد
نقش بر دیوار مثل آدم است   بنگر از صورت چه چیز او کم است
جان کم است آن صورت با تاب را   رو بجو آن گوهر نایاب را
صورت از معنی چو شیر از بیشه دان   یا چو آواز و سخن زاندیشه دان

معرفت و علم نزد مولوی ارزش بزرگی دارد و روح همه عالم است و علم و معرفت است که بشر بر جهان فرمانفرما ساخته :

خاتم ملک سلیمانست علم   جمله عالم صورت و جانست علم
آدمی را زین هنر بیچاره گشت   خلق دریا و خلق کوه و دشت
زو پلنگ و شیر ترسان همچو موش   زو نهنگ بحر در صفرا و جوش

دوبی و دوگانگی و تخالف همه در عالم حس است اما قتضای جهان معنی یکرنگی است و در آن موسی و فرعون آشتی دارند و خار و گل یکی است و حقیقت یگانگی اجزاء جهان است، ادیان و مذاهب در حقیقت دارای یک وحدت اند.

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد   موسیی با موسیی در جنگ شد
هر نبی و هر ولی را مسلکی است   لیک با حق میبرد جمله یکی است

اساس همهٔ علوم تواضع است و در گرداب زندگانی محو باید شد.

فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف   در کم آمد یابی ای یار شگرف

بین علوم کشفی و استدلالی تفاوتی است، آنکه بعلوم استدلالی میپردازد پس از زحمت و کتاب و تدریس راه دراز و صعب طی میکند و بجایی میرسد. اما اهل کشف که فقط بتصفیهٔ باطن و پاکی دل مشغول میشوند با دل پاك همهٔ آنچه را اهل استدلال با زحمتها گرد آورده اند می بینند و رهٔ صد ساله را یکشبه میروند :

علم چون بر دل زند یاری شود — علم چون بر تن زند باری شود
هین مکش بهر هوا این بار علم — تا شوی راکب تو بر رهوار علم
رومیان آن صوفیانند ای پدر — بی ز تکرار و کتاب و بی هنر
آن صفای آینه وصف دل است — صورت بی منتها را قابل است
پای استدلالیان چوبین بود — پای چوبین سخت بی تمکین بود
گر باستدلال کار دین بودی — فخر رازی راز دار دین بودی

با ریاضت و جهاد نفس نباید دست از زندگی عادی و وظایف بشری کشید و با توکل نباید بیکار نشست تا زندگانی تعطیل نشود :

گفت پیغمبر بآواز بلند — با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو — از توکل در سبب کاهل مشو
گر توکل میکنی در کار کن — کشت کن پس تکیه بر جبار کن

درویشی، فقر و ناداری و دریوزگی نیست بلکه رستن از غرور و خودپرستی است و از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است. در غیر آن دنیا وسیله است. و باید از راه مشروع آنرا بدست آورد درویشی در استغنا و بی اعتنایی است نه در احتیاج و ناداری :

چیست دنیا از خدا غافل بودن — نی قماش و نقره و فرزند و زن
آب در کشتی هلاك کشتی است — آب اندر زیر کشتی پشتی است

گاهی میشود که دو نفر با عقاید و افکار مخالف هم بیک زبان سخن میگویند و گاه هم دو نفر با عین عقاید و افکار، زبانشان مختلف است اینست که همدلی و همفکری بمراتب بهتر از همزبانی است. دل و صمیمیت راه وحدت است. و میتواند اقوام را از بیگانگی بیگانگی در آرد زبان و نه ظاهر، اتحاد و توافق در دل و فکر است نه در زبان واحد : زیست باهمی و موافقت بین المللی. اینست،

ای بسا هندو و ترك همزبان — ای بسا دو ترك چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است — همدلی از همزبانی بهتر است

مولوی که متمایل باهل اشراق و عقاید افلاطونیست، بمشائیان و طرفداران ارسطو کمتر وقعی میگذارد تا قیاس عقل بنور عرفان منور نگردد خرد از رسیدن بحقایق باز ماند، تشبیه پای اهل مشاء را بوضاحت میرساند :

پای استدلالیان چوبین بود — پای چوبین سخت بی تمکین بود

سر عرفان و راز ایمان مولینا در دیوان شمس تبریزی نیز بشکل غزلهای شور انگیز ظهور میکند آنجا نیز از سنائی و عطار یاد میکند :

اگر عطار عاشق بود سنائی شاه و فائق بود — نه آنم من نه اینم من که گم کردم سر و پا را

در آشفتگی و جوششهای پیاپی عشق پناهگاه بزرگ عارف و کعبهٔ دل یگانه راه بکوی وصال دوست است:

طواف کعبهٔ دل کن اگر دلی داری — دلست کعبهٔ معنی تو مگر چه پنداری
طواف کعبهٔ صورت حقت از آن فرمود — که تا بواسطهٔ آن دلی بدست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی — قبول حق نشود گر دلی بیازاری
هزار بدره زر گر بری بحضرت حق — حقت بگوید دل آر گر بما آری
زعرش وکرسی ولوح فزون باشد — دل خراب که او را بهیچ نشماری

آنانیکه پی خدا میگردند حقیقت را گذاشته پی مجاز میروند وچون حضور دل نیست یافتن یار محالست و مانند سی مرغ عطار است که در طلب سیمرغ بودند چون رسیدند دیدند سی مرغ سیمرغ است مگر تا آینهٔ دل پاک نشود چیزی نه بینی:

آنها که طلبکار خدا یید خدا یید — بیرون زشما نیست شما یید شما یید
چیزیکه نکردید گم از بهر چه جویید — کس غیر شما نیست کجا یید کجا یید
در خانه نشینید نگردید بهر کوی — زیرا که شما خانه و هم خانه خدا یید
معشوق تو همسایهٔ دیوار بدیوار — در بادیه سرگشته شما چه هوا یید
گر صورت بیصورت معشوق ببینید — هم خواجه و هم بنده و هم قبله شمایید
گر قصد شما دیدن آن کعبهٔ جانست — اول رخ آیینه بصیقل بزدایید

هدف عمده آنست که بوحدت و باطن نظر انداخت و از ظاهر و تظاهر و ریا اعراض کرد، حقیقت را دید نه مجاز را، باطن و واقع را ارزش داد نه ظاهر و قشر را، از نمایش بیرون بگشایش درون باید گرایید و دیده بنور حقیقت و اشراق دوخت، مغز را باید گزید نه پوست را:

دنیهٔ دون نزد دانا جیفه است — جیفه را پیش سگان انداختیم
ما ز قرآن برگزیده مغز را — پوست را پیش سگان انداختیم

٤. مولوی بنیادگذار سبک عراقی در دیوان شمس.

پس از مثنوی تالیف بزرگ مولوی مجموعهٔ غزلیات او ست که بنام مرشد روحانی اش به «دیوان شمس» موسوم شده، عدهٔ این غزلیات را سی هزار شمرده اند؛ گرچه مملو از احساسات عواطف و شور است و متانت و شکوه بیمانندی دارد اما کمتر مطالعه میشود. دیوان شمس مولوی مورد نظر سعدی بود که وی غزلیات شیرین و آبدار خود را از ین منبع فیض الهام گرفته نگاشته است. حافظ نیز غزلیات جاودان خود را بپیروی از همین اثر نوشته است. مولوی در دیوان شمس بزرگترین نمونهٔ غزل عرفانی است که بدینوسیله اساس و تهداب سبک عراقی را گذاشته است.

از سایر آثار مولوی کتاب «فیه مافیه» است محتوی گفته های مولوی خطاب بمعین الدین پروانه که سراسر مطالب آن عرفانی و تصوفی است، مقداری از مراسلات و مقالات مولوی نیز باقیست.

تاثیر مولوی در افکار و اذهان پیروان و مقلدان او بیشمار است. نفوذ معنوی و ادبی مولینا نه تنها در افغانستان وطن اصلی او بیکران است که حلقه ها و محافل مثنوی خوانی بین اهل ذوق و حال ترتیب میشود و ابیات مثنوی با آواز مخصوص خوانده میشود بلکه در هند، ماوراء النهر، فارس و آسیای صغیر نیز بحد اعلی است و شهرتش باروپا نیز رسیده، مثنوی بزبانهای مختلف ترجمه شده در شرح مثنوی تفسیر های زیادی بزبانهای دری، عربی، ترکی و هندی تحریر شده است.

پروفیسور نکلسن و دکتور آربری از شرقشناسان بزرگ انگلیس اند که بتصوف و ادبیات عرفانی پرداخته اند و نه تنها مثنوی و دیوان شمس را بچاپ رسانیده اند بلکه آنرا بانگلیسی ترجمه کرده و حواشی و تعلیق نموده باینوسیله ادبیات عالی عرفانی ما را در حلقه های علمی معرفی کرده اند.

مینویسند که سقراط کسیست که فلسفه را از آسمان بزمین آورد و میگویند اگر این درست باشد بر تراندرسل کسیست آنرا در زمین مهار کرد. اما مولوی یگانه شخصیتیست که عشق را بآسمانها صعود داد و رشتهٔ زرینی از عشق با ذت جسم خاک با فلاک شد و بوسیلهٔ این نردبان خاکیان بالا رفته دریچه های آسمان را بر روی

خود باز دید ند. وی آتش عشق را درکانون عالم شعله ور ساخت وبا آن عشق ملکوتی که از ورای این عالم خاکی نور میگرفت در سینه ها آتش زد. روح مولوی آن روح پرشوری که مانند پیک خجسته ای با عالم غیب در تماس بود سرچشمهٔ الهامست، الهام عشق و حقیقت. مولوی مهتابیست که از آفتاب شمس از آن نور مطلق از انوار حق روشنی گرفت و شب در بشریت اشعه افگن شد.

مولوی شاعر نیست و مثنوی او مجموعهٔ اشعار نه مولوی برتر و فوقتر از شاعر است. وی هاتفی است زماورای طبیعت، از عالم مثل. مثنوی معنوی او الهاماتیست که از عالم ماورای طبیعت گرفته شده بجهان بشریت پیشکش شده. وی از آنجا ملهم شده الهامات حقیقی عشق گرفته آنرا بقالب شعر در آورده.

موضوع این کتاب یا شیر ازهٔ الهامات پس پرده که پایانتر از گفتار خدا و برتر از گفتار انسانست، عشق و حست بمبداء خود و بمبداء وجود و بدینوسیله بشر را بآن سر منزل حقایق رهنمونی میکند و انسان را شیفته و والهٔ زیبایی مطلق ساخته و بعودت بدان حقیقت مطلق تشویق میکند آنجا مقر و بازگشتی برای ارواح قرار میدهد. از انرژی اتوم یك خشك فلزی گداخته میشود اما روح مثنوی ارواح را میگداز دو سخن او جهان را آتش میزند. مولوی بحراست و بحر در کوزه نگنجد جز قسمت یکروزه و اگر نتوان آب دریا را نوشید بقدر تشنگی که باید چشید.

مولوی (مولینا جلال الدین بلخی) از آن سخنور انیست که چه در مثنوی خود یا کاملتر ین دیوان عرفانی وچه در غزلیات شمس افکار نوافلاطونیان بخصوص فلوطین را ترجمانی کرده. وی اساس غزل عرفانی را گذاشت. دیوان مولوی که بدیوان شمس موسومست کمتر مطالعه میشود در حالیکه از احساسات عواطف و شور مملو بوده متانت و عظمتی دارد که در نوع خود یکتا است. دکتور نیکلسن انگلیسی این اثر را بانگلیسی ترجمه کرده تعلیقاتی بدان افزوده. غزلیات عرفانی که آغاز آنرا سنائی و عطار در دیوان خود کرده بودند با مولوی در دیوان شمس اساس یافت. و بنیاد سبك عراق با ینصورت گذاشته شد که غزلیات شمس ستون اساسی آنست. سپس سعدی آنرا قوام بخشید و بپایهٔ عالیتری رسانید و حافظ شیرین سخن غزل عرفانی را کامل کرد و حضرت بیدل با وج اعلی رسانید. در سبك عراق موضوع مهم «عشق» است که فلسفهٔ نوافلاطونی لازمهٔ سرودن شعر عرفانی گشت و زبان مخصوصی برای شعر پدید آمد: این مسألهٔ مشکل میسازد قضاوت کرد حافظ با برخی دیگر از شاعران که این اصطلاحات را در شعر بدان لطافت بکار برده اند و غزل عرفانی را رونق بخشیده اند آیا صوفی بوده پیرو کدام طریقهٔ صوفیانه بوده اند یا برای آنکه بزبان مخصوصی سخن زده با شند اصطلاحات صوفیه را بکار برده اند. بکار بردن این اصطلاحات آن شاعران از مقصود اصلی نیز دور نمیکرد، زیر برخی بحقیقت و رخی بمجاز دارند. اینجا ست که اصلاحات ساقی، دیر مغان، مغ میکده، صوفی، قدح، می سالوس، زرق، خمخانه، اهل نظر، قبله و ... را مولوی یکنیم صد سال پیش از حافظ در دیوان شمس خود بوفرت استعمال کرده که بعد حافظ آن اصطلاحات را بکار برده است. البته با ین اساس سبك عراق که میگویند، سعدی و حافظ از مؤسسان آن بودند بسیار قبل از آن با مولوی طلوع کرده بود و بنیاد گذار واقعی آن مولوی است که اگر بنا باشد سبکها را باساس شهرها و موطن شاعران نام گذاشت آنرا سبك بلخی گفت.

د- تکامل نثر تصوفی:

کشف المحجوب، اسرار التوحید، تذکرة الاولیاء

همینکه تصوف در قرن چهارم بخراسان (افغانستان) آنوقت راه یافت پس از زمانی در قرن پنجم و ششم هجری نظم و نثر ما را لطافت و طراوت خاصی بخشید و رایحه ای بود که در پیکر ادبیات ما دمید. طوریکه دیدیم در نظم این مطلب موجب بوجود آمدن جنبش خاصی چون تکامل مثنوی های عرفانی و سپس پدید آمدن غزل عرفانی گشت که مطالعه میشود. اما نثر ما هم ازین پیرایه محروم نماند و در قرن پنجم و ششم ستارگان پیشقدم آن ظاهر شد: علی هجویری در کشف المحجوب آنرا پی ریزی کرد؛ اسرار التوحید آنرا نشو و نمو داد و مشخص نمود؛ و تذکرة الاولیای عطار ارتقای مزید بخشید؛ که باین ترتیب نثر دری کار ابرای نگارش مطالب مختلف ذوق و حال و عرفان و ادای موضوعات مربوط بزندگانی باطنی و مادی آماده و روان گردانید که در آینده زبان مؤثری برای افادت و اظهار اندیشه های عشقی، معنوی و حسی پدید آمد. از طرفی هم روح اعتقادی از جهات زشت زندگانی مادی و باطنی موازی با تاریخ نگاری پیش رفت.

این نثر معمولاً ساده و روان و عاری از تکلف و عبارت پردازی و در عین حال نثر پخته و آزموده و بدیع و فصیح است. ایراد شواهد بعربی گاهی دیده میشود. از حیث معنی و سبک بین کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء شباهت تامی موجود است با این تفریق که اسرار التوحید همه در شرح احوال شیخ ابوسعید است، در حالیکه تذکرة الاولیاء عطار در شرح احوال نود و شش نفر از صوفیان بزرگ میباشد. از حیث عبارت اسرار التوحید برتر از هر دو ی دیگر بهترین اثر نثر و نمونهٔ کلام فصیح نثر ساده بشمار می آید.

کشف المحجوب:

کشف المحجوب علی هجویری غزنوی در اواسط قرن پنجم تالیف شد و نخستین کتاب مشهوری است که بزبان دری فصیح در شرح حالات و عقاید و مقالتهای مشایخ صوفیه نوشته شده است. مؤلف آن ابوالحسن غزنوی است از اهل غزنه که او را جلابی هجویری گویند که دو محلی از غزنه است. این کتاب نمونهٔ نثر قرن پنج و متضمن اقوال و حکم اخلاقی و عرفانی نغز است. بعلاوه اشعار و جمله های کوتاه عربی غالباً در تعریف تصوف دارد.

کشف المحجوب در رشتهٔ خود اثر بکری است که خود مأخذ ساير کتابهایی درین رشته میباشد، چه مؤلف برای تایید عقاید و صدق گفتار خود روایتهای زبانی عارفان قبل از خود و یا معاصر خود را بیان کرده است و بیشتر مطالب از اقوال و سرگذشتها و تجربتها اتخاذ شده. یگانه اثری در تصوف که هجویری بدان نظر داشته است «اللمع» تالیف ابونصر سراج نیشاپوری (۳۷۷ هجری) است بزبان عربی که در تصوف نگاشته است و از آن استفادت کرده است.

اسرار التوحید:

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، از آثار نثر تصوفی است که در حدود ۵۶۰ یا ۵۷٤ بزبان دری شیرین تالیف شده در شرح احوال و کرامات و اقوال شیخ ابوسعید ابی الخیر است که در ضمن حکایتها، اخبار و اشعار عرفانی نیز ثبت شده، نامها و احوال غالب فاضلان و مشایخ نیز آمده. مؤلف وی محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی الخیر از احفاد شیخ است که بنام فرمانروای غور افغانستان: غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام بن حسین بن سام تالیف شده.

موضوع اصلی کتاب شرح حال ابو سعید ابی الخیر مشتمل بر سه باب است: باب اول در ابتدا از زندگانی شیخ ابوسعید مشتمل بر بعض حالات وی در کودکی و جوانی و چگونگی تحصیلات و ریاضات وی تا چهل سالگی. باب دوم در وسط زندگانی شیخ یعنی از زمان شروع بارشاد و دستگیری خلق تا هنگام وفات و این

باب دارای سه فصل است: فصل اول حکایتهای کرامتهای شیخ که در آن شیخ بر فکر و اراده دیگران تصرف میکند. فصل دوم حکایاتی از شیخ متضمن تحقیقات عارفانه و پندهای حکیمانه و سخنانی از مشایخ دیگر. فصل سوم در سخنان‌عارفانه و اشارات‌صوفیانه و اشعاریکه برزبان وی آمده. باب سوم در انتهای حالت شیخ در سه فصل (۱) وصیتهای شیخ در هنگام وفات. (۲) در چگونگی وفات. (۳) در کرامات وی پس از وفات او.

نثر اسرار التوحیدساده و روان وخالی از هر نوع تکلف قطعی است. جمله ها ساده وآسان وخالی از حشووزواید است. در ادای معانی جانب ایجازرا مراعات کرده. در حکایت نویسی جزئیات هر واقعه و حالت را تشریح و منظره رابصورت دقیق وصف کرده ست. از نظرساده‌نویسی نثرساده امروزی بسیار نزدیك و عالیترین نمونهٔ آن میتواند شد.

نمونه: آورده‌اند که‌یك روز شیخ‌ما قدس الله روحه در نیشاپور بمحله ای فرو میشد و جمع متصوفه پیش زصد و پنجاه کس با او بهم. ناگاه زنی پارهٔ خاکستر از بام بیند اخت نادانسته که کسی میگذرد. ازآن خاکستر بعضی برجامهٔ شیخ‌رسید. شیخ فارغ بود وهیچ متاثر نگشت. جمع در اضطراب آمدند و گفتند این سرای با زکنیم وخواستند تا حرکتی کنند. شیخ ما گفت آرام‌گیرید که کسی که مستوجب آتش بودبخاکستر بااو قناعت کنندبسیار شکر واجب‌باشد. جمله جمع‌را وقت‌خوش‌شد و بسیار بگریستند و نعره هازدند.

تذکرة الاولیا:

تذکرة الاولیای شیخ‌فرید الدین‌عطار که‌درا وایل‌قرن‌هفتم‌تالیف‌شده، چون کشف‌المحجوب‌در تعریف مقامات و غرایب صفات وگفته های بزرگان صوفیه و عبادت وعادتهای شان است. دارای پندها واندرزها و حکایتهای دلپسند واخبار است بعبارت مؤثر و بسیط. تذکرة الاولیای شیخ دارای نود وشش باب است ودر هر باب در حالات یکی از صوفیان بزرگ بحث کرده است. که باب اول مختص بذکر امام جعفرصادق است واز صوفیان مشهوریکه آنجا ذکر شان رفته اویس قرنی، حسن بصری، رابعه، بایزید، ذوالنون، شفیق، ابو حنیفهٔ کوفی، احمد خضرویه، جنید، منصور حلاج، ابوالحسن‌خرقانی، شبلی وحصیری اند در هر باب نخست‌هریك از صوفیان‌را معرفی کند وصفایشان نماید بعد از حالات ایشان گوید وآغاز هر حالت باا ین‌جمله‌کند: «نقلست که ...» و در ضمن‌جمله‌های عربی آورد. سبك نگارش وی از همان‌سنخ‌اسرار التوحید است. اما بروانی، رشاقت، شیرینی و وگیرندگی عبارت‌وفکر اسرار التوحید نمیرسد.

نمونه: نقلست که گبری راگفتند که مسلمان شوگفت اگر مسلمانی‌اینست‌که‌بایزیدمیکند من طاقت ندارم ونمیتوانم کرد واگراینست که‌شما میکنید بدین هیچ اعتبار ندارم.

نقلست که(ابو حنیفه) توانگری را تواضع کرده از بهر مال او. گفت کفارت‌او راهزار ختم کردم، و گفتندگاه بودی که چهل بار ختم قرآن کردی تا مسألهٔ ای که او را مشکل بودی کشف شدی.

نقلست که گفته یکروزدلم گم شد بودالهی دلم باز ده ندایی شنید که یا جنید ما دل توبدان ربوده‌ایم تا با ما بمانی باز میخواهی تا بغیر ما التفات نمایی.

نقلست که (منصور حلاج) در شبانروزی‌در بندهزار رکعت‌نماز کردی گفتند میگویی‌من‌حقم این‌نماز کرا میکنی گفت ما دانیم قدر ما.

هـ. ادب اخلاقی دورمغول ٦٢٨ ـ ٧٧١ هـ

١. دور مغول:

استیلای مغول در اوایل قرن هفت (٦١٦ هـ) بوسیلهٔ چنگیز در آسیای میانه صورت گرفت، خلافت عباسی را در ٦٥٦ واژگون کردند. اشتباهات سیاسی سلطان محمد خوارزمشاه راه این سیل کوه پیکر را در آسیا حتی اروپا باز کرد و این یکی از مصیبتهای بزرگ تاریخ بود: تخریب، قتل عام، کشتار، سوختن... باعث شد تا فرهنگ و مدنیت و افکار و ادبیات از بین برود. عالمان بقتل رسیدند، کتابخانه ها و مدارس نابود شدند، برخی از عالمان بکشورهای دوردست فرار کردند.

اما پس از یکدور وحشت سلاطین مغول باسلام گرویدند و در محیط مدنی ما با علم و دانش شعر، و ادب، فرهنگ و دربار و... آمیزش یافتند، با عالمان الفت گرفتند، با کتاب و درس و مدرسه در تماس آمده خو گرفتند. بتاریخ و تاریخنویسی توجه کردند چنانچه علاءالدین عطاءملک جوینی هروی، مولینا جلال الدین بلخی و خواجه نصیرالدین طوسی معاصر اولاد مغول بودند و از جمله خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و برادرش عطاءملک جوینی، وزارت یافتند. و همدرین دور بوسیله فرار برخی از اهل فضل و علم بکشورهای دوردست زبان و ادبیات دری و تهذیب و فرهنگ خراسانی در پهنای هند و آسیا و غرب ایران منتشر شد که بهترین نمایندگان آن یکی مولینا جلال الدین بلخی و دیگر امیر خسرو بلخی معروف بدهلوی میباشد. الفاظی و استعارتها و کلمات مزید عربی در ادبیات تمارا ه یافت، و یکتعداد لغات ترکی و مغولی داخل زبان ما شد از قبیل یغما، چپاول، ایلچی، قراول، کوچ، خان (قاآن) خانم، خاتون، بیگ، بیگم.

همچنین ظلم، جور و بیداد و تجاوز موجب شد تا نویسندگان، شاعران و اهل دانش و ذوق از عالم بیرونی بیشتر بعالم باطنی بگرایند و بروی آتش آشوب ظاهر خود آب سکون و صفای باطنی بریزند و آنرا فرونشانند، باین ترتیب شعر عرفانی کمال یافت و بهترین و لطیفترین معانی تصوف را بقالب شعر در آوردند. و گویندگان و نویسندگان نامی سر برآوردند که مولوی، سعدی، جامی و حافظ و امیر خسرو و خانواده جوینی را بحیث نمونه میتوان ذکر کرد. شعر تصوفی ایندوره را ای حرارت و عاطفت است چه حملهٔ مغول اسرار زندگانی را بیشتر عمیق ساخت و سبب شد تا مردم تصوف را یک راه و رسم زندگانی بسازند. در نتیجه اشعار تصوفی بوجود آمد که در واقع تقلید سنائی عطار و مولوی و پیرو اشعار تعلیمی و مثنویها بود. این شاعران جهات زشت زندگانی را نگریسته با آن مبارزت میکردند و این خود مانع شد تا جنبه های نیک حیات را ببینند.

٢. آثار تصوفی وغزل عرفانی: روح انتقادی.

سلاطین مغول همینکه باسلام گرویدند و با اهل علم و فضل مانوس شدند مشوقان فضل و ادب شدند و شاعران را مینواختند. درینگاه بنا بر تحول حیات اجتماعی و سیاسی یک تحول عمیق و مداوم در ادبیات ما رخ داد: روح انتقادی بجای روحیهٔ تخیل نشست و این خاصیت ادبیات وسیع این عصر گشت. روح انتقادی بیشتر تحلیلی است تا ترکیبی بیشتر عقل را تحریک میکند تا تخیل را مگرگاهی با مور جزئی و سطحی مشغول شده مطالب عمده را فراموش میکند. بنابر این زندگی مکتب انتقادی فکر نثر نویسی مهمتر بنظر آمد و بدان پرداختند. شعرا ایندوره هم دلچسپ است مگر رویهمرفته تقلید دور قدیمان است، درحالیکه در نثر از نظر رسایی عقل و بصیرت انتقادی یک ابتکار دیده میشود.

انتشار تعلیمات صوفیه درین هنگام قابل توجه است چه تصوف بزرگترین نیروی زندگانی بشمار می آید. آثار شاعران بزرگ مانند ناصر خسرو، سنائی، عطار، سهروردی و مولوی عامهٔ مردم را با اساسات تصوف آشنا کرد. و امید اندیشه های ملکوتی در زندگانی روزمره داخل شد.

در آغاز قرن شش هجری که ارزشهای اخلاقی پایان شده بود و جمعیت رو بفساد میرفت، هماناحملهٔ مغول صورت گرفت و مرگ، خرابی، قتل، حریق . . . در همه جاپدید آمد و چون خویشتن را از آرزوهای این جهان محروم یافتند در تصوف فرار کردند و پناهگاهی یافتند، بنا برین است که در این دور بیشتر آثار تصوفی در ادبیات ما دیده میشود.

خاصیت دیگر این دوره که کمتر از نخستین نیست تاثیر تصوف بر زندگانی ملی است. سالها سپری شد تا اینکه مغولها در کشور مفتوح متوطن و بتدریج بمدنیت و طنی و محلی آشنا شدند. باسلام گرویدند و زیر تأثیر دین وادبیات، احساسات وحشی شان رام شد و بجای ظلم و بیداد امنیت، دادگستری و فضل خواهی جلوه‌گر شد و تصوف از رونق خود کاست و مردم باز بزندگانی ظاهری و دنیایی علاقمند شدند و بخوشیهای دنیایی روآوردند و تجربتهای مخوف گذشته فراموش شد. اما عبارتهای تصوفی و کلمات مخصوص عشق الهی را برای اشعار بزمی، عشق بشری، می و . . . بکار بردند و نوع شعر غزل را که ملایم این روحیه بود تکامل بخشیدند. بناءً غزلیات این دوره گاهی دارای دو معنی و تفسیر متضاد اند. تصوف یك زبان بسیار موثر و آماده برای بیان افکار و اندیشه های عاطفتی بجاگذاشت. همان دوره که بنا برین عوامل در دور مغول ادبیات ما بچند جهت سیر کرد:

(۱) نثر: در هر رشتهٔ فکر و علوم از قبیل تاریخ و . . .

(۲) شعر تصوفی بصورت عام.

(۳) غزل: از تجربتهای عمیق معنوی از جهات روحی و زیبایی.

۳ . تاثیرات سنائی بر سعدی و گلستان او

حضرت سنائی که با حدیقهٔ خود در قرن ۶ بنیاد مثنوی سرایی عرفانی را گذاشت با دیوان قصاید و غزلیات خود پایه های نخستین غزل عرفانی را نیز در ادبیات افغانستان بجا ماند. سنائی غزنوی در یکی از غزلهای خود میگوید:

خورشید تویی و ذره مایيم / بیروی تو در کجا نمایيم
تاکی بنقاب و پرده یکره / از کوی برای تا برایيم
چون تو صنم و چو ماشمن نیست / شهری و گلی تویی و مایيم
آخر نه ز گلبن تو خاریم / آخر نه ز باغ تو گیاییم
گرد ستهٔ گل نیاید از ما / هم هیزم دیك را بشایيم
یادی داریم در سرا یرك / در پیش سگ تو خاکپایيم
آب رخ ما مبر ازیراك / با خاك در تو آشنایيم
یك روز نپرسی از ظریفی / کاحر تو کجا و ما کجا یيم
زآمد شد ما مکن گرانی / پندار که در هوا هبائیم
با سینهٔ چاك همچو گندم / گرد تو روان چو آسیایيم
تو بر سر کار خویش میباش / تا ما هله خود هدی در آییم
کز عشق تو ای نگار چنگی / اکنون نه سنائیم نایيم

سعدی رح که در اواسط قرن هفتم میزیست در اخیر باب دوم گلستان خویش که «با دخترا نرا

وبرورقا او دست تطول نباشد وگردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند وهمیشه خوش باشد» در اخلاق درویشان حکایت منظومی دارد بدین نهج :

دیدم گل تازه چند دسته بر گنبدی از گیاه بسته
گفتم چه بود گیاه نا چیز تا در صف گل نشیند او نیز
بگریست گیاه و گفت خاموش صحبت نکند کرم فراموش
گر نیست جمال ورنگ و بویم آخر نه گیاه باغ اویم
من بندهٔ حضرت کریمم پروردهٔ نعمت قدیمم
گر بیهنرم وگر هنرمند لطفست امیدم از خداوند
با آنکه بضاعتی ندارم سرمایهٔ طاعتی ندارم
او چارهٔ کار بنده داند چون هیچ وسیلتش نماند
رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر
ای بار خدای گیتی آری بر بندهٔ پیرخود ببخشای
سعدی رهٔ کعبه رضا گیر ای مرد خدا درخدا اگیر
بدبخت کسی که سر بتابد زین در که دری دگر نیابد

در مقایست این دو منظومه گذشته ازینکه عصارهٔ فکر و روح مطلب چیز واحدند و هریك ازدو شاعرمذکور موضوع را بسبك خود پرورانیده اند در عبارتها و الفاظ و ترکیب کلمات نیز مشابهتی زیاد دیده میشود: مثلا بیتهای چهارم و پنجم سنائی و بیت اول و چهارم سعدی حتی ترکیبها عین یکدیگر اند. موارد دیگر نیز هست که سعدی بر آثار سنائی نظر داشته ، بعلاوه از منبع غزلیات شمس مولوی الهام میگرفته غزلیات خود را سروده است ، که اساس غزل عرفانی وسبك عراقی و مثابع آن سنائی و مولوی بشمار می آیند . البته در گلستان نیزجاهایی هست که نظر سعدی را برد یوان و آثار سنائی می نمایاند چون «خفته را کی کند بیدار . . .

گلستان : اوج نثر فنی

سبك نثر نویسی فنی را که ابوالمعالی نصر الله غزنوی در کلیله و دمنه و خواجه عبدالله انصاری هروی در آثار خود آغاز کرده بود سعدی با گلستان باوج آن رسانیدواد بیات دری را ببهشت برد. گلستان در سال ٦٥٦ هجری یا نیمهٔ قرن هفتم نوشته شده نقطهٔ عروج نثر فنی است. و اثری است که با نظم برابری میکند. مطالب آن بصورت کلی حکایتها و لطایف ونکته هاییست که سعدی در زندگانی خود شنیده یا دیده یا تجربت کرده و نثر آن با نظم از ابیات منفرد قطعه ها، رباعیات و امثال آن آمیخته . گلستان چون بهشت بهشت باب تقسیم شده است :

١ . در سیرت پاشاهان، ٢. در اخلاق درویشان، ٣. در فضیلت قناعت، ٤. در فواید خاموشی، ٥. در عشق وجوانی، ٦. در ضعف و پیری، ٧. در تاثیر تربیت، ٨. در آداب صحبت . این کتاب داری نکات نغز اخلاقی، اجتماعی و تربیتی است و این مزایا آن کتاب را از آثار بزرك ادبی نموده، زیرا در هر باب مطالب سود مند و عمیق که هر کدام ممکنست یك سرمشق زندگانی تواند بود، مندرج است، هدف غالب حکایات و امثال آن ادب و تربیت و تهذیب نفس است . سعدی که معلم جامعه است درضمن حکایات روزمره حقایق را از راه تمثیل و با عبارات شیرین و کوتاه بیان میکند و خواننده را اندرز میدهد و دارای نکات

نغز اخلاقی و اجتماعی و تربیتی است : توانگری بهنر است نه بمال، و بزرگی بعقل است نه بسال . عالم بی عمل زنبور بی عسل است. بتمنای گوشت مردن به، که تقاضای زشت قصابان بردن .

گلستان بنسبت سادگی و روانی و شیرینی که دارد در قلوب مردم جا گرفته، در نثر دری تا امروز تأثیر عظیمی دارد و نثر ما تحت تاثیر آنست و جمله های آن مانند ضرب المثل بکار میرود :

قدر عافیت را کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید . دروغ مصلحت آمیز به از رستی فتنه انگیز . الکریم اذا وعد وفا . ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند . زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد . دوست دیوانی را وقتی توان دیدن که معزول باشد .

گلستان تاهنوز نه تنها در افغانستان و ماوراءالنهر و ایران بلکه در هند و ترکیه کتاب درسی است و متعلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت افزاید. این کتاب در قلمرو زبان دری بعد از قرآن و دیوان حافظ در هر خانه موجود است .

یکتعداد از نویسندگان و شاعران بعدی بتقلید از گلستان کتابهایی نوشته اند چنانچه نگارستان معین الدین جوینی، بهارستان جامی، روضهٔ خلد خوافی، پریشان قاآنی را میتوان برشمرد و محمدعلی آزاد کابلی آنرا بشعر دری درآورده است . گلستان بچندین زبان ترجمه شده و ارزش بسیار ادبی دارد از جمله عبد القادر ختك آنرا بنام «گلدسته» به پښتو درآورده است . نمونه ای از نثر آن :

یک دامن گل

بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد، دیدمش دامنی گل و ریحان و سنبل و ضیمران فراهم آورده . آهنگ رجوع کرده گفتم گل بستان را چنانکه دانی بقایی و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکما گفته اند هرچه نپاید دلبستگی را نشاید . گفتا طریق چیست ، گفتم برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند .

بچه کار آیدت ز گل طبقی   از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنجروز و شش باشد   وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این حکایت بکردم دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که الکریم اذا وعد وفی، فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد .

نظم سعدی :

سعدی در آثار خود توجه بیشتر بهدایت افکار و تربیت مردم و حقپروری و دادگستری و تعمیم اخلاق نیکو داشت . قصایدش بسبك متقدمان، اما روشنتر، ساده تر و بی تکلفتر است. در غزل بیشتر باظهار احساسات و عواطف پرداخته است و غزلسرایی عاشقانه را که مولوی در دیوان شمس بنیاد گذاشته بود دوی قوام داد. در مثنوی نیز داد سخن داده بوستان او از شاهکارهای ادبیات دری و از بهترین کتابهای درسی است .

از مختصات نظم سعدی: یکی فصاحت، بلاغت و شیرینی و روانی آنست. دگر سهولت آن که سهل ممتنع است:

مرا باشد از درد طفلان خبر   که در طفلی از سر برفتم پدر
من آنگه سر تاجور داشتم   که سر در کنار پدر داشتم

سد یگر از خواص سبک سعدی آنست که در نظم هم سخنان سعدی بصورت ضرب المثل بکار رفته است.
همچنین سعدی صنایع لفظی را با کمال مهارت و بدون تکلف بکار میبرد. سعدی در نظم خود نیز مربی اخلاق و آموزگار است و سپس از خواص شعر وی صراحت و راستگویی آنست و درین رشته یکه تاز است، باشهامت پادشاهان وامیران را بعدل و نیکوکاری نصیحت کرده است که در دیگر شاعران کمتر دیده میشود. سعدی یک عشق رقیق و مخصوصی دارد که خاصهٔ در غزلیات از احساسات خود سخن گفته و ابتکارها نموده؛ تقلید نکرده است.

سعدی مفکر و فیلسوف بزرگ است که فلسفهٔ عمیق آنرا چنین میتوان خلاصه کرد:

(۱) خدمت خلق بزرگترین عمل بشر است و سعدی عبادت را در خدمت خلق میداند.
(۲) نوعدوستی بخش عمدهٔ فلسفهٔ اوست و میگوید انسان باید نوعدوست باشد.
(۳) مفکوره‌های اجتماعی وی در ذم غیبت و نمامی وسایر مطالب از نظر اجتماع پرارزش است. نمونه:

از قصاید سعدی

بس بگردید و بگردد روزگار / دل بدنیا در نه بندد هوشیار
ای که دستت میرسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
این که در شهنامه‌ها آورده اند / رستم و رویین تن و اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک / کز بسی خلق است دنیا یادگار
این همه رفتند و مای شوخ چشم / هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
ای که وقتی نطفه بودی در شکم / وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ / سرو بالای شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام آور شدی / فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی برقرار خود نماند / و آنچه بینی هم نماند برقرار
دیر و زود این شکل و شخص نازنین / باد خواهد برد خاکش را غبار
گل بخواهد چید بی شک باغبان / ور بچیند، خود فرو ریزد زیاد
این همه هیچ است چون می بگذرد / تخت و بخت وامر و نهی وگیرودار
نام نیکو گر بماند ز آدمی / به کز و ماند سرای زرنگار
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر: سیرت زیبا بیار
هیچ می دانی خرد به، یا روان / می بگویم: گر بداری استوار
آدمی را عقل باید در بدن / ورنه جان در کالبد دارد حمار
پیش از آن کز دست تو بیرون برد / گردش گیتی زمام اختیار
گنج خواهی، در طلب رنجی ببر / خرمنی می بایدت، تخمی بکار

چون خداوندت بزرگی داد و حکم / خرده، ازخردان مسکین درگذار
چون زبر دستیت بخشد آسمان / زیر دستان را همشه نیک دار
شکر نعمت را نکومی کن که حق / دوست دارد بندگان حق گزار
لطف او لطفی است بیرون از حساب / فضلی او فضلی است افزون از شمار
گر بهر موئی زبانی با شدت / شکر یک نعمت نگوئی از هزار
نام نیک رفتگان ضایع مکن / تا بماند نام نیکت بر قرار
ملک با نان را نشاید، روز و شب / اهی اندرخمر و گاهی در خمار
کام مسکینان و درویشان بر آر / تاهمه کامت برآرد کردگار
باغریبان لطف بی اندازه کن / تا برندت نام نیکی در دیار
زور بازو، داری و شمشیر تیز / گر جهان لشکر بگیرد، غم مدار
از درون خستگان پرهیز کن / وز دعای مردم پرهیزگار
منجنیق آه مظلومان، به صبح / سخت گیر ظالمان را در حصار
با بدان بد باش و با نیکان نکو / جای گل، گل باش و جای خار خار
دیو با مردم نیامیزد، مترس / بل بترس از مردمان دیوسار
هرکه دد، یا مردم بد پرورد / دیر، و، زود ازجان برآرندش دمار
با بدان چندانکه نکوئی کنی / قتل مار افسا، نباشد جز به مار
ایکه داری چشم و عقل و گوش و هوش / پند من در گوش کن چون گوشوار
نشکنند عهد من الا سنگدل / نشنود قول من الا بختیار
بادشاهان را ثنا گویند و مدح / من دعائی میکنم درویش وار
سعدیا چندانکه میدانی بگوی / حق نشاید گفتن، الا آشکار
هرکرا خوف وطمع در کارنیست / از خطا باکش نباشد و ز تتار
دولت نوئین اعظم شهریار / باد، تا باشد بقای روزگار
خسرو عادل، امیر نامور / انکیانو، سرور عالی تبار
منعما: سعدی سپاس نعمتت / کی تواند گفت، وچون سعدی هزار
یارب اندر کار ما کن یک نظر / پیش از آن کز ما نیاید هیچ کار

فصل ششم.

رنسانس افغانستان یادور جامی و بهزاد

الف. رنسانس شرق دور تیموریان هرات «۷۷۰-۸۰۷ هجری»

۱. روح عمومی درین عصر.

پس از انقراض مغول، تیموریان که با ایشان پیوندی داشتند بسر اقتدار آمدند. امیر تیمور لنگ از ماوراء النهر بخراسان حمله آورد، هرات را از ملوك کرت بگرفت و امیر حسین والی بلخ را بکشت. اهالی را قتل عام کرد و مدارس را بسوخت، برخی عالمان فرار کردند. پس از مرگ تیمور پسرش شاهرخ در هرات بسلطنت رسید و الغ بیگ درسمرقند پایتخت کرد. اینها بجبران خرابیهای پدر در عمران بلاد و مدنیت و فرهنگ اقدام کردند و بحدی وضع فرهنگی، مدنی و علمی را پیش بردند که کشور را بسویهٔ فرهنگ رنسانس اروپا رسانیدند. بنابرعواملی که شبیه رنسانس غرب است این دور را رنسانس مینامیم:

(۱) این عصر دور احیای مجدد ادبیات و هنر است پس از وقفهٔ یکصد سالهٔ دور مغول و تیمور که همهٔ فعالیتهای فرهنگی دچار توقف بود. در رنسانس قرن شانزدهم اروپا نیز علوم و فرهنگ پس از یك رکود و خمود علمی در قرون وسطی دوباره احیاء شد که رنسانس خود همین معنی احیای مجدد را در بردارد.

(۲) در دور تیموری یکنوع بازگشت بسوی آثار قدیمان و گذشتگان دور غزنه و سلجوقی و غوری دیده میشود و شاعران و نویسندگان از سبکهای آنعصر ها پیروی مینمایند، مانند یکه در رنسانس اروپا بآثار گذشتگان کلاسیك روم و یونان توجه شد.

(۳) قریحتهای آفاقی درین زمان پدید آمد، که یکنفر فاضل درچندین رشته مهارت داشت مثلاً جامی اثر نویس، داستانسرا، قصیده گوی، غزلسرا، عالم نحوی، فقیه، مؤرخ ادبیات، فیلسوف، متصوف است و در هر کدام ازین رشته ها آثاری دارد. یا بهزاد نقاش، رسام، خطاط، تذهیب کار، میناتورساز بود. در اروپا نیز یکعالم بچندین رشته مشغول میشد: منجم، فیزیك دان، نویسنده، رسام، شاعر و فیلسوف وغیره میبود. (Universalgenie)

(٤) تشویق خانواده های مغولی و تیموریان هرات و سمرقند، خانواده های فضلپرور سلطنتی و مشوقان علم و ادب از قبیل شاهرخ، الغ بیگ، سلطان حسین بایقراء، بایسنقر وغیره دیده میشود که در اروپا نیز دریندوره خانواده ها و مشوقان علم و هنر و ادب دیده میشود از قبیل مدیسیها و غیره.

(۵) تقارن زمانی با رنسانس اروپا موجود است که هردو در یك دوره بوجود آمد و علت ارتباط این دو، رویهمرفته عوامل ذیل است:

(الف) وجود تجارت بین شرق و غرب و جهانگردی سیاحانی چون مارکوپولو.

(ب) فتح قسطنطنیه بوسیلهٔ سلطان محمد فاتح ۱٤٥۳ که اهل علم و فضل دانش و هنر و ادب زبیزانس بکشورهای دیگر اروپایی پراگنده شدند.

(ج) وجود رابطه و نامه نگاری بین شاهان مغولی و تیموری باخلفای ترکیهٔ عثمانی و سلطنت قسطنطنیه که مهاجرت برخی عالمان مانند مولینا جلال الدین زمینه را مساعد ساخته بودند.

باعوامل پنجگانهٔ سابق الذکر درین عصر یك روح عمومی سرا سر شرق و غرب را فرا گرفته بود که از آن ممکنست با صطلاحیکه رای این موارد درست کرده اند به Zeitgeist « روح عصر » تعبیر کرد .

۲ . فضلپروری شاهان و فرهنگ ایندور.

شاهرخ پس از اینکه بسلطنت رسید برای جبران خرابیهای پدر درعمران کشور و ارتقای مدنیت اقدام کردوعمارتهایی بناءکرد، چنانچه ازجمله مسجد گوهرشاد زوجهٔ او درهرات یکی از یادگارهای آند وراست که مارسیده . هرات در دوراو کانون فرهنگ و نهضت شرق گشت که اعتبار علمی این شهر مدیون شاهرخ و پسرش بایسنقرمیباشد. کار ادبیات و هنرهای زیبا تحت نظر شاهرخ رونق عظیم یافت . بایسنقر پسرش نیز در هنگام شاهی خود بکتاب وعلم و معرفت علاقهٔ فراوانی داشت، کتابخانه ای درست کردو بتشویق و ترغیب و بذل توجه وی کتابهای زیادی نگاشته شد . بایسنقر مشوق بزرگی بود و از اهل هنر حمایت میکرد . از معروفترین نسخه های خطی شاهنامهٔ بایسنقری است که درقرن نهم بنام وی نگاشته شدو قدیمترین نسخهٔ شاهنامهٔ خطی است، که امروز بدست است. الغ بیگ برادر شاهرخ که درسمرقند مرکز داشت، شاهزادهٔ علم پرور و خود عالم، و دانشمندو نجومی بود و بهمکاری دانشمندان، زیچی بنام زیچ الوغ بیگ ترتیب داد. دانشمندان و فاضلان را بدربار جمع آورد و بهترین رصدخانهٔ شرق را در شهر مراغه بوسیله خواجه نصیرالدین طوسی تاسیس کرد.

دردورسلطان حسین با یقراء مدنیتیکه مرکز آن هرات بود، بثمرعظیم رسید . اهمیت این دور بیشتر بوجود وزیر دانشمند و بافضل وی امیرعلی شیرنوائی است که کتاب مجالس النفایس او بدست است وجامی آنرا از چغتایی بزبان دری درآورده است. دیوان اشعار نوائی معروفست . خلاصه شهزادگان و امیران تیموری همه در افغانستان شعر شناس شده بودند وخود نیز شعر میگفتند و بهنر میپرداختند . سلطان حسین با جامی رقابت میکرد . بایسنقر خطاط و شاعر ونقاش بود. دربار هرات مرکزسلطنت آنوقت افغانستان ، کانون فعالیتهای علمی ، ادبی و فرهنگی بود. عالمان و ادیبان نامداری درقرن نهم درافغانستان ظهور کردند . این شاهان کتابخانه ها را تکمیل نمودند اشعار شاعران راتدوین کردند ، بارتقاء و تعمیم دانش متوجه شدند. ازاهل علم وهنروشاعرونویسنده ، تشویق وحمایت بعمل آوردند. باین ترتیب دورتیموریان هرات که با ابوسعید آخرین شاه تیموری هرات انقراض یافت ، از نظر دانشمندان و فاضلان وشاعران ممکنست در جملهٔ دوره های درخشان علم و ادب افغانستان بشمار آید .

۳ . تکامل هنرهای زیبا : بهزاد و نگارستان هرات ، میناتورسازی .

اهمیت عمدهٔ ایندور بیشتر بوفرت و زیادی شاعران ، اهل علم و فضل است . چنانچه گفته شد درین هنگام طوریکه درغرب ازمرکزفلورانس از بلاد ایتالیا رنسانسی بوجود آمد ، درشرق نیزازمرکزهرات ازبلاد خراسان (افغانستان امروز) نیز رنسانس یا احیاء وتجدد آثارادبی و هنری گل کرد که از نظر خواص مشترك و زمان قابل توجه است .

نوابغ بزرگی مانندبهزاد هروی (رافایل شرق)، شاه مظفر (میکلانژشرق)دررسامی و نقاشی سلطان علی، درخطاطی ؛ محمد بن خاوند شاه هروی معروف بخواندمیر درتاریخ ؛ مولینا حسین واعظ کاشفی (صاحب تفسیر حسینی) عالم ونویسنده وچون جامی هروی، وحافظ شاعران ، ومولینا بنائی وپسرش مهندس بنای روضه مبارك حضرت شاه ولایتمآب درمزارشریف ؛ سربرآوردند . درهنرهای زیبا

رونق و پیشرفتهایی رخ دادو هیچ رشته‌ای بااین‌اندازه پیش نرفت. آثار نقاشی، معماری، کاشی‌سازی، تجلید، تذهیب و خطاطی عالیترین آثار هنری را بوجود آورد و مینیاتورسازی بکمال رسید. بایسنقر مشوق بزرگ هنرها بود، خودش خطاط، شاعر و نقاش بود که و زیادت شاعران و اهل هنر در یند و رنما یان است. در زمان بایسنقر و سلطان حسین در کتاب نویسی اسلوب جدیدی پدید آوردند که هم مستحکم و هم ظریف بود. نسخه‌های خطی اروپا از حیث ظرافت کمتر میتواند باآن رقابت کند. بایسنقر در هرات متجاوز از چهل نفر عالم، خوشنویس، صحاف و نقاش را بود و رخود جمع کرد تا برای کتابخانهٔ او کتابهای نفیسی تهیه نمایند؛ با مر سلطان حسین بایقراء بنای روضهٔ مبارك حضرت شاه ولایتمآب در مزار شریف تعمیر و کاشی کاری شد که بزرگترین نمونهٔ هنری آندوره بشمار می آید. مصلاهای هرات و کاشی کاریهای آن مهمترین معرف تکامل هنرهای زیبای آندوره اند. مسجد خواجه محمد پارسا در بلخ از نظر معماری و کاشی کاری بهترین نمایندهٔ آنست. «نگارستان هرات» مدرسه هنرهای زیبا و آثار ظریف بود که؛ هنرمندان در آنجا بنقاشی، رسامی، خطاطی و غیره با کمال مهارت مشغول کار بودند. مینیاتورهای عالی که هر کدام نمایندهٔ قریحت بلند و ذوق هنری و کمال و لیاقت استادان آندوره میباشد امروز بدست است و معرف مکتب و سبك بهزاد در مینیاتور سازی است که در یند وره باوج اعتلای خود رسیده بود.

دامنهٔ هنرهای زیبا تااین او اخر در افغانستان دیده میشد و مروج بود. هنرمندان ماهری تااخیر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم (آغاز قرن چهاردهم هجری) وجود داشتند که بساختن قلمدانهای مرصع و قوطیهای سوادکاری میپرداختند و هنوز هم در کنج و کنار افغانستان مردانی پیدامیشوند که بکاشی کاری میپردازند که، برخی از بناهای تازهٔ مسجدها در هرات و مزارشریف نمونهٔ آنست.

٤• وضع ادبیات « عروج ونزول ».

دوره تیموریان نه‌تنهااز شاعران و هنرمندان خالی نیست که حتی از بعض جهات از دوره های پر رونق علمی و هنری بشمار میآید، که علم و ادب اهمیت و ابهتی داشته از دوره‌های پرشکوه ادبیات افغانستان میباشد. نخستین خاصیت ایندوره رواج و انتشار شعر و ادب است. بعلاوه پادشاهان شاعر و امیران و برخی دیگر امیرعلی شیر نوائی یکصدوسی و دوتن دولتشاه چهل‌ودو شاعر رامعرفی میکند؛ که انتشار شعر و ادب در طبقهٔ خاصی منحصر نبوده این شاعران میان تمام طبقات پراگنده بودند. علت آنهم روبهمرفته علاقه و تشویق شاهان و امیران تیموری و پیش آمد برخی حوادث است که روحیهٔ خاصی راکه منا سب سرودن شعراست درمردم ما ایجادکردودر بارمنحصر بپایتخت نبود. در هرگوشه وکنار شاهزادگان و امیران خریداران شعر و ادب و علم بودند. شاهزادگان تیموری نه تنهاشعر شناس و از مشوقان بودند بلکه خودشعر میسرودند و ذوق هنری داشتندو از اهل شعر و علم و ادب حمایت و تشویق بعمل می آوردند. در روابط سیاسی ایندوره نیز شعر نفوذ داشت و امیران و شاهزادگان مکاتبات و مناظرات منظوم داشتند.

از شاعران گذشته بیشتر بفردوسی، نظامی، امیرخسرو بلخی، مولوی، سعدی، خاقانی، ظهیر فاریابی و انوری واز معاصران بسلمان ساوجی، حافظ، شیخ کمال خجندو امثالشان پرداخته میشدو آثارشان مورد تتبع و تقلید بود.

از مختصات این عصر یکی آنست که قصیده کم دیده میشود و غزل رو بترقی نهاد، عقاید صوفیه انبساط یافت. بتاریخ نویسی بیشتر پرداختند. نثر، متکلف و پیچیده گشت و معنی در ادبیات تنزلی رخ داد: باوجود اینهمه کثرت شاعر چیز یکه دیده نمیشود آنست که جز جامی هروی، حافظ، امیرخسرو بلخی و ابن یمین فریدمدی شاعران بزرگی دیده نمیشوند. همچنین درین عصر سبك خاص و ممتازی بنظر نمی آید. ابتکار وابداع وجود نداشت، اگرچه معانی تازه و نو و برجسته آورده اند، اما شاعری صاحب سبك و دارای ابداع و خلاقیت هنری دیده نمیشود. وکمال استاد در حسن تقلید از شاعران قدیم است. در شعر باریك اندیشی و مضمون یابی مورد توجه قرار گرفت.

کم کم عیوب لفظی ومعنوی درشعرراه یافت، ودرادبیات ایندوریکنوع انحطاط رخ کرد همچنین غزل در ادبیات منظوم پدید آآمد وبیشترشاعران بغزلسرایی روآوردند و مضامین عشقی وعرفانی راداخل آن کردند: غزل عاشقانه وعارفانه که در واقع هردو از یک سنخ اند، بوجود آمد. غزل عارفانه و تعبیر عرفانی اشعار بوجود آمد. مثنوی وقصیده وقطعه و رباعی وسائر انواع شعر نیز بدرجات دوم وسوم گفته میشد. مضامین عمدهٔ شعر ایندوروصف، پندوموعظت اشعار مذهبی، رثا، مطایبه و هجا، معماوماده تاریخ بود.

۵ ـ امیرعلی شیر نوایی: مشوق علم وادب، شاعرو نویسنده.

امیر نظام الدین علیشیر نوایی که درهرات بآرامش ابدی فرورفته است از شخصیتهای بزرگ ووزیران نامدارقرن نهم افغانستان است. ازخانواده ایکه بعلم وادب معروف بود بوجود آمد وپدرش از امیران وصاحبمنصبان بزرگ شاهان تیموری بود. علی شیردرسال ۸٤٤ هجری درهرات متولد گشت. وبسال ۹۰٦ وفات یافت وی باسلطان حسین میرزا همدرس بود. با شوق وعشق تمام بتحصیل علم وادب پرداخت. مدتی هم در مشهد وسمرقند تحصیل میکرد. پس از اینکه همدرس ایام کودکی اش سلطان حسین میرزا در۸۷۳ ه بتخت نشست و فرمانفرمای خراسان شد، امیر علیشیر بدربار دعوت کرد. نوایی هم این درخواست را پذیرفت وبهرات آمد و باعزاز تمام پذیرایی شد و «مهربردارشاهی» گشت، سپس وزیراول شد. امتیاز او دراد بو شعرونویسندگی کمتر از تشویقهای او درین ساحت نبود. وی درهرات انجمنی بنیاد گذاشت که اهل علم وادب در آن گردمی آمدندکه آنرا «اخلاصیه» میگفتند.

دربارش برای عالمان وفاضلان هرقوم بازبود همه می آمدند واز فضل وکمال وجود وسخایش فیض وبهره ای برمی داشتند. آثاری که درین دور بتشویق او پدید آمد همه پرارزش است. خودش نیز تالیفات وتصنیفات واشعاری بزبانهای دری و چغتایی دارد. علیشیر باجامی ارتباط نیکی داشت وپیوسته ازجامی تشویق وتعظیم بعمل می آوردند.

آثارش:

عدهٔ آثارش را اضافه از بیست ویک نوشته اند. درشعر گاه «نوایی» و گاه «فانی» یا «فنایی» تخلص میکردو به پیروی ازخمسهٔ نظامی بنام «پنج گنج» اثری بزبان چغتایی سرود. عدهٔ اشعارش بزبان دری وچغتایی متجاوز ازچهل هزار بیت است. از آثار نثر او بزبان دری «مجالس النفایس» است که یک نوع مطالعه وتحقیق ادبی است وبا دقت تمام به نثر فنی نوشته شده است که از نظرواقعی و روح ادبی پرارزش است.

ب. جامی ودامنهٔ داستانسرایان عشقی

۱ جامی: نابغهٔ آفاقی.

نورالدین عبدالرحمن جامی هروی از بزرگان، شاعران ونویسندگان وعالمان قرن نهم افغانستان وخاتم الشعراست که درسال ۸۱۷ درجام خراسان از قلمروهرات تولد شد ودر ۸۹۸ درهرات وفات یافت و آنجا دفن گردید. نام پدرش نظام الدین دشتی است. جامی درهرات بزرگ شد و تربیت یافت و بکسب علم وادب ودانش پرداخت وبردایرهٔ وسیع انواع علوم عصرش

احاطه یافت. پس بعرفان گرایید و در ریاضت قدم گذاشت، تا اینکه بمرتبهٔ ارشاد رسید. بسمرقند و حج سفر کرد و باز بهرات آمد. شهرتش در زمان خودش عالمگیر شده بود. جامی با پسر بایسنقر ابوسعید از پادشاهان افغانستان معاشر بود بدربار سلطان حسین با یقراء در صدر سایر شاعران و هنرمندان جاداشت و بدربارشان مقام شامخ و منزلت عالی داشت. همچنین امیرعلی‌شیر نوایی وی را احترام بزرگ مینهاد.

جامی بزرگترین شاعر و نویسندهٔ قرن نهم و آخرین شاعر بزرگ متصوف افغانستان است که اسم وی را در ادبیات شعر عرفانی پس از سنائی و مولوی و سعدی و در قطار فردوسی، انوری و خیام میتوان نوشت. اشعار جامی نه تنها در افغانستان و ایران موقع خاصی داشت بلکه حتی در ترکیه و هند نیز با احترام و اشتیاق خوانده میشد. جامی چون منوچهری و خاقانی قصیده می‌سرود، مانند خواجه عبد الله انصار، سنائی و مولوی اشعار تصوفی دارد و مثل سعدی و حافظ غزل گفت، بشان نظامی و امیرخسرو بلخی (معروف به دهلوی) داستان عشقی می‌سرود و در شعر عرفانی و عشقی زبان آتشین داشت. وی مؤرخ، صوفی و تذکره نگار هم است.

خلاصه آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد؛ و بقول پاول هورن نویسندهٔ آلمانی در تاریخ ادبیات جامی دارای قریحت آفاقی بوده نابغهٔ عمومی است (Universalgenie) و این کلمه شخصیت و سبک او را نمایندگی میکند:

مولد م جام و رشحهٔ قلمم جرعهٔ جام شیخ الاسلامیست
لاجرم در جریدهٔ اشعار بدو معنی تخلصم جامیست

۲. تالیفات جامی.

در نظم: از آثار منظوم او یکی دیوان او ست که شامل قصاید و غزلیات و ترجیعات و مثنویها و رباعیات است. و در آن خاقانی و امیر خسرو را پیروی کرده است و مانند امیر خسرو دیوان خود را بر سه قسمت اول عمر، وسط عمر و آخر عمر تقسیم کرده و ملمعاتی در عربی و دری نیز دارد.

همچنین در مثنویهای خود نظامی را پیشوا قرار داده، در مقابل خمسهٔ او هفت اورنگ سروده است:

(۱) سلسلة الذهب در مطالب فلسفی و دینی و اخلاقی با حکایات و مثالها و معانی عرفانی و در وزن چون هفت پیکر نظامی است.

(۲) سلامان و ابسال که از قصه های قدیم اقتباس شده است و در آن معانی عرفانی را بمظاهر مادی و عشقی بیان کرده.

(۳) تحفة الاحرار مثنوی عرفانی بروزن مخزن الاسرار نظامی.

(٤) سبحة الابرار در همان معانی و حکایات لطیف و در شرح تصوف، در چهل عقد.

(٥) یوسف و زلیخا یا معروفترین مثنوی جامی و در وزن خسرو شیرین نظامی.

(٦) لیلی و مجنون بوزن لیلی و مجنون نظامی.

(۷) خردنامه اسکندری در وزن اسکندرنامهٔ نظامی.

که غالب این مثنویها بنام سلطان حسین با یقراء اتحاف شده است.

جامی در داستانسرایی عشقی، بیشتر نظامی را پیروی کرده و همان دامنهٔ داستانسرایی نظامی و امیرخسرو است. اما جامی ساده تر حتی شیرینتر از نظامی سخن گفته، با اینهم استادی نظامی در مثنویهای داستانی مسلم است.

در نثر: طوریکه گفته شد جامی بعلاوهٔ شاعری، مؤرخ و فیلسوف هم بود و آثاری دارد:

(۱) نقد الفصوص: در حکمت و شرح و تفسیر عقاید شیخ محی الدین عربی.

(۲) نفحات الانس: شرح حال ٦١٤ تن فاضل و عالم و مشایخ صوفیه .
این همان کتاب طبقات الصوفیهٔ حسین سلمی است که خواجه عبد الله انصاری آنرا بهروی تقریر ترسیم کرده بود و جامی آنرا بدری آورد و تکمیل کرد.
(۳) لوایح : مقالات عرفانی و رباعیات .
(٤) شواهد النبوه در شرح مقامات حضرت پیغمبر (ص) .
(٥) اشعة اللمعات در شرح و تفسیر لمعات عارف فخرالدین عراقی .
(٦) بهارستان بسبک گلستان متضمن حکایات و نکات و اشعار .
گذشته از ینها رسالات و آثار دیگری نیز دارد که به پنجاه و چهار میرسد و اما از معروفترین آنها تفسیر، حدیث، مناسك حج، در علم ادب، عروض و قافیه و در صرف و نحو شرح ملا جامی و در تاریخ، تاریخ صوفیان و مانند آن، اند .

۳. سلامان و ابسال جامی.

این مثنوی از بیشتر مثنویات جامی مختصر تر و مبتکر است. چه برخلاف یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون که در ادبیات افغانستان سابقه دارند، این حکایت قبلاً بنثر و نظم نیامده است. یکی از حکایات مؤثر و مهیجی است که ظاهر آن بگفتهٔ نقادان حس را لذت می بخشد و با طنش عقل را تنبیه میدهد. در عمق و خوبی تمثیل و دقت معانی و روح کلی داستان بسیار شبیه منطق الطیر عطار است. در مطالب کلی همان داستان کنیزك مثنوی است و اصل این داستان از افسانههای یونانی اتخاذ شده که بگفتهٔ خواجه نصیر الدین طوسی در شرح اشارات بوسیله حنین بن اسحق بعربی ترجمه شده، بعد نام سلامان و ابسال بوسیلهٔ فیلسوف بزرگ شیخ ابوعلی سینا تذکر رفته . اما باید گفت که داستان سلامان و ابسال صورتهای مختلف ایخود گرفته است و این داستان بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است .
جامی در سلامان و ابسال پس از مقدمه و بیان شانزده حکایت شیرین در معانی عرفانی، در شرح حال سلامان و ابسال آغاز کند و در ضمن داستانهای کوچك و مستقل دیگر برای تفسیر موضوع آورد که هر کدام دارای نکات عالی است :
یکی از پادشاهان یونان حکیمی دانشمند بدربار داشت که همهٔ کارها بمشورت او میکرد روزی باو در میان گذاشت که میخواهد پسری داشته باشد. وی نیز آنرا مستحسن دانست، اما اگر فرزند نااهل باشد نبودنش به، همچنین گفت اگر شاه بازدواج پردازد شاید تمام عمر در بند شهوات ماند، پس بهتر است راهی سنجید تا بدون ازدواج و وجود زن طفلی بدست آورد و بوسایل مصنوعی از نطفهٔ او طفلی نیکو صورت و سلامت از عیبهای تن و اندام پدید آورد و آنرا سلامان نام کردند. چون مادر نداشت دایهای بوی تعیین کردند که زن طناز و دلبری ماهرخ بعمر کمتر از بیست بود و ابسال نام داشت که وصفش را از زبان جامی باکمال هنرمندی باید شنید. چون ابسال بپرورش سلامان گماشته شد؛ همینکه وی سلامان را بدید بوی عاشق شد و حالا عاشق و ار بتربیت او مشغول گشت؛ تا آنکه پسر بجوانی رسید و شاگرد حکیم شد. استعداد و قریحت و درس و تعلیمش نیز بیش از حد وصف گشت و در جنگاوری و فنون جنگی نیز سر آمد شد. ابسال با کرشمه و ناز در صدد دلبردن از سلامان بر آمد؛ تا اینکه شبی خویستن را آراسته بحیله بسلامان عرضه کرد . تاصبح عشق باختند و این، چند شب پیهم تکرار شد . این عشق بازیها بحدی کیف آور بود که شهزاده بشبها اکتفا نکرده روزها نیز بدو میپرداخت . پس از مدتی در حسن، نیرو و قریحت سلامان کاستی دیدند. شاه و حکیم درصدد بر آمدند تا اینکه از کار سلامان و ابسال آگاه شدند و سلامان را سرزنش نمودند. نخست لب بنصیحت گشودند، اما سلامان از بیتابی و بی صبری و عشق آتشین خود بایشان گفت، چو عرصه را تنگ دیدند سلامان و ابسال شبانگاه از شهر فرار کردند. پس از طی سفر در یا بجزیرهای رسیدند و خوشبختانه بزندگانی پرداختند. شاه از گریختن شان طلاع یافت. هرچند پالیدن گرفت کمتر یافت تا بالآخره آینهٔ گیتی نمای پرده از اسرار بگشود، اما دلش بسوخت،

و وسایل راحت شانرا درآن جزیره مهیا کرد . مدتی با ینصورت سپری شد . شاه دید که سلامان شاید همه عمر با بسال بپردازد و از تاج شاهی بی بهره ماند . سلامان مریض شد و نمیتوانست ازابسال بهره گیرد. مدتی درا زگذشت. پدر مراجعت کرد، تا موجب صحت او را فراهم آرد. چون پیش شاه رسید شاه بروی اظهار شفقت کرو باز زبان اندرزگشود، تا آنکه سلامان تنگدل شد وروی بصحرا نهاد و آتشی افروخت، وبا ابسال بهم بآتش درآمد . ابسال بسوخت وسلامان سالم بماند . چون ازابسال بازماند درمفارقت وی زاری بسیار کرد. همینکه پادشاه حال سلامانرا شنید درآند بیرکارش عاجز ماند و بحکیم رجوع کرد. حکیم سلامانرا تحت معالجت گرفت و شهد حکمت درکام ریخت گاهی بصورت ابسال ویرا قانع میکرد تا اینکه ویراوادار کرد بحکم حکیم منقاد شود و متوجه عشق زهره گردد . همان بود که ویرا برای تسلیم شدن تاج وتخت آماده کرد و پس ازمدتی شاه وارکان دولت بوی بیعت کردند و پادشاه نیز اورا وصیت کرد تا بعد از وی دادگستری حکمرانی کند . درا خیرگوید:

باشد اندر صورت هر قصه‌ای - خرده بینان رازمعنی حصه ای

مقصود را بیان کند که خداوند : شاه‌حقیقی، فیض‌خداوندی، حکیم، سلامان، روح، ابسال، تن‌شهوت‌پرست‌جزیره‌بحر شهوتهای‌حیوانی، مریضی‌سلامان‌پیری، میل‌سلامان‌سوی‌شاه: میل‌لذتهای‌عقلانی، آتش: ریاضتهای: سخت‌زهره، کمالات‌بلند

با توگفتم مجمل این اسرار را　　مختصر آوردم این گفتار را

گرمفصل بایدت فکری بکن　　تا بتفصیل آید اسرار کهن

۴۰ جنبش سبک عراق وشاعران بزمی‌آن

سبک‌عراق را مولوی بلخی‌دردبوان شمس بنیادگذاشت. و با سعدی و حافظ وابن یمین فریومدی در قرنهای هفتم وهشتم بمنتهای عروج خود رسیدکه ممیزات آن قرار ذیل است:

۱. کثرت غزل وکمی قصاید مطول ؛

۲. دقت و لطف معانی ودلچسپی و جذاب بودن آن.

۳. روانی وشیوایی الفاظ و آسانی جمله بندی

۴. دخول‌تدریجی اصطلاحات عرفانی وتصوف ازقبیل: ساغر ، پیر میکده ، پیرمیفروش ، مرغ زنده خوان، دیرمغان ، آتش عشق ، تبکده ، می ، می. آتشین و ... که از قرن پنج و شش مخصوصاً بات مولوی بلخی در شعردرآمد چه شاعران این اصطلاحات راازعارفان و متصوفه گرفته گاهی‌بین آن اصطلاحاواصطلاحات‌شرعی از قبیل کعبه و مسجد ومحراب مقایسه کرده اند چنانکه بتکده را بامسجد و میکده و دیررا باکعبه در شعرآورده اند ازحافظاست.

بیا بمیکده و چهره ارغوانی کن　　مرو بمدرسه کانجا سیاهکارانند

۵. آمیختگی‌مضامین‌وافکارشاعرانه‌باخیالات‌و عقایدعرفان‌وتصوف‌چنانکه‌از غزلیات‌مولوی‌ومخصوصاحافظ‌بخوبی آشکاراست

۶. جنبهٔ‌بزمی‌ورزمی‌شعر.

۵. تاثیرات مولوی بر حافظ

از مقایست غزلهای حافظ شاعر قرن هشت باغزلیات مولوی بر می آید که حافظ در هنگام سرودن غزلهای خود بغزلیات مولوی نظر داشته، در هنگامیکه اشعار عرفانی میسرود بانظریات عرفانی و اندیشه های مختلف آن و آثار شاعرانیکه در این موضوع داد سخن داده اند، همچنین عمده" باغزلیات مولوی در کلیات شمس که متجاوز از یك و نیم قرن پیشتر از وی میزیسته، در تماس بوده؛ قسمت بیشتر غزلیات وی تحت تأثیر کلام مولینا آمده، ازآنجا الهام گرفته است. مولوی در دیوان خود که بنام شمس سروده «شمس» تخلص میکند و اسم حافظ نیز شمس الدین است، و احتمال میرود از ین نظر نیز حافظ علاقهٔ بخصوصی بدیوان مولوی داشته است. روح فلسفهٔ نوافلاطونی درهر دو تبارز میکند وعین اندیشه را هردو منتهی هرکدام بنحو مخصوص اظهار کرده‌اند:

مولوی گوید:

هله ساقی قدحی ده زمی رنگینم — تا که در دیرمغان روی حقیقت بینم
توبه بشکسته ام ایدل که بکام دل خود — دو سه روزی بدر میکده خوش بنشینم
فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوی ام — زانکه من مصلحت خویش در این میبینم
ترك سالوسی و زراقی و شیخی بکنم — تا دهد ساقی خمخانه یکی دردینم
چون بنوشم قدح راح مروح ز کفش — رخت زهد و ورع از صومعه بس بر چینم
هله ای شاهد رعنا ز در حجره درآ — تا بروی تو شود شاد دل غمگینم
روی زیبای تو چون قبلهٔ اهل نظر است — گر بتابم رخ از ین قبله یقین بیدینم
ساقیا جام می تلخ بشیرینی ده — نیست حاجت بشکر هست سخن شیرینم
وقت صبح است برآ از سوی تبریز و بیار — هله ای پیك صبا نامهٔ شمس الدینم

از مولوی:

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم — که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
بچه کار آمده ام آمدنم بهر چه بود — بکجا میروم آخر ننمایی وطنم
مانده ام سخت عجب کزچه سبب ساخت مرا — یاچه بود است مراد وی ازین ساختنم
آنچه از عالم علویست من آن می گویم — رخت بر بسته برآنم که بدان جا فکنم
خنك آنروز که پرواز کنم تا بر دوست — بامید سر کویش پروبالی بزنم
کیست آن گوش که او میشنود آوازم — یا کدامین که سخن میکند اندر دهنم
کیست در دیده که از دیده برون مینگرد — یاچه شخصی است بگویی که منش پیرهنم
تا به تحقیق مرا منزل و ره ننماید — یکدم آرام نگیرم نفسی دم نزنم
می وصلم بچشان تا در زندان ابد — ازسر عربده مستانه بهم در شکنم
نه بخود آمدم این جا که باز روم — آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم
تو مپندار که من شعر بخود میگویم — تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم
شمس تبریز اگر روی بمن بنمایی — من خود این قالب مردار بهم درفگنم
در میان من و معشوق همینست حجاب — وقت آنست که این پرده بیکسو فگنم
پیرهن می بدرم دمبدم از غایت شوق — که وجودم همه او گشت من این پیرهنم

پیش این قالب مردار چه داری است مرا	نیستم زاغ و زغن طوطی شیرین سخنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک	دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
نفس را با ربگیرم که ازین اقلیم است	ببرم صحبت هندو که ز مسلک ختنم
ای نسیم سحری بوی وصالش بمن آر	تا من از شوق قفس را همه در هم شکنم

از مولوی :

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد	نشاط و عیش بباغ بقا توانی کرد
اگر به آب ریاضت برآری غسلی	همه کدورت دل را صفا توانی کرد
درون بحر معانی نگر نه آن گهری	که قدر وقیمت خود را بها توانی کرد
مگر که درد و غم عشق سر زند از تو	بدرد او غم دل را دوا توانی کرد
اگر بجیب تفکر فرو کنی سر را	گذشته های بقا را قضا توانی کرد
مقربان فلک اقتداء کنند بتو	اگر به پیر بقا اقتدا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی گامی	نزول در حرم کبریا توانی کرد
ولیک این صفت رهروان چالاک است	تو نازنین جهانی کجا توانی کرد
چو عارفان ببرا ز خلق و گوشه بنشین	مگر که خوی خود از خلق وا توانی کرد
چرا تو خدمت آن پادشاه می نکنی	که پادشاهی از آن پادشاه توانی کرد

حافظ :

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد	که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
گدایی در میخانه طرفه اکسیر است	گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد
مباش بی می و مطرب بزیر چرخ کبود	کزین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی	که سودها بری ار این سفر توانی کرد
بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور	بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید	که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون	کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی	غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی	چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد
ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی	طمع مدار که کار دگر توانی کرد
گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ	بشاهراه طریقت گذر توانی کرد

*

پس از وفات تربت مادر زمین مجوی
در سینه های مردم عارف مزار ماست

۱.٦ ادامه و تکامل غزل سنائی ومولی در حافظ

غزل عاشقانهٔ عرفانی را سنائی غزنوی بنیاد گذاشت و مولوی بلخی در دیوان شمس آنرا قوام داد، با سعدی صورت مشخص و نوع معین شعر را بخود گرفت وحافظ آنرا بذروهٔ بلندی رسانید، چه غزل حافظ صورت کامل شدهٔ همان

غزلیات سنائی عطارو مولوی است. بعلاوه حافظ در غزلهای سعدی و خواجو نظر داشته غزلیات سلمان ساوجی (۱) وحافظ بسیار بهم نزدیک واز یکدیگر اقتفاء کرده اند. هرج و مرج و اختلافات و نا راحتیهای عمومی و عدم آسایش اجتماعی عصر حافظ و تشویش و اضطراب مردم نیز موجب شد که حافظ بحیث یک ندا گرو تسلیس دهنده روحی و باطنی ظاهر شود. حافظ از شاعران درجه اول زبان دری بوده، شاهکار جاودانی او، دیوانش موجبات شهرت جهانی او را فراهم اورده است. که در ردیف عالیترین اشعار زبان دری بحساب می آید و چون جوهر غزلیات واندیشه های سنائی، عطار مولوی وسعدی است، غزلیاتش را برای تفاءل در هر خانه نگهدارند و پس از قرآن کریم، بحیث عصاره اندیشه های عرفانی خوانده میشود.

خواجه شمس‌الدین محمدحافظ هنوز کودک بود که پدرش وفات یافت و در کسب علم و دانش از محضرعلمان شهورعصر استفاده برده است. بعلاوه حفظ قرآن کریم که بدان مناسبت «حافظ» تخلص کرده است، در تفسیر وحکمت، مطالعات و بعلوم ادبی وعربی احاطه داشت. چنانچه بمطالعه و حاشیه کردن کتابهای ادبی و عربی میپرداخته. دیوانش درحدود چهارهزار بیت تخمین میکنندکه قسمت مهم آن غزلیات است.

ارزش غزلهای حافظ.

اشعار حافظ با وجود شیرینی و روانی ظاهری شامل افکار و اندیشه‌های عمیق بوده، خودش دراشعار عرفانی استاد است. عزلیات او از نظر لفظ ومعنی دارای ارزش است. دربکار بردن فنون شعری تعمد داشت، گر بمهارت و بدون تکلف ایراد شده. معانی مختلف عشق، اخلاق، پند، فلسفه، تصوف وسیاست ر غزل خود، میختهٔ ابیات و مصراعهای او صورت ضرب المثل را بخود گرفته است. در تجسیم معانی گاهی چون تابلوی نقاشی هنر نمایی میکند. افکار او مختص بیکدوره معین زندگی بشر نیست، بلکه سراسر زندگی اندیشه های او با انسان همراهست و بشر را درتمام مدارج زندگانی راهنمایی مینماید. شعرش عمیق وهمواره دارای دورخ ظاهری وباطنی است طوریکه هر کس بنا بر میل خود را تعبیر میکند و این‌باعث تفاءل از دیوان او شده است.

حافظدر اکثر غزلیات خود یک مفهوم و هدف کلي را میپرورد و مردم را بیک مرحلهٔ عالی اخلاقی دعوت میکندواز ریا وتظاهر و تقلب‌انتقاد مینماید و در ضمن خود را نیز با آنان دریکصف قرار میدهد مگر بدون ریا بگناه خود اعتراف میکند. گناه او می خوردن، عشق ورزیدن نظر بازی، ورندیست، مگر در عصر او واعظ خودبین، زاهد بیخبر، صوفی ریاکار، شیخ زهد فروش، محتسب مزوراست که بنظر حافظ ریا، تظاهر و زهد فروشی از هر گناهی‌بدتر است. دیوان وی راهنماییهای اخلاقی نیز دارد و خواننده را بسعی و کوشش، بجد و جهدو انتقام فرصت و استفاده از وقت درستی، همت بلند، راه‌حقیقت جستن‌وعدم تعصب میخواند که:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

غزلیات حافظ بغالب زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده است، گیوته و نیچه آلمانی وآربری از شرقشناسان انگلیس‌و امرسن امریکایی مخصوصاً بترجمه والهام از دیوانش پرداخته اند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

(۱) منسوب بساوه از حوالی هرات

دو شاعر معروف دیگر. مولینا هاتفی و بدیع الزمان.

مولینا هاتفی. اسمش عبدالله، برادرزاده یا نوادهٔ جامی و وفاتش در ۹۷۲ بود. بتقلید از نظامی و جامی بتألیف خمسه‌ای پرداخت که دارای خسرو شیرین، لیلی و مجنون، هفت منظر و تیمورنامه است. و شاهنامهٔ نامکملی هم دارد. شعر معروفش آنست که پیروی از فردوسی و ابوشکور سروده:

ابوشکور بلخی:

درختی که تلخش بود گوهرا ... اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید ... ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

فردوسی:

درختی که تلخست او را سرشت ... گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب ... به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد ... همان میوهٔ تلخ بار آورد

هاتفی:

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت ... نهی زیر طاؤس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش ... ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل ... بدان بیضه دم دردمد جبریل
شود عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ ... برد رنج بیهوده طاؤس باغ

وقتیکه این شعر را بجامی خواند جامی گفت در هر بیت یک بیضه گذاشتی تا تمام شده.

بدیع الزمان:

پسر سلطان حسین بایقراء و آخرین شاه تیموری هرات است. طبع شعر داشت مگر در ۹۱۳ بنا بر حملهٔ محمد شیبانی، بدیع الزمان از مملکت فرار کرد و مدتی بهند و ایران و عثمانی بسر برد و در ۹۲۰ فوت نمود؛ ازوست:

مه من بیگل رویت دلم خون گشته چون لاله ... جگر هم از غم هجران شده پر کاله پر کاله
چو رخسار توا زنو شیدن می لاله گون گردد ... درون من صراحی وار تا لب غرق خون گردد

در قتل پسر خود گفته:

دریدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را ... شکستی زان میان شاخ گل نو رستهٔ ما را

ج . جنبش تاریخ نویسی ومیر خونـد

۱.ر و ح تاریخ نو یسی این عصر .

قبل ازین د وره تألیفات مشهوری در تاریخ نویسی شد، برخی از آ نها مانند تاریخ بیهقی وزین الاخبار قبلاً ذ کر شد، اینست که بنای تار یخ نو یسی در افغانستان از د وره های قدیم گذ اشته شده بود، مگر در د ور تیموریان ضمن تو جه بسایر شعبه های ادبیات وهنر و علو م تاریخ، نو یسی ووقایع نگار ی نیز مورد اعتنای امیران و شاهزاد گان تیموری بود و در هیچ د وره ا ی تار یخ نو یسی بآ ن پایه از رواج وترقی نرسیده بود، که در دو رمغول و تیمور یا ن رسیده. انگیزهٔ عمدهٔ آن این بود که فتوح ولشکر کشیهای مغول و فضلپروری تیمو ریان ا یشانرا وادار کرد بتار یخ نویسی ووقایع نگاری بپردازند، براشاهان مغول میخواستند فتو ح ولشکر کشیهای شان تاابد نام ایشا نرازنده نگهد ارد، همچنین شاهان تیموری میخو استند این هنرد وستی وعلمپروری شان درنظر آ یند گان مخفی نماند، و این منظور ها میسر نیست مگر در سایهٔ تاریخ؛ لهذا هردو گروه بتشو یق وتکثیر تار یخ نو یسا ن وواقعه نگاران پرداختند. وهمان بود که جنبش تار یخ نویسی نثرد ر ا ینعصر ظهو ر کرد. ا ز آ نجا که تا ریخ بجغرافیا نیز مر بو طست بر خی آ ثار جغرافی نیز د ر ذ یل این عنوان بنظر می آ ید .

مهمترین کتب تاریخی ایندوره در تاریخ ادبیات افغانستان تا ر یخ جها نگشای جوینی هروی، طبقات ناصری منها ج سرا ج جو زجا نانی ، (میمنه ای) تاریخ هرات معین الدین اسفزاری (سبزواری؛ شین دند) ، زبده التواریخ حافظ ابر واز اهل هرات وروضه الصفای میر خو اند بلخی وبعد حبیب السیر خواند میر ا ست .

گذشته ا زین کتب که تفصیل بیشتری را ایجاب میکند و پس ازین بدان میپردازیم کتابهای د یگری نیز درین عصر نگارش یافته و برای ما از آن جهت دار ای ارزش است که نه تنها در دور تیموریان هرات بلکه غالباً از طرف ا نانی نوشته شده که در دربار پاد شا هان تیموری افغانستان میزیسته اند ود رتاریخ آ نا نست عمد ه ترین آن کتابها اینست :

تا ر یخ یمینی در شر ح حال سلطان محمود غز نوی و پد ر ش سبکتگین که در قر ن پنج ازطرف ا بونصر عتبی بعربی تالیف شد ه بود د ر ا خیر قرن هفتم ابو شر ف ناصح گلپا یگانی آ نر ا بزبا ن دری تر جمه کرد. جامع التواریخ در تاریخ عالم وسلطنت مغول تا لیف فضل الله همدانی د ر ۷۱۰ هجری، تار یخ وصا ف تا لیف ادیب شها ب ا لد ین عبد الله (وصاف الحضره) در تاریخ عصر مغول با ا نشا ثقیل، تار یخ گزیدهٔ حمد الله مستو فی د ر حدود ۷۳۰ هجر ی، مجمل فصیحی خو ا فی ومطلع السعدین عبدالر زا ق سمرقندی : ظفر نا مه شرف الد ین علی یزد ی د ر تا ر یخ تیمو ر یا ن .

همچنین کتا بهایی در تا ر یخ ادبی علم شعر و شرح حال شا عرا ن ونو یسند گا ن بو جو د آمد مما نند لبا ب ا لا لبا ب و جو امع ا لحکا یات عوفی تذ کرهٔ دو لتشا ه سمر قندی، الـمعجم شـمس قیس و غیره.

۲. کتا بها ی تا ریخ عصر مغول :

جها نـگشا ی جو ینی و طبقا ت نا صر ی و تا ریخ هر ا ت و ز بد ه ا لتو ار یـخ .

(۱) از کتا بها ی مهم تاریخ عصر مغول یکی تاریخ جها نگشای تألیف علاء الد ین عطأملك جو ینی هروی صا حب د یوا ن ازوز یرا نوحا کمان د ورمغول بود که درحد و د ۶۵۰ تالیف آن آ غا ز ودر ۶۵۸ تمام شده است این کتاب بحدی ازمنابع مهما ست که غالب تار یخنو یسان معروف ازمطالب آن کتاب قسمتهایی را اقتباس کرده اند. این کتاب دارای سه جلداست.

جلد اول باداشتن یك مقدمه مفصل شامل عبادات ورسوم مغول قد یم وقوانین موضو ع چنگیزخا ن وتاریخ اقوام او یغور وتاریخ سلطنت او کتا ی قا آن بن چنگیز وسلطنت کیوك خان بن او کتای قاآن ومختصر تاریخ توش وچغتای فرزندان چنگیز وبنـ د روقایع سال ۶۴۳ هجری تمام شده جلد دوم مشتمل بر تاریخ خوار زمشاهیه و ملوك قراختایی و گورخانی است ودر آخر این جلد سر گذشت حا کمان مغول راازعهد او کتای قاان تاورو د هلا کو بخراسان وفارس (۶۲۶ــ۶۵۳) نیز ذ کر کرده است. جلد سو م باوقایع تاجگذاری منکوقا آن بن تولی بن چنگیز خان (۶۴۹) آ غاز میشو د و شامل حر کت هلا کو بفارس (۶۵۳) و جنگهای او بافرقهٔ اسمعیلیه وتاریخ ملوك این فرقه است وباذ کر انقراض ملوك اسمعیلیه بدست هلا کو خان (۶۵۵) بآ خر میرسد.

مولف علا ٔ الد ین عطا ملك جوینی پسر بهاءالدین محمد جوینی صاحبدیوان (جوین علاقه ایست بین فراه وهرات) ازمشهورترین خانو اد ها ی خر اسا نی بوده در د وره های خوارزمشاهی ومغول متصدی امور عمده بودند وغالباً ادارهٔ ا مور مالی لشور مربوط ایشان بود عطأملك درسال ۶۲۳ هجری تولد و د ر ۶۸۱ وفات کرد. وی د رنخست ازدبیران امیرا رغون پسر آباقا خان نایب الحکومهٔ خرا سان ودر غالب مسافرتها باوی میبو د

خد مت هلاکو نیز بوده که تا اخیر عمر آنجا ماند ود ر حملهٔ هلاکو به بغداد با وی بود و گویند که از بسیاری خرابیها هلاکو را ممانعت کرده است سپس از طرف هلاکو حاکم بغداد شد که در زمان پسرش حاکم عراق بود و جمله ۲۴ سال حاکم انو لابود.

خانوادهٔ جوینی چون بر مکیان خراسانی همه عالم وفاضل و ادیب وهنرور وعلم دوست بودند، عطأ ملك جوینی و برادرش شمس الدین صاحب دیوان محافل و مجالس خود را مرکز عالمان، دانشمندان اهل ادب وهنر کرده از ین طبقه تشویق و حمایت بعمل می آوردند. ازین است که عالمان وشاعران نیز آثار خود را بنام ایشان کرده‌اند وقصایدی در مدح شان موجود است. خواجه نصیر الدین طوسی (وفات ۶۷۲) رسالهٔ اوصاف الاشراف خود را بنام شمس الدین ساخته. سعدی وخواجه همام تبریزی دروصف ایشان مدحیه ها و حصیده هایی دارند. عطأ ملك بعلاوهٔ جهانگشا اثر دیگری بنام تسلیه "الاخوان درذکر رنجهایی که برده دارد و رسالهٔ دیگری قو راتتمهٔ آن نوشته است.

(۲) طبقات ناصری تاریخ عمومی است که از قدیمترین سالها آغاز شده تا سال ۶۵۸ هجری ادامه یافته ومولف آن ابو عمرعثمان منهاج الدین محمد سراج الدین ازاهل جوزجانان (میمنه) است واز مؤرخان ونویسندگان نامدار میانهٔ قرن هفتم افغانستان است که بعد بهند زیسته است وشهر های خراسان (افغانستان امروز) وایران را دیده است.

طبقات ناصری را منهاج سراج بنام سلطان ناصر الدین محمود شاه درسال ۶۴۴ نوشته است که دارای بیست ود وفصل است:

در آن از ابتدای آفرینش عالم، تاریخ انبیأ علیهم السلام، شاهان ساسانی وبرخی دیگر تا ریخ اسلام وتاریخ خلفا تاریخ سلاله‌های طاهری، سامانی صفاری، غزنوی وغوری افغانستان وشاهان غوری هندوسلطنت مغول وتفصیل از بین بردن اسمعیلیه که غالب آن رامؤلف بچشم دیده، و پس از ذکر حوادث سال ۶۵۸ ختم میشود.

بشای آن روان، متین وبی تکلف است. این کتاب با راول در کلکته ویکبار هم با تعلیقات وحواشی و نسخه بدلها مقدمه (بقلم عبدالحی حبیبی) که در کابل بچاپ رسیده است..

قاضی منهاج سراج از یك خانوادهٔ صاحب فضلی است. نخست امام عبد الخالق جوزجانی (میمنه) بغزنین آمد و با یکی زد ختران سلطان ابراهیم غزنوی ازدواج کرد که پس از چهار نسل منهاج السراج پسر مولنا سراج الدین محمد مشهور به اعجوبة الزمان در ۵۸۹ تولد شد. پس از تسخیر لاهور از طرف غوریان و انحطاط کلی غزنویان (خسرو ملك اخرین شاه غزنوی) پدر مؤلف از قاضیان دورغوریان بود در لاهور و تخارستان (قطغن) و بامیان قاضی بود.

مؤلف طبقات ناصري مراحل آغاز زندگانی خویش را در فیروزکوه غور سپری کرده سپس در زرنج مرکز سیستان مدتی بسر برد. در هنگام ابتدای حملهٔ مغول در خراسان از وطن دفاعها کرد و مدتی بطرف و آنطرف میگشت، خیسار فراغزنین وبالا آخر نزد ناصر الدین قباچه بملتان رفت و از طرف وی بکمال احترام پذیرفته شد و بوظیفهٔ قضأ گماشته شد. سلطان شمس الدین التمش نیز پس از تصرف ملتان قاضی را نوازشها کرد وباسلطان بدهلی آمد و درزمان وی و سلطانه رضیه دخترش و سلطان معز الدین بهرام شاه بعهده های بزرگ مقرر بود تا آنکه قاضی القضات شهر دهلی گردید

(۳) زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو از اهل هرات تاریخ عمومی است در چهار جلد که در سال ۸۳۰ تالیف شده. این کتاب را بامر بایسنقر پسر شاهرخ در سال ۸۲۶ آغاز کرد و کتابی است شامل تاریخ عمومی از خلقت آدم تا زمان وی که در چهار جلد یا چهار ربع آنرا نگاشت، سه جلد اول آنرا مجمع التواریخ سلطانیه نام گذاشت و ربع چهارم را زبدة التواریخ. در نگارش این کتاب از منابع موثوقی استفاده شده است که عبارت اند از احادیث و تفسیر و تواریخ متعدد مثل قصص الانبیأ (ع) و سیرا لنبی (ص) و تاریخ طبری، مروج لذهب مسعودی، معادن الجوهر مسعودی، شاهنامه فردوسی، تاریخ یمینی، کامل التواریخ ابن اثیر، سلجوقنامه ظهیری، طبقات الناصری منهاج السراج جوزجانی، جهانکشای جوینی، نظام التواریخ قاضی بیضاوی، تاریخ وصاف، جامع التواریخ رشیدی، تاریخ گزیده محمد الله مستوفی.

ربع اول شامل خلقت ادم، پیشدادیان، اشکانیان، واسکندر راست.
ربع دوم متضمن تاریخ حضرت محمد (ص)، خلفای راشدین (رض)، امویها و عباسیها ست.
ربع سوم در وقایع سلاله های صفاری، سامانی، دیلمی و غزنوی، سلجوقی، اتابکان فارس، ملوك بامیان، ملوك خلجی، ملوك نیمروز و سیستان، خوارزمشاهیان و قراختاییان که تاریخ مغول را مفصلاً در بر میگیرد.
ربع چهارم شامل وقایع وحوادث از مرگ سلطان ابو سعیدمیرزا ایلخانی (۷۳۶ یا ۷۴۰) تازمان شاهرخ پسر تیمور (۸۳۰)
مؤلف این کتاب عبدالله شهاب الدین معروف بحافظ ابروی هروی پسر لطف الله زین الدین است، از تاریخ نگاران مهم عصر تیموری افغانستان که در هرات پرورش یافته تحصیل کرده است.
حافظ ابرو در دربار امیر تیمور کورگان و نزد شهزاده بایسنقر پسر شاهرخ مقام ارجمندی داشت. و در اکثر سفرها با امیر تیمور و با شاهرخ نیز ملازم دربار بود که در سال ۸۳۳ یا ۸۳۴ وفات یافته. بعلاوهٔ زبدهٔ التواریخ، آثار دیگری نیز دارد. از جمله یکی جغرافیاست که در سال ۸۱۷ بزبان عربی برای شاهرخ نوشته. سپس جغرافیایی مختصر و بعد مفصل بزبان دری در سال ۸۲۳ در دو جلد نگاشت. دگر ظفرنامه سامی است واین نخستین اثر ش است که در سال ۸۱۴ تمام شده. سدیگر ذیل جامع التواریخ رشیدی که حسب فرمان شاهرخ تالیف کرده، متممهٔ جامع التواریخ خواجه رشید بن فضل الله است از حوادث ۷۰۳ هجری تا۸۱۹سال تالیف کتاب.
نوشتهایش متین و روان است و بیشتر بر جنبهٔ واقعیت و حقیقت اتکا کرده، افسانه و حکایات کمتر دارد. در آغاز هر فصل فهرست مطابع همان فصل را نگاشته است، خود ش بزبانهای عربی وترکی نیز آشنابود شعرهم میسرود.
(٤) تاریخ هرات از مهمترین کتابهای نثر تاریخی است که در اخیر دورتیموریان، درعصر سلطان حسین بایقرأ بوسیله مولینامعین الدین محمد اسفزاری از حومهٔ جنوب هرات واز بزرگترین نویسندگان این دور تالیف شده، که علاوه از سخنسرایی و نویسندگی، مولانادرخوشنویسی نیزمعروف بود. نام این کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات» است. وی گذشته از ین رساله ای مشتمل بر منشآت ومناشیرومکتوبات دارد.

۳. میرخوند و خوندمیر از تاریخنویسان روضه الصفاو حبیب السیر.

نخست روضه الصفا از مهمترین کتابهای تاریخ است که در دورتیموریان بنام سلطان حسین بایقرأ، ازطرف محمد بن خاوند شاه (میرخوند) از نجیبان بلخ تالیف شده است که سپس در ۹۰۵ از طرف مولف در تالیفی بنام خلاصة الاخبار مختصر شده است.
این کتاب مرکب از هشت جلد و یك اعلام جغرافیایی است که تاریخ انبیأ (ع) و خلفا و سلاطین وامیران از آغاز خلقت، تاریخ اسلام وخراسان (افغانستان امروز) و دور تیموریان را تا آخر زمان سلطان حسین بایقرأ دربر میگیرد که جلدهفتم آن ازطرف خواندمیر نواده اش نوشته شد. این کتاب بزودی معروف گشت.
اطلاعات عمیق مؤلف در تاریخ ومطالعات دقیق وی از خلال آن پدید است، امااز کوچکترین انتقاد درسنجش اینهمه معلومات اثری نیست. البته اطلاعات زیادی که مؤلف فراهم آورده ومخصوصاً حوصله یکه در گرد آوردن ترتیب و تصنیف سنن تاریخی بخرج داده شخص را ابتعجب و شگفت اندر میکند. سبك نگارش وی مزین ومصنوع است بحدی که گاهی معنی را قربان لفظ وصورت مینماید، باوجود آن روضه الصفا از شاهکارهای ادبی این عصر بشمار می آید. برخی نقادان این اثر را از نظر ارزش ادبی ومقدار اطلاعات، کتاب جامع بی مانندنثر میدانند.
سید برهان الدین محمد بن خاوندشاه که بمیرخوند معروفست از بزرگترین نویسندگان و مؤرخان دورتیموری افغانستان پسر سید کمال الدین محمود در نیمهٔ قرن نهم در بلخ متولد ودر ۹۰۳ در هرات وفات ومدفون شده. وی در بلخ بتحصیلات علوم و کمالات معنوی پرداخت. از آغاز جوانی بمطالعات وتحصیل تاریخ واد بیات مشغول بود. پس از وفات پدرش بهرات رفت ود رآنجا از طرف بزرگترین مشوق علم و ادب امیر علیشیرنوایی باکمال حرارت پذیرایی شد و بنا بر شخصیت برازندهٔ خود بزرگترین مقام و توجه راحایز بودکه تاریخ عمومی خود را نیز بنابرخواهش وی تالیف کرد. در هرات بخدمت اهل طریقت و تصوف رسید و خود نیز از مریدان خاص شیخ بهاء الدین عمر بود، که بالاخره درمزار مرشد خود دفن شد.

دیگر حبیب السیر تاریخ عمومی معروفست. مؤلف آن غیاث الدین خواندمیر هروی نواده میرخواند برکارترین مؤلفان و مؤرخان افغانستان است. این کتاب نسبت بروضة الصفا مختصرتر و در سه جلد است، از ابتدای خلقت عالم تا وقایع سال ۹۳۰ هجری را در بر میگیرد. تألیف آن در ۹۲۷ آغاز یافته، در ۹۳۰ تمام شده است. نویسنده در نگارش این کتاب در وصف یک استعداد عالی بخرج رسانیده است. سبک وی ساده، پخته و شیرین است. استحکام عقلی، دقت منطقی و وضاحت مطلب و روشنی کفتار در آن دیده میشود. غیاث الدین مؤلف حبیب السیر پسر همام الدین است که پدرش سالها با مروزارت سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید کورگان بسر برده مادرش دختر میرخوند مؤلف تاریخ معروف روضة الصفاست. وی بین سالهای ۸۸۰ و ۸۸۱ در شهر هرات تولد شد و در ۹۴۱ در هند وفات یافت. در دهلی دفن شد. تحصیلات وی در رشته های طب، تفسیر، شعر، ادب، لغت و تاریخ بود و مورد نظر و لطف خاص امیر علی شیر نوایی قرار داشت، بخدمت بدیع الزمان پسر سلطان حسین بایقرا پرداخته و بوزارت گماشته شد و قسمت زیاد عمر خویش را در هرات سپری کرد. بعد با گره نزد بابر رفت و پس از فوت وی در خدمت همایون بسر برد. سایر آثار میرخوند اینها است:

۱ـ مسیر الملوک در ذکر ماثر و حکم و امثال ملوک و دانشمندان و انبیا (ع).

۲ـ خلاصة الاخبار در تاریخ عمومی و تاریخ دور سلطان حسین بایقرا، در اخیر، فصلی در تعریف شهر هرات و شرح مشاهیر معاصر مؤلف دارد.

۳ـ دستور الوزراء در شرح حال وزیران اسلام و افغانستان تا انقراض سلسلهٔ تیموریان.

٤ ـ جلد هفتم روضة الصفای میرخواند.

٥ـ مکارم الاخلاق در شرح فضایل امیر علی شیر نوایی.

٦ـ منتخب تاریخ وصاف.

۷ ـ همایون نامه در هند بنام همایون در قوانین آن دور نوشته.

۸ ـ نامه نامی در دستور کتابت و انشاء با نامه ها و منشآت خود ش.

۹ ـ غرایب الاسرار.

ـ جواهر الاخبار.

د. تفسیر حسینی مولینا کاشفی و نثر این دوره

۱. نثر مولینا کاشفی: تفسیر حسینی و انوار سهیلی

مولینا کاشفی هروی که از نثر نویسان طراز قرن نهم افغانستان است، کتابهای مهم و عالی نگاشته است. تفسیر حسینی یا مواهب علیه از جملهٔ کتابهای درجه اول و معروف بحساب می آید که خواندن آن زیبا دی دارد. نثر شیوا روانی است که خواننده را بخود جلب میکند. وی این تفسیر را با افق نظر بسیار وسیع نوشته، از فلسفه، تصوف، کتابهای دینی و تاریخی و ادبیات قدیم هم شواهدی آورده، اقتباساتی کرده است. نثر آن بسیار شیوا و دارای استعارتهای معمول آن وقت میباشد؛ البته کنایتها و مجازها بحدی نیست که در موضوع اخلال وارد کند. این کتاب را ممکنست شاهکار نثر دور تیموریان شمار کرد.

انوار سهیلی درواقع همان کتاب کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی است. در عصر سلطان حسین بایقرا مولینا کاشفی کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی را لباس نو پوشانید و تهذیب وساده نمود. بجای اشعار عربی آن اشعار دری آورد. و آنرا به بنام نظام الدوله امیر شیخ احمد معروف بسهیلی از امیران سلطان که اهل ذوق و ادب و شاعر بود، تالیف کرد و بنام «انوار السهیلی» موسوم کرد. البته کاشفی انشاء ابوالمعالی را اساس قرارداده بسبک عصر خود نگاشت، استعارتهای آن بارد و تشبیهات ناخوش است. بهترین قسمت انوار السهیلی آنست که از کلیله گرفته شده است. ترجمه های ابوالمعانی از عربی با نهایت اختصار و غایت متانت و سلاست است، اما در انشای کاشفی را اطناب پیموده شده، گذشته از آن کاشفی حکایتها و داستانهای دیگری را که در نسخه های کلیله نیست اضافه کرده و قصه های مناسب را درج کرده است.

سپس بفرمان اکبرشاه شهریار مغولی افغانستان و هند ابوالفضل بن مبارک نشانه مؤرخ معروف متوفی بسال ۱۰۱۱ هجری قمری انشأ انوار السهیلی را ساده کرده از کلیله ودمنه تهذیبی ساخته «عیاردانش» نام نهاده است.

۲ زندگانی مولینا کاشفی و تالیفات او.

کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی هروی از بزرگان دانشمندان و نویسندگان قرن نهم افغانستان است. موطن وی سبزوار (شین دند) ونخست بوعظ و خطابت مشغول بود و صدای خوش وگیرنده و بیان فصیح و مؤثر و حافظهٔ نیرومند داشته، وخطیب بیمانندی بود. بنیشاپور ومشهد نیز سفر کرد و بعد بهرات آمد و بسعد الدین کاشغری که وفات شده بود و درهرات دفن بود ارادت میورزید. با مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعر معروف قرن نهم افغانستان معاصر بود و رشتهٔ مودت داشت و برهنمایی وی در سلك طریقهٔ نقشبندیه در آمد. درهرات بوعظ و خطابت میپرداخت و با امیران تیموری افغانستان مخصوصاً سلطان حسین بایقرا پادشاه نامی و دانش پرور افغانستان ارتباط و پیوستگی یافت و امیرعلی شیرنوائی وزیر معروف و فضلپرور دربار آن پادشاه موبرا احترام بسیار میکرد که کاشفی بتشویق وی کتابها تالیف کرد. کاشفی سالها در شهر هرات سه چهار روز هفته را درجامعها ومسجدهای بزرك بوعظ میپرداخت و بهندوستان نیز سفر ینموده بالاخره درسال ۹۱۰ هجری در هرات وفات یافت وهمانجا دفن شد. سی و هشت جلد کتاب از تالیفات او بدست است که در رشته های مختلف تفسیر، حدیث، تصوف، فقه، اخلاق، تاریخ، نجوم و ریاضی بزبانهای دری و عربی نوشته، در همهٔ این علوم مهارت بسزایی داشته است. در نظم نیز استاد بود و کاشفی تخلص میکرد. معروفترین آثار وی قرار ذیل است:

۱ ـ جواهرالتفسیر بزبان دری که تنها یك جلد و تا سورهٔ عمران است برای امیر علی شیر نگاشته.

۲ ـ مواهب علیه یا تفسیرحسینی برای امیرعلی شیر در ظرف دوسال از ۸۹۷ ـ ۸۹۹ تالیف شده.

۳ ـ مختصر جواهر: مختصرجواهر التفسیر.

٤ جامع الستین تفسیرسورهٔ حضرت یوسف (ع) بزبان عربی

۵ ـ روضه الشهدا: در تاریخ حادثهٔ کربلا.

۶ ـ اخلاق محسنی.

۷ ـ انوار السهیلی.

۸ ـ ۹ ـ و ۱۰ ـ شرح مثنوی، لباب معنوی، لب لباب، معنوی: خلاصه و مطالبی در مثنوی مولوی.

۱۱ و ۱۲ ـ مخزن الانشأو انشاء در نامه نویسی و منشآت.

۱۳ ـ بدایع الافکار فی صنایع الاشعار: در بیان صنایع شعری و علم بدیع.

۱٤ ـ مجموعهٔ غزلیات و رباعیات.

وچهارده کتاب و رسالهٔ دیگر در نجوم ور یاضیات فقه، حدیث و تصوف و اخلاق... که تقریباً آثار عمدهٔ وی کتابهای اساسی ومعیارهایی اند که غالب آنها مخصوصاً تفسیرها، اخلاق محسنی، انوار سهیلی، روضه الشهداو غیر کتابهای نصاب درسی اند.

۳. نثر دورتیموریان افغانستان لباب الالباب، تذکرهٔ دولتشاه، المعجم، اخلاق ناصری، جلالی و محسنی

مهمترین رشتهٔ نثر نویسی این دوره همانا جنبش تاریخ نویسی و واقعه نگاری است که دربخش پیشتر در ان بحث شد. البته این جنبش در دور مغول وتیموریان بحدی مهمست که اگر نام نثر را این دوره ها برده شود، بنظر اول همان تاریخ نویسی بخاطر می آید؛ ما باید گفت که نثر این دوره بهمان منحصر نبوده، در رشته های دیگری نیز سیر کرده است، که بپیوست آن ممکنست ازدو جریان دیگر

نیز نام برد: یکی در تاریخ شاعران و موضوع شعر، دیگر در اخلاق، چون غالب این کتابها در دربار شاهان افغانستان نگاشته شده بآن میپردازیم:
(۱) در رشتهٔ تاریخ ادبی وعلم شعر از معروفترین کتابها: لباب الالباب، جوامع الحکایات، تذکرهٔ دولتشاه و المعجم است.
لباب الالباب عوفی.
مهمترین کتاب در شرح حال شاعران و ادیبان که در حدود سال ۶۱۸ تالیف شده. از آغاز شعر دری دور نوسینده که غالب انها در افغانستان بوجود آمده اند سخن میگوید. این کتاب دو جلد است که جلد اول بشرح حال ونقل قول سخنگویان از پادشاهان و امیران و وزیران وعالمان وجلد دوم بشرح حال سایر شاعران و ادیبان میپردازد و ترجمهٔ ۱۶۹ شاعر را حاویست. نویسنده محمد عوفی از مروبود، در بخارا تحصیل کرده در بلاد خراسان بسفر پرداخته است و بهندوستان رفته و این کتاب را در آنجا نگاشته است. جوامع الحکایات شامل حکایات ادبی و اشعار و امثلهٔ متفرق تالیف عوفی است.
تذکرهٔ دولتشاه – پس از لباب الالباب تذکرهٔ مهم شاعران از دولتشاه سمرقندی است که در حدود ۸۹۲، سلطنت سلطان حسین میرزا و بحمایت امیر علی شیر نوائی در هرات نوشته شده. این کتاب متضمن شرح حال وگفتار ده شاعر عرب و یکصدوسی وچهار شاعر دری گوی با نمونه های کلام شان ومختصری ز شرح شهزادگانی میباشد، که این شاعران بدربارشان میزیستند. همچنین شرح حال شش نفر شاعر معاصر خود را نیز نوشته که دو نفر شان وزیر بودند: امیر علی شیر نوائی و امیر شیخ احمد سهیلی. ارزش ادبی تذکرهٔ دولتشا بنا براطلاعات مبسوطی است که منحصر بخود ش میباشد. برخی از مطالبش حتی بررو ایات استوار است. نکته ها، لطایف وسننی که وی گرد آورده بدون توجه بترتیب تاریخی و با واقعیت تاریخی درج شده. با وجود این نکته های کوچك کتاب وی از منابع عمدهٔ معلومات ما در بارهٔ شاعران است.
دولتشاه بن علاء الدوله سمرقندی دراوایل قرن دهم فوت شده، از امیرزادگان بود و پدرش از ندیمان شاهرخ و خودش از مقربان سلطان حسین و امیر علی شیر نوائی ومعاصرجامی بوده؛ از نویسندگان معروف دور تیموریان افغانستان بحساب می آید که از امیر علیشیر تشویقها دیده و کتاب خود را بنام وی کرده است.
المعجم – مهمترین کتاب درعروض، قافیه، بدیع بیان ونقد الشعر میباشد، که بدست است ونام کامل آن المعجم فی معاییر اشعار المعجم است و مؤلف آن شمس الدین محمد بن قیس رازی است. بعلاوه امثله و اشعار زیادی، نامهای بسیاری از شاعران بزرگ افغانستان مخصوصاً معاصران مولف در آن ذکر شده است. مولف در هنگام حملهٔ مغول در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه بوده است که نخست این کتاب را بعربی نوشت سپس بدری ترجمه کرد.
نفحات الانس تالیف جامی، مجالس العشاق تالیف سلطان حسین و روضه الشهدای حسین واعظ کاشفی و رشحات تالیف پسر او علی نیز از کتابهای مهم ایند و راند.
(۲) در رشتهٔ اخلاق آنچه مشهور است اخلاق ناصری، اخلاق جلالی، اخلاق محسنی و انوار سهیلی است.
اخلاق ناصری – در اصول اخلاق با حکمت علمی از طرف نصیرالدین طوسی در سال ۶۳۳ تألیف شده.
اخلاق جلالی – در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن از اخلاق ناصری اقتباس شده و مؤلف آن جلال الدین دوانی است
اخلاق محسنی – در صفات و مبانی اخلاقی در چهل باب از طرف مولینا حسین واعظ کاشفی هروی در سال ۹۰۰ بنام سلطان حسین بایقرا تالیف شده.
انوار سهیلی، که قبلاً گذشت تالیف کاشفی هروی.
از خواص نثر این دوره میتوان نکات آتی رابرشمرد:
یکی – تکلف که ساده نویسی قرن چهار، پنج و شش به نثر پر تکلف و مصنوع فنی بدل شده است، چه نویسندگان ازهنرمندان دوره رنسانس الهام گرفته وهنرمندی بخرج میدهد تا نثر رنگین و پر تکلفی را بوجود آرند.
دوم – کلمات عربی به پیمانهٔ وسیعتر داخل نثر دری شد.
سوم – کلمات ترکی کم و بیش داخل زبان شد.
چهارم – دردوره های پیشین عالمان بزبان عربی نیز آثاری مینوشتند که در ین دوره متروك شد و کمتر دیده نمیشود.
پنجم آنکه غالب کتابهای عربی رابزبان دری ترجمه کرده اند.

فصل هفتم

جنبش غزلسرایی و عصر بیدل

الف. ترقی غزل و سبک هند

۱. انحطاط ادبیات: دور شیبانیها یا ازبکهای افغان:

دور باشکوه تیموریان هرات که آنرا بنام رنسانس افغانستان یاد کردیم با دور رنسانس اروپا و دولت پرعظمت عباسی و یا دربار سلطان محمود غزنوی پهلو میزد که متاسفانه با سقوط بدیع الزمان انقراض یافت. دورهٔ جدید از استیلای شیبانیها یا ازبکهای افغانستان در صفحات شمال افغانستان بوسیله محمد شیبانی در ۹۱۳ هجری، فتح کابل بوسیله ظهیر الدین محمد بابر و بکار آمدن صفویها در ایران و تصرف برخی نقاط جنوب غرب و غرب افغانستان شروع شده با اقتدار سلطنت محمدزاییها در افغانستان بآخر میرسد. این دور را که دور انحطاط سیاسی و ادبی افغانستان است و مصادف بتاخت و تازها و جنگهاست، ممکنست بدو بخش از هم جدا کرد: دور نخست از سقوط تیموریان تا بوجود آمدن سلطنتهای درانی: هوتکی و سدوزایی در قندهار؛ دور دیگر از آنجا تا بروز محمدزاییها.

شیبانیها دولت معظم تیموری را خاتمه دادند و صفویها قندهار و هرات را استیلا کردند که درینگاه شیبانیها یا ازبکان افغانستان با صفویها جنگیده، هرات را دو باره گرفتند درین دور که رویهمرفته فرهنگ و مدنیت بنا بر حملات و هجومها و جنگها زیر پا شده بود، مراکز علم و ادب نیز از بین رفت و رونق دور تیموری نماند و از طرفی هم تفرقه و تشتت و ضعف سیاسی موجبات انحطاط علم و ادب را فراهم آورد، مگر با وجود اینهم شیبانیها شاهان علم دوست و ادب پرور بودند؛ در بلخ و سایر جاها مدارس بنا کرده عالمان و شاعران را جلب کردند. بلخ مرکز علمی و ادبی آنها با بخارا و سمرقند پهلو میزد. خاندان ادب پرور «والای» بدخشان نیز که بدانها نسبتی داشتند خانوادهٔ شعر دوست بودند، چنانچه بیرام خان و پسرش عبدالرحیم خان خانان از اهالی بدخشان که بعداً بهند رفتند از حامیان و مشوقان بزرگ علم و ادب گشتند. کتاب «بحر الاسرار» تألیف محمود کتابدار در دور سلطنت شیبانیها در عصر حکومت فدا محمد خان شیبانی نوشته شد که معرف فرهنگ و علم پروری آن دور بشمار می آید. شاعران بیشماری در بدخشان، بلخ، هرات، کابل و قندهار سر برآوردند که در شعر و ادب قریحت آزمایی نمودند. در قرن دهم هجری پس ازینکه دولت تیموری افغانستان سقوط کرد و مملکت بدست حکومتهای شیبانی (ازبکهای افغانستان) و ماوراء النهر، صفوی فارس و مغولیهٔ هند تجزیه شد، در نتیجهٔ جنگهای هرسه؛ شهرهای مشهور افغانستان از قبیل هرات، بلخ، غزنه، کابل و مرو وغیره که کانون علم و ادب و هنر و فرهنگ بودند از مرکزیت افتاده کانون ثقافت و علم بیشتر بخارا، سمرقند، دهلی، آگره و اصفهان قرار گرفت، یکنوع انحطاط علمی و ادبی در کشور رونما گردید. دربارهای ماوراء النهر فارس و هند، عالمان ادبیات هنرمندان افغانستان را نیز بخود کشانیدند. از سوی دیگر شاهان افغانستان همواره بهند حمله نموده مدنیت اسلامی و فرهنگ افغانستان و زبان دری را بدان سامان نشر کرده اند. نخستین

بارین مدنیت اسلام وزبان دری بوسیلهٔ کشورگشایی سلطان محمود غزنوی وبارد یگر با لشکر کشیهای غوریها وسوم بار با سپاهیان سوری ولودی‌بهند انتشار یافت. در ترکیه وآسیای صغیر سلطان ولد پسر مولوی‌زبان وادبیات دری را درآن سامان بسط داد تا آنکه‌از زبانهای دربار عثمانیهاقرارگرفت.که بدان زبان شعرسرودند وشاعران دری را تشویقها کردند.

۲.افغانستان وشاهان مغولی هند.

بابر سلالهٔ مغولی را در هند وافغانستان جنوبی و جنوب شرقی تاسیس کرد وکابل را مرکز تابستانی خود قرارداد و ازهمه جا بیشتر دوست میداشت. دراینجا باغی داشت که تاحال بنامش موجود است وبنابر وصیت خودش وی وبسیاری ازخویشاوندانش درآنجا دفن میباشند.
بابر نیز مدنیت خراسان (افغانستان امروز) وزبان دری‌اینولا رابهند برد. وی وپسرش همایون ونواده‌اش اکبرو پسراوجهانگیر وسایرفرزندانشان بزرگترین حامیان فرهنگ وادبیات ما وطرفداران ومشوقان ادبیات دری بودند که غالب تحصیلات شان باین زبان صورت میگرفت ودردربار آنان چه درکابل، چه در هند شاعران و نویسندگان دری زبان مقام برجسته داشتند وباین زبان سخن میگفتند. همچنین هندیها نیز شعردری میسرودند و خودشان نیز شعردری میگفتند. آثار وادبیات افغانستان ازقبیل شاهنامه، حدیقه، مثنوی، گلستان و آثارجامی هروی و حافظ وتاریخها یکه دردورهٔ تیموریان ویا قبل ازآن تالیف شده بود رواج پیدا کرد وشاعران ازهردیار بدربارشان‌روی‌آوردند. پادشاهان‌مغول تاریخ‌نویسی‌رامخصوصاً ترقی‌دادندو تألیفات گرانبهایی‌در تاریخ عمومی وتاریخ هندوستان بزبان دری بوجودآوردندو سلطنت‌امپراطوران‌مغول، کانون‌بزرگ‌علم‌وادب شد. چنانچه زبان وادبیات افغانستان که درین کشور پرورده شده بود بهند واطراف دیگر نشر شد و مدنیت افغانستان درهند عام‌گشت‌وتأثیرات متقابلی نیز ازآن ظهور کرد وتطورات جدید باین سر زمین برگشت. مدنیت وافکارهندی نیزتاثیر نموده با برسبك معماری مغولی راوارد افغانستان نمود، که بزرگترین نمونه آن مسجد باغ بابرشاه درکابل است. وی‌سبك معماری اسلام راازماوراء النهر خراسان وعراق بوسیله افغانستان بهند برد.

همچنین شاعران سبك جدیدی را پدید آوردند که بنام سبك هندی بمعرو فست. باروی‌کار آمدن صفویها درایران که تشیع را مذهب رسمی قراردادند، انگیزهٔ ادبیات جدیدی ازقبیل منقبت سرایی وادبیات مذهبی بوجود آمد. شاعران آزاد منش با فغانستان وهند مهاجرت کردندو بدربارهای شاهان‌افغانی هند و مغولیهٔ هند متمکن گشتند. این شاهزادگان صاحب ذوق‌وشعر دوست بحدی خریدارادانش وادب بودند که نه تنها شاعران افغانستان بلکه شاعران ایران هم بدانجا روآوردند. دربارهای شاهان افغانی هند ازقبیل لودیها و سوریها و همچنین دربار مغولیه، مرکز بزرگ تکامل زبان وادبیات دری بود.

۳. منشاء وانگیزهای سبك هندی.

سبك نو وادبیات جدیدیکه درهند بتکامل پرداخت پایه های نخستین آن در افغانستان بدربار تیموریان هرات درمحضر سلطان حسین‌بایقراء و امیرعلیشیر نوائی ریخته شد وهمانطوریکه غزنویان وغوریان سبکهای خراسانی ادبیات افغانستان را بهند برده انتشار دادند،لودیها وسوریها سبك

نورا بهند بردند وبنشوو ارتقا وتکامل آن کوشیدند همان بود که سبك معروف بهندی ظهور کرد و باز بوسیلهٔ مرکزیت افغانستان بماوراءالنهروایران برده شد.

این ادبیات نوکه محصول محیط جغرافیایی ومادی مخصوص هنداست و ازافکار، تلقیات وفلسفه های مختلف هند حکایت میکند درهند تکامل کرد: غزل ترقی کرد وقصیده منحط شد. زیرا هدف غزل هنرنمایی است ودرهربیت آن میتوان عالمی دیگر را گنجانید ودرهربیت غزل یك موضوع جداگانه راپرورش داد، درحالیکه درقصیده یك موضوع درتمام شعر جاداده میشد. این ادبیات واقعی وریالیسم نیست امابی بهره از آن هم نمیتواند بود ویکنوع Surrealisn است که مطالب را از زندگانی واقعی گرفته، آنرا باعقاید وتلقیات عجیب وغریب آمیخته، آرزوهای قلبی خود را نیزبدان مزج کرده بیان میدارند؛ گویا بمطالب گفته شده وکهن لباس و پیرایهٔ جدیدی میپوشانند.

رسم ورواجهای شگفت انگیز و خیالات محیطی، وضع جغرافیایی وگرمی هند، بادها و رطوبت بحری همه چیزهایی بودند که براقتصادیات هند مؤثر بودند. بنابرزیادی زمینهای مزروعی و میوه‌ها، یکنوع استراحت طلبی پدید آمده بود که اهالی را بیك سلسله اندیشه ها وامیداشت. اینان افکار واندیشه های خود را دورتر از طبیعت جولان داده احساسات واندیشه های شان بتناسب محیط طبیعی واجتماعی با تخیل آمیخته شده بود وآن معانی بسیار باریکی رامی اندیشیدند که ازعالم ماده دورتر ومجردتر بود، با تشبیهات از معقول بمحسوس رفته یکنوع خیال بندی با تمام معنی پدید آمد.

سبك هندی ابتداء درزمان تیموریان هرات در افغانستان بناء یافت، چه سلطان حسین بایقراء ووزیرش امیرعلیشیر که متمایل بتصوف وغزل عرفانی بودند درینراه اساساتی گذاشتند، بعد استادان بزرگی چون صائب کلیم و بیدل بوجود آمدند که این سبك را بمقام بلندی رسانیدند. بسیاری از شاعران زبان دری با ین سبك شعرگفته اند اما تفاوت بین شاعران دری زبان افغانستان و هند اینجااست که شاعران هند بشتر اغراق مینمایند درحالیکه شاعران افغانستان کمتر باغراق میپردازند وجنبهٔ طبیعی شعر رانگهمیدارند، که البته اغراق وغلوی بیش ازحد بما آنقدر خوشآیند نیست واین سبك دیگرمورد دلچسپی ما است. بزرگترین شاعراین سبك میرزا عبدالقادر بیدل است که درافغانستان بحیث یك شاعر بزرگ ملی تقدیر میشود که همان راه وروش سنائی مولوی وجامی را گرفته است.

٤. روح عصر

پیش از اینکه به بیدل وسایر شاعران بپردازیم مختصری از عصر بیدل تذکر میدهیم، تا دیده شود که بیدل، فکر و سبك وی محصول کدام دوراست وچه محیطی بیدل را چگونه بارآورده. واضحست که با سلالهٔ غزنویان وسلطان محمود کبیر شاهنشاه غزنه دین اسلام وادبیات دری بهند راه یافت وسپس غوریان وبعد قطب شاهیان، خلجیها و تغلق شاهیان در هند بسلطنت پرداختند. پس ازضعف حکومت مرکزی یکنوع ملوك الطوایفی در آنجا چیره شد که نزاعهای ادیان مختلف مخصوصاً مسلمان وهند ودرآن کشور وعلتهای اقتصادی وسیاسی آن وضع هندرا فوق العاده مختل کرده بود. با بر نبیرهٔ تیمور در برابر حملات شیبانیها درکابل اقامت گزیدو بنابراختلاف بین برادران همایون، شیر شاه سوری افغان بهند حمله ورگردید. حکومتهای اسلامی که ازبیرون هند درهند حکومت کرده اند عموماً برای قبایل خارجی که درهند میزیستند امتیازات بیشماری میدادندو مردم هنداین مهاجران خارجی را ازهرطبقه که میبود «مغول» مینامیدند.

نزاعهای مذهبی بین اهالی هندوستان روز افزون و در بین عوام شدید تر بود. اما همینکه اکبر بسلطنت رسید علما و دانشمندان مذاهب مختلف را بدربار خود گرد آورد و اینها متوجه شدند که برای برقرار نگهداشتن حکومت تیموری باید پایه های این ضدیتها و مخالفتهای مذهبی از بین برده شده و بنزاع کفر و دین خاتمه داده شود. حکومت اکبر درین زمینه اصلاحات زیادی کرد و شاه در برابر همهٔ دینها «صلح کل» اعلان کرد و یك مساوات عمومی بین همهٔ دینها اعلام شد تا همه در فضای برادری و برابری زیست کنند. در مجلس و دربار مناظرتهای مختلف بعمل می آمد تا دوستی بین مسلمان و هندو نیز تأمین شود. کتابها را تا درین گاه بزبان دری ترجمه و منتشر شد. شاعران هند و کتابهایی در شعر و ادب و تاریخ مسلمانان نوشتند و یك علاقهٔ فرهنگی متقابل برقرار شد. دربار جهانگیر و شاهجهان از بهترین و پرشکوهترین دربارهای علمی و ادبی آند و بشمار می آید که شاعران و نویسندگان و فاضلان زبان دری آثار بس گرانبهایی در آن بوجود آورده اند.

اورنگزیب از شاهان معروف مغولیهٔ هند بشمار می آید. وی چهل و هشت سال پادشاهی کرد که قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پادشاهی اوست. در زمان مرگ اورنگزیب بیدل ۶۲ سال داشت و چندگاهی در خدمت نظام شهزاده اعظم شاه پسر اورنگزیب بسر برده است. در یکی از جنگهای بین اعظم شاه و بهادر نخستین کشته شد تا اینکه پادشاهی به بهادرشاه ماند. وی پسر بزرگ اورنگزیب بود. قسمت بیشتر وقت محمد شاه عالمگیر و سایر آل اورنگزیب بخانه جنگی گذشت، اغتشاشات زیادی هر طرف دیده میشد که این موضوع بذات خود وقفهٔ بزرگی در پیشرفت علم و ادب، فرهنگ و هنر وارد کرد. همان بود که در این دوره بسیاری از حکومتهای محلی استقلال داده شد که هریك ازین حکومتها دربارهای کوچکی داشتند و از شاعران و هنرمندان تشویقهایی بعمل می آوردند. از حوادث عمدهٔ اینعصر که حضرت بیدل هنوز در قید حیات بود آمدن اروپاییها بهند بود که در نخست پورتگالیها، بعد فرانسویها، سپس انگلیسها و هالندیها بمنظور تجارت بهندوستان آمدند و بتدریج بفکر استعمار نیم قارهٔ هند شدند. شرکتهای تجارتی فرانسه و انگلیس فرمانروایان و حاکمان محلی را علیه یکدیگر تحریک کرده شالودهٔ آن اتحادی را که بین مسلمانان و هندو و سایر مذهبها بوسیلهٔ دربار اکبر ریخته شده بود از هم پاشیدند. تا بمرام خود نایل آیند. متدرجاً انگلیسها بر سایر اروپاییها غلبه حاصل کردند و تمام هند را بدست آورده تا این دم که انگلیسها تمام هند را تسخیر کردند بنام شرکت تجارتی آرزوی خود را پیش میبردند و پس از اشغال دهلی حکومت خود را رسماً اعلام کردند.

۵. مختصات سبك معروف بهندی.

نخستین شاعری که ممیزات این سبك در اشعارش دیده میشود مسعود سعد سلمان غزنوی است که برخی نازکخیالیها را بر اشعار خود علاوه کرده، یگان مدعا مثل و حسن تعلیل از صنایع شعری می آورد. سپس در زمان تیموریان افغانستان در هرات و مخصوصاً در دورهٔ سلطان حسین بایقراء و وزیر دانشمندش امیر علیشیر نوائی که هردو متمایل بتصوف و نازك خیالی بودند، سبك هندی رواج کامل یافت و بعد بین شاعران دور مغولیهٔ هند تکامل کرد. غالب شاعران بخصوص غزلسرایان تا اواخر قرن دوازده هجری پیرو این سبك بودند و استادانی چون بیدل، کلیم، عرفی، صائب این سبك را بذروهٔ کمال رسانیدند بعلاوه نظیری، فیضی، امیرخسرو بلخی (دهلوی) باباغفانی، ظهوری (ساقینامه)، فیضی دکنی از نامداران این سبك بشمار می آیند. چون آغاز این سبك از غزنه و هرات است و در کابل نیز تکامل کرده است و برخی با اظهار

دلایلی آنرا سبک کابلی نیز گویند؛ بناءً ما نیز آنرا «سبک معروف بهندی» میگوییم. در علت بوجود آمدن آن: آب و هوا، وضع جغرافیایی، تأثیرات، کیفیت اقتصادی و عقاید و فلسفه و عادات و عرفان در هندوستان باعث شده است تا افکار و احساسات اهالی این سرزمین در عالم خیال و توهم سیر کند و معانی باریک و مجرد بیندیشد و همان بوده که در شعر مبالغت، تشبیه و کنایت راه یافته مضامین غریب و دور از ذهن عادی با خیالبافی مروج گشته است و بنا بر روح عرفانی مردم هند و روحیت تصوفی و ریاضتکش ادیان هند زمینهٔ شعر تصوفی در هند آماده شده است. شعر دری نیز در هندوستان بهمین قالب در آمده برای مطالب صوفیانه و عرفان مستعد گشت، شعر پروری و فضل پژوهی در بار شاهان مغولی نیز ممدو اقع شد و شاعران بزرگی از قبیل عرفی، نظیری، امیر خسرو، با بافغانی، صائب، فیضی، دکنی و حضرت بیدل و امثال شان بوجود آمدند:

۱. مضامین باریك، افکار پیچ در پیچ، خیالات گاهی دور از طبیعت استعارات و کنایات و تشبیهات مخصوص بخود و خیالبافی بتمام معنی:

نرگس از چشم تو دم زد در دهانش زد صبا   درد دندان دارد اکنون میخورد آب از قلم

مگر بسرمه اثر کرد ضعف طالع من   که بی عصا نتواند بچشم یار رسید

«صائب»

باوج آگهیت نرد بان نمیخواهد   نگاه تا مژه بر خاسته است بر فلك است

«بیدل»

۲. اظهار شکایت از زندگانی و نمودن جهات زشت زندگانی و بد بینی بحیات و مردم:

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست   رو پس نکرد هرکه ازین خاکدان گذشت:

«کلیم»

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست   که روی مردم عالم دوباره باید دید

«صائب»

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش   آنهم کلیم با توبگویم چسان گذشت

«کلیم»

۳. اظهار ملالت وکسالت و تمایل بغم و الم بطریق اغراق و مبالغه:

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد   هست بیگانهٔ ما هرکه الم نشناسد

«عرفی»

غمم دردم سرشکم ناله ام خون دلم داغم   نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

«بیدل»

٤. عجب و غرور و اعتقاد شاعر بلندی مقام خود و اظهار آن در شعر:

مدعی درگذر را زدعوی طرز بیدل   سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد

«بیدل»

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر   همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد «کلیم»

ز صدهزار سخنور که در جهان آید   یکی چو صائب شوریده حال برخیزد

«صائب»

٥. مبالغه و اغراق خارج از حد:

مشت سوزن بد لم زان مژه تار یخته‌اند   گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهن چشم

«عرفی»

خاك دیگر بر سر مژگان بی نم میکنم   دست دل میگیرم و در یوزهٔ غم میکنم

«نظیری»

بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما

شرح حال، آثار، افکار و سبک

دوش در محفل برنگ رفته شمعی میگریست
قدردانان یاد بیدل هم باین قانون کنید

۱. روز عرس بیدل

روز چهارم ماه صفر یکی از روزهای برجستهٔ تاریخ ادبیات افغانستان بشمار می‌آید و بنام «روز عرس بیدل» معروف است. این روز در غالب کشورهای آسیای میانه که با ادبیات دری انس و الفت دارند و ادبیات مشترکشان بشمار می آید با مراسم خاصی تجلیل میشود. در تاجکستان و ازبکستان و سایر بلاد ماوراءالنهر علاقهٔ زیادی بحضرت بیدل ابراز میشود و در این روز از وی یاد بود میکنند و آنرا «روز عرس میرزا» مینامند. در نیم قارهٔ هند و پاکستان نیز ارادت مخصوصی بوی ورزیده میشود و صدرالدین عینی در کتاب خود بنام «میرزا عبدالقادر بیدل» مینویسد که در ایام باستان در شاه‌جهان آباد «دهلی امروز» درین روز نخست کلیات بیدل را که بخط خودش ترتیب شده بود بر آورده بخانهٔ وی در آنجا که مرقد او پنداشته میشود در میان میگذاشتند و از آثار او بر میخواندند، بر آن بحث میکردند. در افغانستان نیز همواره یک محبت و عشق مفرطی به بیدل و آثارش موجود بوده است نظم و نثر بیدل خوانده میشود، اشعارش بحیث شاهد قول ذکر میشود، بتصوف و روحانیت وی مردم معتقداند، اهل دل و اهل عرفان بوی ارادتها میورزند، نام او را بتکریم میبرند غالباً حضرت بیدل و حضرت میرزا میگویند، در مکتبها و مدارس آثار او تدریس میشود، ماشعر و نثر او مورد بحث و فحص قرار میگیرد و بالآخره روز عرس وی در محافل مختلف و مجامع با ذکر بیدل و قراءت آثارش برگزار میشود و این از سالها در این مملکت که منبع و مهد زبان و ادبیات دری است معمول است.

از علایق مردم افغانستان و ارادت شان بحضرت بیدل میتوان تذکر داد که در زمان سلطنت اعلیحضرت سراج‌الملة و الدین، مرحوم سردار نصرالله خان مجمعی از سخن‌سنجان و بیدل‌شناسان را جمع کرده بتصحیح و تنقیح دیوان بیدل پرداخته قسمتی را بچاپ رسانیدند و قسمتی هم آمادهٔ طبع شد، که پس از فوت نصرالله خان مرحوم این کار متأسفانه متوقف گشت. وزارت معارف بنابر علاقه باحیای ادبیات کشور و تعمیم آثار عرفانی و فرهنگی عرس حضرت میرزا را شام دوشنبه ۱۸ سنبله ۱۳۳۵ که روز تأسیس شورایملی است در کانون علم و ادب در محفل عرفان و هنر مملکت یعنی در وزارت معارف گرفت. اهل عرفان پروانه‌وار درین بوستانسرای گردشمع درخشان ادبیات بیدل جمع آمدند و از آن نور کسب فیض و الهام نمودند. برخی از حضرات در مورد بیدل و شخصیت ادبی و عرفانی وی سخنرانی کردند.

۲. بیدل عبدالقادر است.

شعله ای را یافتم خاموش دانستم تویی
بیدل امشب سیر آتشخانهٔ دل داشتم

دو نیم قرن پیش از این در شام چهارم صفر سال ۱۱۳۳ هجری مطابق سال ۱۷۲۱ عیسوی ستارهٔ درخشانی از افق ادبیات دری افول کرد و آثار گرانبهایی از نظم و نثر خود بجهان بشریت بودیعه گذاشت که نیروی خیال و فکرش از خلال آن برای ابد تلالؤ میکند و مید رخشد و بقلبهای فسرده و افکار تاریک نور میتابد، این ستارهٔ درخشان حضرت مولینا عبدالقادر بیدل بود که در سال ۱۰۵۴ مطابق ۱۶۴۴ عیسوی در عظیم آباد پتنه در آسمان ادب و عرفان طلوع کرد و جهانی را با آثار فناناپذیر خود روشن نمود، و دلی بود که در پیکر سخن می تپید. نام پدرش را میرزا عبدالخالق مینویسند که شغل سپاهیگری داشت،

وهنوز کودک بود که پدرش راه هموار عدم در پیش گرفت وچشم بسته بسفر پرداخت، وی یتیم شد، آن دریای بیکران که این گهر را زاده بود بکنار دیگر رفت واین گهر ماند. سپس مادرش او را بتحصیل گماشت، سواد، قرآن، صرف ونحو، قواعد عربیت وادبیات فارسی فرا گرفت وتا ده سالگی بدان مشغول بود سپس بکائنات وطبیعت پرداخت وازین مدرسه بآموزش مشغول گشت. بیدل باساس فلسفهٔ افلاطون وحکمت اشراق فکر کرد که باوج آگهی رسیدن نردبان تعلیم وکتاب لازم ندارد ونگاه تا برخاستن مژه بفلک میرود، نوری از آن عالم بدلش میتابد تا راهبر فکر وخیال او در تنگناهای زندگانی وکشف اسرار طبیعت باشد.

تربیت بیدل پس از وفات پدر بدوش میرزا قلندر عم او بود. قلندر عارف و شاعر بود وبید را قلندرانه تربیت کرد. بیدل بنا بر توصیهٔ میرزا قلندر از قال بحال و از عالم جدل ومباحثت بجهان حضور واشراق پرداخت. بعوض آنکه درمدرسه بتحصیل حکمت وطبیعیات گراید وشاگرد ارسطو شود، بحث وجدل فلسفی پیش گیرد؛ پیرو مکتب تصوف وحکمت اشراق گشت، در بحر طبیعت مغروق تفکر شد، بعالم داخل پرداخت تا آن روشنایی جاودانی بدلش بتابد وحل کنندهٔ مشکلاتش بشود. بیدل اشعارش را بمیرزا قلندر میخواند واز وی مشورت میجسته. جوانی بیدل با آه وناله، شوریدگی وشیدایی همراه بود، سوز وگداز داشت روزهایش در غم «او» بیگاه شد وروزها باسوزها همراه شد وازاینکه روزها رفت باک نداشت ودر کنج انزوا بسر میبرد میگویند تخلص خود را ازین شعر سعدی الهام گرفته:

عاشقان کشتگان معشوقند — برنیاید ز کشتگان آواز
گر کسی وصف او ز من پرسد — بیدل از بی‌نشان چگوید باز

۱۰ بیدل هنوز در مکتب ودبستان بود که قریحت شعری‌اش برانگیخت وشعر گفت. واین رباعی‌اش یادگار ایام تحصیل اوست. راهبر بزرگش شاه قاسم هوا اللهی نیز ویرا در پیمودن راه شعر وتنمیت ذوق تشویق میکرد. گذشته ازین شوریدگان دیگری نیز بودند که بیدل از پرتو وجود آنها نور میگرفت وآتش چراغ خود روشن میکرد.

بیدل بربداهت شعر میگفت وداستانهای زیادی از آن موجوداست که خودش در چهار عنصر نقل کرده است واستاد خلیلی در «فیض قدس» با شیرینی گفتاریکه اسرار التوحید را بخاطر میدهد بنقل آن میپردازد. در آوان شباب بخدمت شاه قاسم هوا اللهی مدتها مصروف بود، شاه ویرا بمطالعت آثار صوفیان ورسالتهای شبلی توصیتها میکرد بیدل دوبار در سال ۱۰۷۶ و ۱۰۷۸ در دهلی باشاه کابلی ملاقات کرد وپس از آن در ۱۰۸۰ متأهل شد. بعد برای کسب معاش بمسلک عسکری شاهزادگان تیموری پرداخت. بیدل از محضر مشایخ ووارستگانی مانند شیخ کمال شاه قاسم هوا اللهی، شاه فاضل، شاه کابلی، شاه ملوک، شاه یکه آزاد افاضتها واستفاضتها کرده کسب فیض وفضل نموده که در چهار عنصر از ایشان بتفصیل سخن میگوید. بیدل با میرزا ظریف ماما یش که عالم فقه، تفسیر واحادیث بود یکجا بتفسیر قرآن کریم میپرداخت. ودرین رشته در سال ۱۰۷۱ محضر شاه قاسم را نیز دریافته اند و در سال ۱۰۷۶ در دهلی بحضور شاه کابلی نیز مشرف شد.

حضرت بیدل را از قوم برلاس چغتایی گویند. بیدل در شصت و شش سالگی دارای پسری شد واورا عبدالخالق نامید که پس از چار سال پدر را بداغ خود ماتمسرا کرد. بیدل بعمر هفتاد وهفت سالگی در دهلی وفات نمود ودر خانه خود در شاه‌جهان‌آباد (دهلی) مدفون شد وگویند که بعد بکابل انتقال داده شد. مادهٔ تاریخش را «فیض قدس» و «انتخاب» گفتند.

۳. آثار بیدل

بیدل سخنت نیست جز انشای تحیر
کو آیینه تا صفحهٔ دیوان تو باشد

آثار بیدل محصول فعالیت ادبی کلیت دورهٔ زندگانی‌اش است. از آنجا که در ده سالگی بشعر گفتن کرده تا آخر عمر شعر سروده، نثر نوشته و این پیشه را از دست نداده است، دورهٔ فعالیت ادبی غازوی شصت و شش سال را در برگرفت. بیدل با این درازی عمر و پشتکار آثار زیادی را بوجود آورد که امروز بدست است و به کلیات بیدل معروف. کلیات بیدل عبارتست از:

۱. دیباچه ۲. مثنوی عرفان ۳. مثنوی طور معرفت ۴. نکات ۵. اشارات و حکایات ۶. رقعات ۷. چهار عنصر ۸. مثنوی محیط اعظم ۹. مثنوی طلسم حیرت ۱۰. غزلیات ۱۱ رباعیات ۱۲. قصاید ۱۳. قطعات و قطعات تاریخی ۱۴. ترکیبات و ترجیعات (ترکیب بند و ترجیع بند) ۱۵. تشبیهات و تمثیلات. آثار نظم بیدل در حدود سی و پنج هزار بیت میشود، در حدود ده هزار معصراع متفرق سروده که آثار نثر خود را با آن زینت داده. بنا بر کثرت آثار از نظر فکر گاهگاهی افکار متضاد هم در آثارش دیده میشود که با درنظر گرفتن دوره های مختلف زندگانیش این تضاد افکار نه تنها عجیب نیست، بلکه طبیعی است بگفتهٔ خودش:

شعرم که بصد زبان فرود آمده است	در چندین وقت و آن فرود آمده است
تسورات نبوده تا بگویم که همه	یك بوده ز آسمان فرود آمده است

از آنجا که دیوانهای شاعران شرق بردیف جمع آوری میشوند نه بترتیب تاریخی بناءً گاهی شعر آغاز جوانی با شعر اخیر عمر پشت سر هم قرار میگیرد چون اشعار کمتر بترتیب تاریخی فراهم میشود کار محققی که فکر بیدل را در دوره های مختلف تحقیق میکند بس دشوار میشود و بنا بر معلوم نبودن تاریخ شعرها، خواننده نمیداند که ضدیتهای فکری شاعر چه زمانهایی را در بر میگیرد.

از آثار نثر بیدل دیباچه، نکات، رقعات و چهار عنصر بحساب می‌آید. از جمله مهمترین اثر نثر بیدل که محور سایر آثار نثرش توان نامید «چهار عنصر» است که در چهار فصل نگاشته شده با حمد و نعت آغاز میشود پس از سبب تالیف کتاب بمتن آغاز میکند. در عنصر اول از ایام کودکی و صحبت با بزرگان سخن میگوید، در عنصر دوم از شاعری و بداهت سرایی در عنصر سوم نثرها و مقالات و در عنصر چهارم عجایب زندگانی خود را گنجانیده است. این کتاب در مدت بیست و یکسال و در سال ۱۱۱۶ ختم شده دارای خاتمه ای نیز هست.

۴. مناسبت فکر و خیال بیدل.

بحر قدرتم بیدل موج خیز معنیهاست
مصرعی اگر خواهم سر کنم غزل دارم

فکر و خیال دو حادثه روانشناسی است که در ینجا بکمك روانشناسی بتحلیل مناسبت فکر و خیال بیدل میپردازیم:

امام محمد غزالی مشهور مانند غالب شاعران و عالمان در آغاز زندگانی بفلسفه و حکمت گرایید تا حدی متوجه این رشته شد که وی را دهری گفتند در اخیر عمرش متصوف شد، توجهی خاص بدین مبذول کرد و آثار فلسفی خود را محو نمود. اما در فعالیت ادبی بیدل قابل تذکر است که درست عکس این بوده: در کودکی دیندار، در جوش جوانی مجذوب و درویش. در آخرهای جوانی متصوف و در آخر حیاتش فیلسوف بزندگی نزدیك گردید. مطالعت و مقایست «طلسم حیرت» و «عرفان» که نخستین را در ۲۵ سالگی و اخیر را در ۶۸ سالگی نوشته این تکامل فکری شاعر را واضح میدارد.

زبان شعر بیدل منتها ساده است و در عین زمان زیبایی کلام را لفظاً و معناً مراعات کرده است، درضمن کلمات عامیانه و اصطلاحات روزانه را استعمال میکند که غالب آن اصطلاحات و لغات در افغانستان امروز مروج بوده بی تکلف در گفتار روزانه بکار برده میشود؛ اما

ازنظرجمله بندی، تشبیهات، کنایات واستعارات، زبان بیدل مشکلترین زبان ادبی دری است. قدرت ونیروی بیدل ازین هویداست که گاه اشعارش پیچ درپیچ وخیلی دشوار است وزمانی هم بسیار ساده وروان. تشبیهات، کنایات واستعارات بیدل :فهم تند میخواهد وسیر فکرش آسان نیست زیرا کوهست وکتل دارد و خودش نیز متوجه این نکته هست. همچنین زبان نثر بیدل خیلی دشوار است: جمله های دراز سلسله دار باتشبیهات مرکب واستعارتهای پیچ درپیچ دارد خصوصاً که اصطلاحات فلسفی وتصوفی رانیز متضمن میباشد وغالباً دارای معانی متعددی هم هست که فهم موضوع را مشکلتر میکند، اما گاهی توجه بسجعها وآغاز فقرات فهم مطلب را آسان میکند. بعضی از نقد کنندگان اظهار میدارند که بیدل برای افادت تعلیمات فلسفی وتصوفی اثر باختیار این سبك مجبور بوده چه افادت مطالب دقیق تعبیرات مخصوصی را ایجاب میکند، خاصة که این تعبیرات در پردهٔ تصوف اظهار شده باشد.

اقتدار شعری بیدل بلندو طبیعی است. غزلهایش حداقل دارای نه بیت است وتا ۱۵ بیت میرسد ودریك قافیه وبحر چندین غزل دارد که این معرف نیروی قریحت اوست. قصایداو از یکصدو پنجابیت تایکصد و هفتادبیت میرسد. قدرت او در استعمال بحور و اوزان غیر مطبوع بیشتر نمایان است در تمام کلیاتش بیت مبتذل دیده نمیشود. روش وسبك بیدل مخصوص بخود اوست، حتی در زمان خودش از نو بودن سبك او سخن میگفتند. وی فلك را سقف بشکافته ودر سخن طرح نو در انداخته: مثنویهایش گرچه فلسفی و بعضاً تصوفی است دارای نکات عالی اجتماعی هم میباشد. اختراعات بیدل درغزلیات ازنظر تشبیه ـ استعارت وکنایت نیز خاصهٔ خوداوست، پیروان بیدل از آن تقلید میکنند.

نظم و نثر بیدل در آسیای میانه همواره دوستان وپیروانی داشته است سبك بیدل در افغانستان تا طرزی افغان در نظم و تا محمود طرزی در نثر، در هندوستان تا دوره های اخیر ودر ماوراءالنهر (تاجکستان واز بکستان) تا انقلاب اکتوبر تقلید میشد. اما در پیروان بیدل اینقدر گفته میشود که اینان تنها شکل و اسلوب بیدل و تصوف اورا تقلید کرده از آثار فلسفی، اجتماعی وسیاسی وی کمتر بهره برده اند؛ چه آنانیکه در آثار بیدل تعمق کرده اند بهتر میدانند که آثار این شاعر عالیمقام بیشتر برپایه های فلسفی، اجتماعی وسیاسی استوار است وتصوف یك جزء ضمنی آنست. ازینست که نیروی تخیل بیدل خیلی عالی بوده وآن از سبکیکه اختیار کرده هویداست. وی خیال خود را با فکر خود ممزوج کرده از آن شعر میسراید و سبکی که بیدل در آن شعر سروده به سبك هندی معروفست:

بیدل بحدی باریك می اندیشد که بلندی قصر معانی را بنا بر بلند فطرتی خود دانده و اندیشهٔ بلندش نردبانی است که سخن برآن قرار گرفته:

بیدل ازفطرت ما قصر معانی نیست بلند   پایه دارد سخن از کرسی اندیشهٔ ما

یا اینکه بدون نردبان برفلك میرسد و یکشبه رهٔ صد ساله میرود:

با وج آگهیت نردبان نمیخواهد   نگاه تا مژه برخاسته است برفلك است

در اظهار ملامت و تمایل بغم والم گوید:

غمم در دم سرشکم ناله ام خون دلم داغم   نمیدانم عرض گل کرده ام یا جوهر عشقم

شاعر ببلندی مقام خود اعتقاد داشته آنرا اظهار کرده است:

مدعی درگزر از دعوی طرز بیدل   سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد

مبالغه واغراق آنست بیت سعدی را که گوید:

چشم تنگ دنیا دار را   یا قناعت پر کند یا خاك گور

چنین ساخته:

ز چشم حرص یقین‌ا ینقدر دارم بیدل — که خاک گورهم این درد را دوا نشود

هجوم جلوهٔ یار است ذره تا خرشید
بحیرتم من بیدل دل از که بردارم

۵ تفکرات بیدل.

بیدل شاعر فطرت است، اسرار طبیعت را جستجو میکند و فطرت او همان آیینهٔ معجز نمائیست که وجوب و امکان در آن انعکاس میکند و هر سخنی که از خامه اش می تراود دالهامست. بیدل شاعر آزاد است و آزاد فکر میکند بمکتبهای فلسفی و متون استناد نمیکند و خودش بتحقیق میپردازد، گویا فلسفه اش تجربی و نطباعی است. اینست که بطور ضمنی بغالب افکار و آرأ تماس میکند، از تجربتها و انطباعات خود سخن میگوید، آنچه را محقق میداند اظهار میدارد: بشیوهٔ اصالت تحقق و پوزیتویستها افادت مطلب میکند.

بیدل مانند اهل تحقق و پوزیتویستها، «انسان» را مرکز تمام فعالیتهای طبیعت و محور فلسفه خود قرار میدهد و از ین نگاه از «من» دیکارت فراتر میرود. دکارت «من» را ستون و استناد گاه استدلال و دانش میداند، «من» بیدل ستون فقرات دیوان اوست که تمام جهان و عالم را از آیینهٔ «من» نور میدهد، و از استاد سخن و فکر پیروی میکند آنجا که مولوی معنوی گفته:

بـاده از مـا مست شـد نـی مـا ازو — قـالب از مـا هست شـد نـی مـا ازو

بیـدل راست:

بیـش از آن است در آیینـهٔ مـن نـور — که بهرذره دوخورشید نمایم تقسیم

«انسان» را بیدل عنصر فعال و روح سیال جهان میشمارد و با صحاب تحقق نزدیکتر میشود:

عشق انجمـن‌ا ست در نظـر نیسـت — رنـگ است و بهـار جلـوه‌گر نیسـت
اسـرار جهـان هـستوگـر نیسـت — «مـن» میگـویم کسـی دگـر نیسـت
ایـن طـرفه کـه از خـودم خبـر نیسـت

از ین مثال بر می آید که بیدل برای طبیعت وجهان مادی روحی قایل است که آنرا در حرکت می آورد و این روح همان Ego در فلسفه‌های نوغربیست که وی به «من» تعبیر کرده.

هیگل فیلسوف آلمانی در «روش مناظرت» خود اظهار میدارد که «حقیقت» را نمیتوان با مفهومهای مجرد نشان داد، حالانکه حقیقت یك حادثهٔ متحرك و یك عملیهٔ مناظرت است که نمیتوانند مفهومهای مجرد را با تمام معنی نمایندگی کنند، چه این مفهومها تنها یك قسمت موضوع را روشن میدارند. بنا حقیقت گاهی این و گاه آنست و بدین معنی یك عالم تغییر، ضدیت، تحول و انقلاب دیده میشود. نباتات، نسان بوجود می آیند، نمو میکنند و از بین میروند. همچنین آب، یخ و هوا بهمدیگر تبدیل میشوند؛ جنگلها زغال سنگ و حیوانات فوسیل میگردند. ملتها، اقوام، مؤسسات می آیند و میروند. خلاصه تمام عالم دریک تغییر، دریك انقلاب مادی و معنوی است. بیدل با آنکه درحدود یکصد سال پیشتر از هیگل از دنیا رفته بود این مطالب را درك کرده و بدان تماس نموده است. جهان را متحول میداند و با اصحاب اصالت ماده همنواست:

درعالم انقلاب زنهار — بردل هوس ثبات مگمار
جمعیت وهم مغتنم دار — پرواز نما و خوابش انگار
بالین کسی تهی ز پر نیست

درینجا بیکی دو فکر بیدل از نظر فلسفه تماس نمودیم حالانکه وی صدها و شاید هزاران نظر فلسفی

دارد؛ اما باید گفت چون وی از نظر مسلک شاعر است نه فیلسوف بناءً در فلسفه کدام مکتب خاصی را تعقیب نمیکند و افکار فلسفی او مخلوطی از نظریات مختلف فلسفی است که در هر مقام آن باآیینهٔ حیرت روبروست و مداح فطرت است:

بیدل از فطرت ما قصر معنا نیست بلند | پایه دارد سخن از کرسی اندیشهٔ ما
از هیچکس نیم صله اندوز بیش وکم | مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری

٦. تاثیر سبک معروف بهندی در ادبیات افغانستان

واقف قندهاری (لاهوری): واقف از اهل قندهار است؛ سپس در لاهور زندگانی بسر برده به لاهوری معروف شده. غزلیاتش ساده و روان است.

افسانه

واقف قندهاری (ثم لاهوری)

بهار آمد زخویش و آشنا بیگانه خواهم شد | که گل بوی تو خواهد داد من دیوانه خواهم شد
نخواهم ازسرم سودای گیسوی بتان رفتن | خدا نخواسته گر چوب گردم شانه خواهم شد
شراب صاف گر پیرمغان دارد دریغ ازمن | قناعت پیشه ام دردی کش میخانه خواهم شد
چه مشکلها بخود آسان پسندیدم نمیدانم | که خواهم شد پسند خاطرا ویانخواهم شد
بامیدیکه بوسم لعل یار میگساری را | شوم چون خاک وخاکم گل شود پیمانه خواهم شد
زلیخادیدچون درخواب یوسف را نهان میگفت | کزین خوابی که دیدم عاقبت افسانه خواهم شد
نه ای دیوانه چون من ای نصیحت گومگو پندم | گمان داری که از پند تو من فرزانه خواهم شد
زیک لطفیکه فرمودی بخود همسایه ام کردی | امیدم هست کز لطف دگر همخانه خواهم شد

کلیم. ابوطالب کلیم همدانی متوفی ١٠٦١ ملک الشعرای شاه جهان بود اشعارش درافغانستان وهند مشهور شد. مفردات نغز و پرمعنی سروده است. درابتکار ومضمون آفرینی ویرا ستوده اند. وی در همدان کاشان وشیراز زندگی کرد ودرعهد جهانگیر از راه افغانستان بهند رفت و پس از یک سلسله زحمات ملک الشعرای شاه جهان شد ومدتی هم در کشمیر بسر برد. وی بی اندازه حاضرجواب بهدیت گوی ودرقصاید غزلیات ومثنویات ماهروتوانا بود. متانت وشکوه قصیده در یند ورتنزل موج. رنگ غزل غالب گردید: اصل کمال وجوهرخاص کلیم نیزدرغزل جلوه گرشده که در آن خیال فرینی نموده، مدعا مثل وحسن تعلیل بکار برده، محاورات روزانه را درشعراستعمال کرده است.

زمضمون آفرینی وحسن تعلیل اوست:

می نهم درزیر پای فکر، کرسی از سپهر | تا بکف می آورم یک معنی برجسته را
یک رهبرم درین شب تاریک بر نخورد | چون آفتاب دست بدیوار میکشم

مدعا مثل:

جزسوز عشق نیست سراسر بیان ما — چون شمع یك سخن گذرد برزبان ما
مدعی گر طرف ما نشود صرفهٔ اوست — زشت آن به که بآیینه برابر نشود
مقبول روزگار نگشتیم و ایمنیم — ما را که بر نداشته چون برزمین زند
روشندلان حباب صفت دیده بسته اند — روزن چه احتیاج اگر خانه تار نیست

نیروی تخیل :

ما ز آغاز و انجام جهان بیخبریم — اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
شکر چشم تو کند محتسب شهر کرو — هرکجا میکده ای هست خراب افتاده است
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست — روپس نکرد هرکه ازین خاکدان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست — در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت
زانقلاب سپهر دور وعجب دارم — که بیقراری ما را بیك قرار گذاشت
تا شود قبرش زیارتگاه ارباب ریا — خویش را زاهد بزیر گنبد ستار کشت

این غزل بدیع نمونهٔ کلام با انسجام و جملات مستحکم اوست که جز یکدو بیت آن بقیه بسیار معروف و در موارد مختلف بدان استشهاد میشود :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت — ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست — روپس نکرد هرکه ازین خاکدان گذشت
از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار — یك نیزه خون گل زسر ارغوان گذشت
طبعی بهمرسان که بسازی بعالمی — یا همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست — در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا — چشم از جهان چو بستی ازاو میتوان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش — آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یکروز صرف بستن دل شد باین و آن — روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

*

صائب. محمد علی صائب پس ازکلیم از بزرگان شاعران دور جهانگیر وشاه جهان و مخصوصاً جلال الدین اکبر بود. وی از خانوادهٔ محترمی بود و نخست در ۱۰۱۰ هجری در تبریز تولد گشت و بعد در اصفهان تربیت شد. در اوایل جوانی سفر مکه نمود و مدتی درکابل اقامت کرد و مورد توجه ظفرخان والی کابل که شخص صاحب ذوق و دارای قریحت شاعری بود قرار گرفت و در مدح او قصایدی بگفت، چنانچه قصیدهٔ معروفش در وصف کابل وگریز بمدح وی محصول همین دوراست که مطلع آن اینست :

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش — که ناخن بردل گل میزند مژگان هر خارش

صائب بوسیله ظفرخان بدربار شاه جهان آمدو در رکاب وی مسافرتها کردو باظفرخان کشمیر را سیاحت کرد و بعد بایران رفت و بدربار صفویها مدتی بسر برد و ملك الشعراء شد بالآخره در ۱۰۸۰ وفات نمود .

صائب غزلیات اکثر شاعران را استقبال کرده است و درمقطع مصراعی از آن غزل را تضمین نموده. وی در تمام انواع شعر و سخن طبع آزمایی کرده قصاید، مثنوی و غزل دارد مگر غزلیاتش از آن دوی دیگر برتری زیادی دارد. طبع وی روان بود و مرتجلاً شعر میگفت. روزی این ترکیب را که معنی نداشت بوی خواندند :

دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن ومردن. صائب مصراعی بوی افزود:

بقدر هر سکون راحت بود بنگر تفاوت را — دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن ومردن

صائب منتخباتی از اشعار قدیمان ومتأخران درست کرد که استقبال نیکی یافت، چه وی اشعار بلند ونادری را انتخاب کرده بود که عصاره وجوهر دیوان همان شاعر بود واین انتخابات وی با شاعری وی برابر است. از مختصات شعر صائب تمثیل است که آنرا ارتقای مزید بخشید و برای مضامین اخلاقی خاص کرد. در اشعارش مضامین خیالی و افکار بکر بکثرت موجود است. فصاحت زبان، استحکام جملات وانسجام الفاظ وبکار بردن محاورتها ویرا برتری بخشیده؛ ازمفردات اوست:

شب که صحبت بحدیث سر زلف تو گذشت — هر که برخاست زجا سلسله برپا برخاست

یادگار جگر سوختهٔ مجنون است — لاله ای چند که از دامن صحرا برخاست

گفتگوی کفر ودین آخر بیکجا میکشد — خواب یك خواب است اما مختلف تعبیرها

نه شبنم است چمن را بروی آتشناك — عرق زروی تو کرده است گل بدامن پاك

توفکر نامهٔ خود کن که می پرستان را — سیاه نامه نخواهد گذاشت گریهٔ تاك

دلم بپاکی دامان غنچه میلرزد — که بلبلان هم مستند وباغبان تنهاست

چشم عاشق زتماشای تو چون سیرشود؟ — هر نگه سلسله جنبان نگاه دگر است

اینقدر رکز تو دلی چند شود شاد بس است — زندگانی بمراد همه کس نتوان کرد

عشق بی پرواچه میداند زیان وسود را — شعله یکسان میشمارد بید وعود را

غیر ازخدا که هرگز در فکر آن نبودی — هر چیز کز توگم شد وقت نما زپید است

کثرت موج تراد رغلط انداخته است — ورنه درسینهٔ دریا گهر راز یکیست

دوردستان رابااحسان یاد کردن همت است — ورنه هر نخلی بپای خود ثمر می افگند

پ. ادبیات درعصر درانیها ۱۱۱۹ ـ ۱۲۵۸ هجری

۱. ادب پروری هوتکیها وجنبش ملی

بالآخره هوتکیها درافغانستان با میرویس برسر اقتدار آمدند وباشهامت تمام قندهار وبرخی حصص را از صفویها استرداد نموده (۱۱۱۹) باصفهان (پایتخت ایران آنروز) حمله بردند – وآنجا را استیلاء نمودند وشاه عباس با کمال احترام تاج شاهی خود رابسر شاه محمود هوتکی گذاشت که وی امپراطور افغان وایران گشت (۱۱۳۵). این خانواده علم دوست وادب پرورچه بزبان دری وچه بزبان پشتو توجه عمیقی مبذول داشتند وشهزادگان هوتکی بعلم وادب میپرداختند واهل فضل وشعر نزدشان گرامی بود.

پس ازینکه حاجی میرویس غاصبان را از مملکت بیرون راند وحکومت افغانستان را بنیاد گذاشت؛ فرصت دست داد که بفرهنگ وعلوم بپردازند. پس ازوفات میرویس شاه محمود پسرش بسیستان وکرمان لشکر کشید وچون در ۱۱۳۵ بتسخیر اصفهان پرداخت، برادر خود شاه حسین رادر قندهار پادشاه ساخت واز فراه تا غزنه رابا ختیار او گذاشت وخطبه وسکه بنامش کردند. شاه حسین

پادشاهی فاضل و شعر دوست بود که در ۱۱۱٤ متولد شد و نزد ملا یار محمد هوتک تحصیل کرد، فقه، تفسیر، منطق و بلاغت آموخت.

صاحب گنجینهٔ پنهان یا پته خزانه مینویسد که شاه حسین در ارگ قندهار هفتهٔ یکروز در کتب خانه دربار میکرد و در آن مجلس، عالمان، شاعران و فاضلان جمع میشدند که مؤلف کتاب نیز در آنجمله میبود و ابیات و اشعار شانرا بقلم مینوشت. گوید که کتاب دیوان شاه مرتب شده گاهی به پشتو شعر میگوید و وقتی بپارسی میل میکند. شاه حسین در هر دو زبان مقتدر بود و شعر میگفت، سپس شعر خود را با استاد العلماء ملا یار محمد قراءت مینمود تا سهو و سقم آنرا ازایل کند — و مینویسد که در اشعار پادشاه سهو کمتر دیده میشد و همهٔ عالمان ببلاغت و فصاحت آن قایلند و بشنیدن آن مایل، شاه حسین کاتبان را بپشاور فرستاد تا نقل دیوان رحمان بابا را باخود بیاورند، همچنین بمحمد هوتك مؤلف این کتاب بنابر تألیف «خلاصة الطب» در علم طب صد طلاء صله داد.

محمد هوتك مینویسد روزی در قصر پادشاه مجلسی بود و فاضلان و عالمان در آن فراهم آمده بودند. ناگاه خبر رسید که قاصد آمده است و از جای دور پیغام آورده است، ملا زعفران بیرون رفت پس ازمدتی بمجلس آمد و مژدهٔ فتح شال وژوب راداد و برید اهت شعری در تبرك آن عرض کرد و در آن شال زعفرانی خواست. پادشاه شال زعفرانی بوی داد و در مجلس بتمام حاضران شالها بخشید وبا نعام پادشاه سربلند شدند. رید یخان با شاه محمود با صفهان رفت و شرح جنگاوریهای ویرا بچهار هزار بیت نوشت و «محمود نامه» اش گفت، در برابر هزار طلا صله گرفت، اما آن صله درچند روز صرف یاران کرد. بیست و دو تن از شاعران دربار شاه حسین را که غالباً بهردو زبان دری و پشتو شعر میسرودند، محمد هوتك (بشمول خودش و پدرش) در تذکرهٔ خود با شرح حال و نمونهٔ کلام یاد کرده است و پنجنفر از زمان شاعرآند وررا معرفی میدارد که مشهورترین آنها زینب دختر میرویس خواهر شاه محمود و شاه حسین است که با فضل و کمال بوده بزبان دری و پشتو شعر میسرود. مرثیه ایکه در مرگ شاه محمود برادرش سروده خیلی پر سوز است.

اما دولت هوتکی با عمر کم و گرفتاریهای زیاد، فرصت بیشتر و زمینهٔ مساعدی برای ارتقای علم و ادب درکشور نیافت و شاهان سدوزائی نیز بیشتر بمجادلات علیه انگلیسها و سکها در هند و توطئه هایشان در داخل و خانه جنگیها مصروف شدند و از توجه شان بفرهنگ و هنر کاست اما با آنهم خی از ین شاهان خود اهل ذوق و ادب بودند.

۲. پادشاهان شاعر: احمدشاه، تیمورشاه و شاه شجاع.

اعلیحضرت احمد شاه درانی مؤسس سلاله سدوزایی افغانستان است. وی یکی از سپهسالاران نادر افشار بود که پس از قتل نادر در قندهار بسلطنت رسید. با وجود گرفتاریهای حربی، تنظیم کشور و حمله‌های متعدد بهند و اشتغالات سیاسی پادشاه علمدوست و عادل بود. وی دارای یك دیوان بزبان دری و یک دیوان بزبان پشتو بود. ازوست:

ما بصلحیم و فلك در پی جنگ است اینجا | دل ازین حادثه بسیار بتنگ است اینجا
ما تباهی زدگانیم درین بحر فنا | تختهٔ کشتی ما پشت نهنگ است اینجا

ای وای بر امیری کز داد رفته باشد　　　مظلوم از در او نا شاد رفته باشد

*

اعلیحضرت تیمور شاه پسرش که پای تخت را از قندهار بکابل نقل داد و بادب و دانش میپرداخت، خو دیوانی از و مانده است که اخیراً نسخه ای از آن بقلم غلام محمد کابلی از طرف صدر اعظم دکن بدست آمد و دارای ۲۱۹ غزل و پانزده رباعی و یکتعد ادابیات است یك نسخهٔ دیگر آن در کابل دیده شده نسخهٔ سوم در کتابخانه عبدالمحمد مدیر چهره نمای قاهره میباشد . اینك نمونه هایی از وی را اینجا درج میکنیم :

شکوه از کوکب اقبال ندارم تیمور　　　تخت شاهی بود از طالع فیروز مرا
میکنم تیمور دایم شکر احسان خدا　　　داده تخت سلطنت آن ذات بیهمتا مرا

چون از کمین سرما ترکان کمان گشادند　　　بر کوهسار کابل خفتان زنقره دادند
سلطان دی چو بگذشت بر تخت عاج فوجش　　　دست ادب بسینه در پیش استاد نند
فرمود تا نمایند تاراج گلستان را　　　دست تطاول آنها بر گلستان گشادند
اشجار باغ یکسر بی برگ و بار گشتند　　　داد برهنگی را اطفال شاخ دادند
چون فوج دی درآمد در باغ بهر یغما　　　شمشاد عرعر و سرو لرزیده استادند
گلشن کشیده بر سر از برف چادر آنجا　　　ریحان و سنبل وگل بر مرگ دل نهادند
شد موسم زمستان مستان به بزم شادند　　　درهای عیش و بر رخ از هر طرف گشادند
مطرب بده بشارت «پیران پارسا را»　　　شکرانه گو حریفان در پای خم فتادند
گلبن شگوفه دارد از برگ در گلستان　　*　　جمعی بران تماشار و سوی باغ دارند

اعلیحضرت شاه شجاع پسر تیمور شاه نیز بادب و شعر پرداخته ، دیوانی بزبان دری دارد که غالب اشعارش راد رزندان لودیانه هند سروده این کتاب در هند بمراتب چاپ شده و نسخه های مغلوط آن بدست است . شاه شجاع نثر نویس نیز بوده است و درکتابی که بواقعات شاه شجاع موسوم است و از طرف منشی اش نگاشته شده است، قسمتی را خودش بحیث خاطرات نگاشته است .

*

شهزاده نادر پسر دیگر تیمور شاه نیز شعر میگفته است : که در زمان سلطنت زمانشاه بعمر ۲۱ سالگی در سال (۱۲۳۰) فوت کرده و در چهار باغ عمومی کابل دفن است .

هرچند بشاهزادگی مشهورم　　　نبود سر و برگ سلطنت منظورم
از سلسله نادر و تیمورم لیک　　　نادر بگدائی درش مسرورم
نادر چه شد از صلب شهٔ تیمورم　　　از دودهٔ نادر بجهان مشهورم
گر دوست گدای در خویشم خواند　　　عار است زملك قیصر و فغفورم

از شهزاده نادر پسر شاه شجاع متخلص به (دری) که شعر میسرووده :

بتی دارم برو چون مه و لی چشمان مستستش　　　دو افعی حلقه هابر بسته و برگل نشستستش
کمان ابروی پیوسته کشیده گوش تا گوشش　　　مژه خنجر بدستستش نگه ناوك شکستستش
برخ زلف سمن فرساز فرط جوش استغنا　　　چوزلف گل فگندستش چو سنبل برشکستستش
طمع زان ترك تاتاری مدار یداز وفاداری　　　که هرعهدیکه هستستش بیك ناگه شکستستش

۳. سبك بيدل و افغانستان.

حضرت میرزا عبد القادر بیدل طوریکه دیدیم از بزرگان شاعران سبک معروف بهندی و بزرگترین عارف اپند وراست که یکی از پدران وی از بدخشان بکابل آمده بعد بهند رفته اند وبنا بر مطالعات اخیر بیدل را پس از وفات و دفن در دهلی پسانها بکابل نقل داده، درحوالی خواجه رواش کابل بخاك سپرده اند . بیدل یگانه شاعر بزرگ و دارای مکتب مستقلی است درین عصر که از حیث عرفان و تصوف در حلقه های ذوق و حال افغانستان مقام و منزلت بلندی را کسب کرد و پس از مولینا جلال الدین بلخی بزرگترین شاعر عارف پنداشته شده، مورد احترام و ارادتمندی قرار دارد:

کلیات وی اعم از دیوان غزلیات و نثروی مخصوصاً چهار عنصر در محافل و مجالس ادبی خوانده میشد و بنابر رشتهٔ وطنداری با علاقه وحرارت تام اشعارش نقل قول و استشهاد میشد . در بدخشان و مزارشریف مخصوصا به بیدل وکلیات او ارادت خاصی ورزیده میشود که حتی‌در هرخانه پس از قرآن کریم یك‌جلد کلیات بیدل موجود است . در پنجشیر نیز بیدل خوانده میشد . همچنین در کابل و سایر نقاط افغانستان بحدی بآثار بیدل پرداخته شده که معیار ذوق و شعر شناسی گشته‌است. بنابرین‌سبك‌بیدل در افغانستان‌یگانه نبو ده‌همه کس‌حتی بیسوادان در طول حیات خویش لااقل‌چند غزل او را شنیده‌ و یا چند بیتی از او بیاددارند.

چون نظم‌و نثر بیدل‌معیار شعر شناسی‌و سخن سنجی گشته،شاعران و اهل حال‌کلیات ویرا بحیث منبع و منشاء الهام دانسته بدان مشغول شده اند . از وی پیروی و اقتفاء کرده اند،غزلهای ویرا مخمس‌کرده اند؛ شعرونثر وحتی تصوف و عرفان ویرا سرمشق و نمونه قرار داده اند . در آثار بیدل آنچه بیشتر ذوق وقریحت‌مردم را برانگیخته بعلاوهٔ سخن‌گرم وآتشین، روح رادمردی ، راستی و یك دنده بودن،همت عالی طبع بلند او که با روحیهٔ سلحشورانه و یك دند مردم کهسار افغانستان سازگار است وبدان علاقمندند؛ استعمال لغات و کلمات دری مروج درافغانستان است که آثار خود را بزبان افغانستان نگاشته ازین است که این شاعر بزرگ وملی افغانستان همواره برشاعران ما بعد مؤثر بوده، سبك‌و شیوهٔ وی را پیروی کرده اند وتا هنوزشاعران بزرگی آنرا پیروی و اقتفاء میکنند .

٤. شاعران برجستهٔ دورسدوزاییها : احمد انصاری ، عاجزوعایشهٔ درانی .

ازمعروفترین شاعران متصوف ایندورکه در حلقه حال و ذوق شهرت وتاثیربسزا دارد،سعدالدین احمد انصاری مشهور بحاجی صاحب پایمنار،صوفی با ذوقاست که کتاب شور عشق ویرا صوفیان بذوق میخوانند . مولد و موطنش ده یحیی از حوضهٔ کابل است . مؤلفات وی آنچه مشهور است : شور عشق شورش‌عشق جوش عشق ، رموز عشق ، ساز عشق نیرنگ عشق ، فرهنگ عشق ، آهنگ عشق، یمین الایمان، کشف المحققین . . . اند که بیشتر تصوفی و عرفانی است . احمد انصاری بسفرحج نیزرفته در سال ۱۱۷۱ بوطن مراجعت کرد و بارشاددر طریقهٔغوثیه‌میپرداخت. ازوست:

ففروا الی الله

زهرخیال‌که داری بخویشتن‌بگریز	بگفتمت کزاطوار جان وتن بگریز
نگویمت که‌برون شوزملك چهار ارکان	سفرزهستی‌خودکن ازین‌وطن‌بگریز
به پنج‌حس مکن اوقات خویش را ضایع	درون خلوت دل شو،زانجمن‌بگریز
جمال‌بهرهٔ کون ومکان‌حجاب دلاست	نظربهوکن ولب بند دم‌کفن بگریز

اگر بعصمت ارواح پرده می پوشی — چو یوسف از درتن چاک پیرهن بگریز
نشین غریق تصور چو صورت دیوار — ز خورد و خواب و ز کردار مرد و زن بگریز
بخاک روبی درگاه اهل دل میکوش — بدستگیری یزدان ز اهرمن بگریز
ز شور عشق نکردی بگوش دل چیزی — بیک نگاه بهشتی ز والمنن بگریز

*

میرزا لعل محمد عاجز پسر ملا پیر محمد طبیب، از طبیبان دربار تیمور شاه سدوزایی بود که در سیاه سنگ کابل دفن شده و دیوان شعر دارد و در شعر خود از بیدل پیروی نموده است. وی در اثر نثر هم دارد شاعر خوب و با ذوق بود دیوان او متضمن قصاید، غزلیات، قطعات رباعیات و معما میباشد.

تازه رو باشد جنون از داغ سودای دلم — خال روی این عروس است از سویدای دلم
میکند هر شب مشام آسمان را عطر بیز — آه یعنی عنبر سرجوش سودای دلم
تا تو ساغر میکشی با مدعی در انجمن — از می حسرت شود لبریز مینای دلم
تا خیال چشم مستت را تصور کرده ام — موج خیز گرد وحشتهاست سودای دلم
در رهٔ خوبان درستی از من بیدل مخواه — صدشکن دارد ز زلف او سراپای دلم
جامهٔ دیوانگی را در ازل از روی صنع — دوخت خیاط ازل برقد و بالای دلم
هر طرف از داغ گلها کرده چندین لاله زار — میتوان ماند گهی بهر تماشای دلم
«عاجزم» در انتظار یک تماشا عمرهاست — چشم شوخت بر نمی آرد تمنای دلم

از نثر مصنوع اوست که بنظم هم خوانده میشود :

ذات والا صفات و حان زمان ـ منبع خود لطف سی ایان باد + عین ملجای عاجز افغان ـ و قوی ساز بیچارگان و هر افغان ـ سلمه الله دایم آدایم سایهٔ پر رافت یزدان باد + عرض اینکه ـ یوم + که من زار و عاجز و حیران را ـ بهمراه خود از الطاف جانب باغ خود در رکاب کشان + برده بودند ـ از بر عطیه جاوید فخرم باوج کاهکشان سر رسانیده بود چاشت بباغ + میوه اقسام بود ـ لیکا ز آن ...

*

از زنان شاعر این دوره که در عصر تیمور شاه میزیسته عایشه درانی دختر یعقوب علی خان توپچی باشی قوم اچکزی ساکن اونچی باغبانان کابل است. دیوانش در سال ۱۲۳۲ تمام شده این بیت بدیع را بر بداهت در وصف غروب گفته :

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون — مگر خورشید را کشته که دارد دامن پرخون

پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر در سال ۱۲۲۷ کشته شد از مرثیه ایکه گفته اینست :

رنجها بسیار بردم ای ضیاء چشم من — صفدر میدان شدی هم شاعر شیرین سخن
عاقبت از گردش افلاک و بخت واژگون — خورده ای تو تیشه را بر فرق خود چو کوهکن

فصل هشتم

دور تجدد ادبی

ادبیات معاصر افغانستان

(جنبش نثر نویسی امروز)

۱. پیش از استقلال ۱۲۵۴ — ۱۲۹۸

الف: دور محمدزاییها: روح عمومی عصر.

دولت ابدالی افغانستان که ربع قرن را مصروف فعالیتهای سیاسی و نظامی و دوباره بدست آوردن خاکهای از دست رفته مملکت بود کمتر توانست بترقیات مهم علمی و ادبی و اقتصادی بپردازد. تیمور شاه کمتر توانست کاری از پیش ببرد، شاه زمان بیشتر در فکر تسخیر تمام هند بود، شاه محمود و شاه شجاع نیز بنا بر خدعه ها و سیاستهای اجانب در خانه جنگی بسر بردند. از مختصات این دور آن بود که: سلطنت از خاندان سدوزایی بخانوادهٔ محمدزایی انتقال یافت. دیگر دخالت انگلیسها ست با مور داخلی و سیاست افغانستان که ملت مجبور گشت بمدافعه و حفظ استقلال بپردازد و جنگهای افغان و انگلیس بزرگترین نمونه های شجاعت افغانستان را در تاریخ بخط درشت ثبت کرده است. بدینطریق دور محمدزاییها رویهمرفته دور مجادله و مبارزه با اجانب است در راه استرداد آزادی که باین منظور افغانستان برای یکقرن صحنهٔ آتش و خون بود. همینکه برادران محمدزاییها پس از جنگهای خسته کن امیر دوست محمد خان را بپادشاهی انتخاب کردند سنگهای اول وحدت افغانستان کم و بیش ریخته شد و امیر موصوف در بیست سال سلطنت خود فرصت را برای اصلاحات مدنی تاحدی آماده کرد.

۱. وضع علم و ادب:

بنا بر جنگهای خارجی و نفاقهای داخلی پس از سقوط سلطنت تیموریان تا نهضت ادبی و مدنی دور اخیر رویهمرفته مدارس قدیم که در آن علوم قدیمه و عربیه از قبیل فقه، منطق، حکمت، طب، هیأت و ریاضی تدریس میشد، محدود شده تالیفات هم بهمان آثار گذشته منحصر و راکد ماند و وسایل تحصیل و تشویق علوم ادبی از بین رفت. محصلان باذوق بممالک ما وراء النهر، هندوستان، ایران، عراق، مصر و سایر ممالک عربی زبان مسافرت میکردند. در مدارس انگشت شماری که بود فقه حنفی، صرف و نحو بعضاً حدیث و گاهی هم حکمت قدیم تدریس میشد.

اطفال در مساجد قران کریم و کتابهای پنج کتاب، غزلیات حافظ، گلستان و بوستان سعدی، انوار سهیلی کاشفی را در زبان دری و از کتب پشتو رشید البیان فواید الشریعه، رحمن بابا، فتح خان، سیف الملوك و کتابهای عربی صرف بهائی، خلاصه، قدوری، منیه، مستخلص و برخی دیگر را می آموختند. طبیبان کتابهای طب عربی را نزد ملاهای عربی دان که طبیب نبودند فرامیگرفتند و محاسبان رساله های خلاصة الحساب و انشاء ترسل را میخواندند

در شهرها مردم باسواد داستانهای **شاهنامه** فردوسی، یوسف زلیخا، اسکندرنامه نظامی، امیر حمزه، شهزاده ممتاز و چهار درویش را بیشتر مطالعه میکردند و برای شاهنامه خوانی محافل مخصوص با تشریفات منعقد میشد. مردم بیسواد داستانهای ابومسلم خراسان و غیره را از زبان قصه خوانهای

سربازار می شنیدند. در روستاها افسانه های چهار پری و ورقه وگلشاه خوانده میشد. صوفیان و اهل معرفت مثنوی مولوی، غزلیات حافظ، قصص الانبیاء، تذکرة الاولیای عطار، معارج النبوة و ادیبان کلیات بیدل، یوسف زلیخا، تاریخ فرشته، روضة الصفای میرخوند را مطالعه میکردند. شاهان کتابخانهای مخصوص و افسانه گویان وکتابخوانان حضور داشتند. غالب این کتابها بهمان سبك دور تیموری یانسخ قلمی بودند و یا کتابهایی که در هند و ماوراء النهر وغیره بچاپ سنگی رسیده بودند.

علوم قدیم رو با نحطاط میرفت، علوم جدید که صورت و وضع دنیارا تغییر داده بود هنوز داخل نشده بود ودر مملکت نه یك مکتب جدید نه یك درسگاه عالی و نه یك کتابخانه عمومی و نه یك موسسه علمی وجود داشت. اینست که درین دورهٔ فترت تعداد اشخاص عالم و فاضل در سراسر مملکت کم بود. عالم و فاضل بزرگ یا شاعر و هنرمند زبردست چون دورتیموری افغانستان دیگر دیده نمیشد البته فردی مانند سید جمال الدین افغان یا دیگری استثناء است.

در طی این دوره در نثر و نظم نیز فتوری بی رخ داد، هنرهای خطاطی، تذهیب و نقاشی رو بسقوط بود. غزلها بتقلید متاخران غالباً بسیار سست و مبتذل وقصاید کمپایه و کم مایه سروده میشد. نثرها غالباً یکنواخت و تقلیدی وفاقد متانت و سادگی قدیم و خالی از صنایع بدیعی و تکلفات دورهٔ متوسط بود، ساده نویسی فصیح متأخران ودورهٔ جدید نیز دیده نمیشد. با اینهم حس وذوق بدیعی ملت تماماً از میان نرفته یکتعداد شاعران، فاضلان واهل ادب و علم پدید آمدند که نگذاشتند روشنایی علم و ادب در کشور خراسان که روزی کانون فضل، علم و فرهنگ آسیای میانه بود خاموش شود. البته این آثار پایه و مایه گذشتگان نمی رسید و بخشی از این آثار بنابر اغتشاشات وجنگهای خارجی و داخلی نابود شده اند وآنچه هم ماندهگاهی آثار قابل اعتنایی در آنها وجود دارد.

۲. اصلاحات مدنی و فرهنگی امیرشرعلی خان (۱۲۷۹_۱۲۹۶هـ)

امیر شیرعلی خان که شخص منور و دارای معرفت بود و از تحولات دنیای خارج آگهی داشت، مخصوصاً که انقلابات صنعتی دراروپا درجریان بود و از آن اطلاعی بهم رسانیده بود در صدد شد تا بکشور رنگ و رخ تازه ای بخشد؛ بزرگترین مؤسس مدنیت و تحولات صنعتی کشور بشمار میرود و این درست معاصر همان دوری بود که جاپان بتحول و اتخاذ مدنیت غرب آغاز کرد.

امیر شیرعلی خان برای نخستین بار مطبعه چاپ سنگی از هند وارد کرد که با آن کتابها، اوراق دولتی، جریده وسایر مطبوعات را بچاپ میرسانید. این مطبعه ها در شهر کابل دایر شد که یکی آن بنام « مصطفوی » ودیگری بنام « شمس النهار » بود و بسیار ممکنست که چاپخانه های دیگری نیز وجود داشته است. درین چاپخانها آثار و کتابهای ذیل طبع ونشر شده است:

(۱) یك مجموعه حاوی مقدمه طولانی از طرف عبد القادر و وقایع جنگ روس وعثمانی که از «تایمز لندن» در ۹۰ صفحه ترجمه شده بود بنام وعظنامه بزبان دری.

(۲) اصول وقواعد عسکری با نقشه ها واشکال وافراد نظام درحال تمرین نظامی بزبان دری ومصطلحات عسکری که از انگلیسی به پشتو ترجمه شده بنام « وعظ » که منصبداران برای افراد عسکری قراءت میگردند در ۷۹ صفحه باهتمام میرزا محمد صادق در مطبعه مصطفوی طبع شد.

(۳) رساله شهاب ثاقب که در ردوها بیها بود و خود امیر شیرعلی خان نیز شرحی در ین رساله نگاشته است
(٤) کتاب «ذخیرة الملوك» با شرح آن .
(٥) کتاب « فتاوی برهنه »
(٦) تکتهای پوسته، کاغذ های رسمی و تعلیمات نامه های دیگر نظامی وجراید .
گذشته از تورید چاپخانها و توسیع وسایل طبع و انتشار کتاب و نشر ات یك سیستم منظم پوسته در مملکت جریان یافت تکت های پوسته بطبع رسید و موسسه پوسته رسانی را دولت بعهده گرفت .
بعلاوه یك مکتب عسکری تاسیس شد تا برای قشون دولتی که پس ازین بصورت منتظم تشکیل یافته بود منصبدارا ن تعلیمیافته و تربیت دیده تهیه کند و پروگرامها و برنامه هایی در فنون عسکری، علم وادب برایشان تربیت میافت و تعلیمات نامه ها و کتابها ی درسی شان بچاپ رسید واین اولین مکتب مرتب عصری است که در مملکت افتتاح شد . نامها و القاب عسکری و قوماندها ی لشکری همه بزبان پشتو ابرگرداندهشدتامختص بافغانستان باشد. شهر بالا حصار که یکی از ارگها ی شاهی بابر و همایون از شاهان مغولیه هند در کابل بود، و درزمان شاهان سدوزایی، تیمورشاه شاه، شجاع و شاه زمان هم ارگ و مقر شاهی بشمار میرفت؛ مرکز سلطنت قرار گرفت و غالب ادارها ی دولتی و مرکز مطبعه و روزنامه شمس النهار آنجا بود، تا آنکه در جنگ اول افغان و انگلیس، انگلیسها آن شهررا بخاك یکسان کردند وامروز جز برخی دیوارها و بروج آن چیزی ازان نمانده است، اخیر محمد نادرشاه شهید «دار لفنون حربی - حربی پوهنتون» رابرای تربیت منصبدارا ن اردو در همانجا بنا کرد و عمارت عالیشانی آباد شد. امیر شیرعلی یك شهر عصری در حومه شمال غربی کابل تاسیس کرد و آنرا بنام خود «شیر پور» نام نهاد. این شهر که در نخست بیشتر برای رهایش عسکری بود بعد مانند بالاحصار بوسیلهٔ انگلیسها خراب شد و پس از یك قرن امروز باز آن قسمت شهر را که بصورت عصری در آمده و در اول شهر نو میگفتند به شیرپور موسوم شده.
در دورامیر شیرعلی آثار و نشانه ها ی انقلابات صنعتی که در اروپا در همین عصر رخ داده بود دیده میشود فابریکه ها ی حربی برای ساختمان آلات حربی ازقبیل توپ تفنگ - باروت وامثال آن در کابل افتتاح شد که نمونه توپها ی آن تا هنوز دیده میشود .
روزنامه شمس النهار و مجله کابل برا ی نخستین مرتبه روزنامه و مجله را بافغانستان آورد .
۳.روزنامه شمس النهار
نخستین روزنامه افغانستان است که درین عهد از سال ۱۲۹۰ هجری ماه یکبار و بعد دوبار بانتشار پرداخت. این نامه در شانزده صفحه دارای مقالات اجتماعی وخبر ها ی خارجی و داخلی نگارندگی قاضی عبدالقادر پشاوری با هتمام میرزا عبدالعلی در مطبعه شمس النهار در بالاحصار کابل طبع و نشر میشد. این نامه نخستین روزنامه ایست که ازجهان خارج بروی افغانستان باز شد و در تنویر اذهان مردم انگیزهٔ مهمی بود . این نامه برای چند سال پیهم انتشار یافت تا آنکه بعد بوسیله حملات انگلیسها، مکتب، روزنامه و مطبعه و تمام وسایل مدنی ازبین رفت و تاریکی طولانی محیط کشور را فراگرفت. نگارندهٔ آن قاضی عبدالقادر پشاوری قوم یوسفزی بود وی درزبانهای دری، پشتو، اردو وانگلیسی ماهر بود و ذوق شعر نیز داشت. در دربار امیرشیرعلی خان مصاحب پادشاه، منشی عسکری، سرکردهٔ فابریکه ها ی حربی و هم نویسندهٔ اکثر مقالات و وعظنامهای عسکری و مدیرروزنامه شمس النهار بود که در تحولات ادبی و عسکری آن روز موثر و مرد پراسراری بود . کلمات انگلیسی

را بتقلید هندوستان داخل زبانهای دری، و پشتوی افغانستان نمود و درعصر امیرعبدالرحمن خان بصورت حیرت انگیزی از کابل فرار کرد.

گذشته ازین یك رساله بنام کابل بصورت مجله از بالاحصار نشر میشد که در آن نیزگزارشهای دولتی وقشون انتشار می یافت. نقل یك خبر داخلی از روزنامه شمس النهار:

«ترقی مدارج افغانستان

قد یمان خود را برافزای قدر   که هرگز نه بینی ز پرورده غدر

چونکه از عرصه دراز منظور نظر کیمیااثر بندگان اشراف امیر صاحب بها در خلدالله ملکه چنان بود که اشخاص که ازقدیم معروف خدمات بوده درانجام امورمامورهٔ خود کوتاهی نورزیدند و پیرامون آبیاری شجر بی ثمرغداری نگردیده علی الدوام سررشته اخلاص راازدست ندادند ترقی اوشان بمناصب جلیله کرده شود نیزچونکه الحال نظم ونسق مملکت بنسبت سابق زیادگردیده ترقی ورفاهیت وامنیت رعایا بظهوررسد. بنا برظهورخیال مبارك بتاریخ ۲۵ رمضان المبارك یوم دوشنبه ۱۲۹۰ ترقی اشخاص ذیل بمناصب رفیعه بظهور رسید.....»

ب. ادبیات رزمی و روح تاریخ نویسی

۱ـ ادبیات رزمی وحماسی منظوم.

رویهمرفته بنا برجنگهای مسلسل وحملات متداوم که از دورهوتکیها باینطرف درکشور دیده میشد ومردم همواره ازوطن وآزادی آن دردفاع بودند ونمیگذاشتند استعمارطلبان بمنظورهای خود برسند ازسویی دیگراهل استعمارنیزبرای پیشبرد آرزوها وآمال خود کارمیکردند؛ روحیه ای بوجود آمد ، یك راه وروش جدیدرا درادبیات پیش گرفتند؛ که آن ظهور ادبیات حماسی وروح تاریخ نویسی بود تا بدین وسیله مردم را با گذشته وآینده پیوند نموده ازیکسو شجاعتها وفداکاریهای گذشته واسلاف بخاطرشان داده شود که بیشتر بمجادله ومبارزت تشویق شوند وازسوی دیگرشمه ای ازکارنامها ومجاهدتهای شان برای فرزندان شان سرمشق ونمونه بماند. همان بود که جنگهای صدساله بین افغانستان وانگلیس مجدداً روح رزمی وحماسی دورغزنوی رادرقالب ادبیات شفاهی وتحریری افغانستان چه درزبان دری وچه درزبان پشتو داخل کرده آثارزیادی درترانه های ملی ومحلی بمیان آمد که درشهرهاوروستاها خوانده میشد .

این رشته کتاب ها رامیمکنست بدو بخش ازهم تفریق کرد یکی جنگنامه های منظوم یا ادبیات حماسی، دگر کتاب های مرتب تاریخی نثرکه ذیلاً نخست بتاریخهای منظوم میپردازیم:

اکبرنامه حمید کشمیری.

حمید یکی ازشاعران حساس قرن سیزده هجری است. وی جنگهای اول افغان و انگلیس را که در سال ۱۲۵۵ قمری «۱۸۴۰ع» صورت گرفته بنظم آورده رشادتهای تاریخی قهرمانان افغانستانرا یاد میکند وکتاب راا کبرنامه نام کرده است، وی حقایق را با کمال صراحت اظهار داشته ، امید وارهیچگونه صله وسیم نبوداست. اکبرنامه درروح خوانندگان خود درافغانستان وهندوستان تاثیرگرمی کرد وممکنست این کتاب راشاهنامه قرن نوزدهم افغانستان خواند . که فصل معاصر شاهنامه فردوسی میتواند حساب شد .

این کتاب در سال ۱۲٦۰ در سال پس از فتح افغانستان و پیش از مرگ قهرمان ملی افغانستان وزیر اکبرخان غازی در بحر متقارب سروده و تمام شد، که اخیراً چاپ نیز شده است.

مقایست این کتاب از نظر پختگی وارزش ادبی با شاهنامه از نظر دور میماند اما از نظر تحریک وانگیختن روحیت ملی و دادن پند واندرز و سبک شعری همان راه فردوسی رفته است.

نمونه:

کشته شدن برنس و بغارت شدن خزینهٔ فرنگیان
وجوش عوام بر فوج فرنگی در کابل

بدی میکند هر که کردار خویش — سرانجام کارش بدآید به پیش
چه خوش گفته است آن نکوکار مرد — کم آزار بیند کم آزار مرد
چه جویی نکو تخم نیکی بپاش — بخود نیک خواهی بکس بد مباش
بود خوشنما تخم بد وقت کشت — ولی بر دهد عاقبت نیک زشت
خوانین کابل چو نزدیک شاه (۱) — بدیدند بسیار اندک سپاه
محمد زمان (۲) گفت با یاوران — که ای هوشیاران نام آوران
ملك کم سپه لاتهه (۳) جنگی است مست — ترنم نیوش و صراحی بدست
نشسته است «برنس» به عجب تمام — از این به دگر وقت باشد کدام
زمان دیر شد جای تاخیر نیست — تحمل گزیدن زتدبیر نیست
مبادا که خرگوش آگه شود — شکار از کف و وقت بیگه شود
بتازید بر برنس بدگهر — بسازید کارش بوقت سحر
ز تیغش بپاشید بر چهر آب — که تا شوید از چشم او کحل خواب
به ایجاب حرف صلاحی که بست — خوانین نهادند بر سینه دست
به قصد شبخون شب چون خروس — سحرگه ز پرده فرو کوفت کوس
محمد امین (٤) و عبدالسلام (۵) — سیوم خان اسکندر نیک نام
دگر خان عبدالله نره شیر — به جمع اچکزاییان دلیر
روان در زمان با سه صد کس شدند — سوی مسند خاص برنس شدند
چو آنجا رسیدند دربند بود — نه دربند بدخواه دربند بود
وزیر ملك خان عثمان بنام (۷) — که اکثر به شب کردی آنجا مقام
بیامد ببالین برنس فراز — به نرمی برآوردش از خواب ناز

---

(۱) یعنی شاه شجاع ابدالی که با فوج انگلیز برپا یتخت حکمرانی میکرد و طرف عداوت ملت قرار داشت.
(۲) نواب محمد زمان خان از سران ملی افغانستان (۳) لارد لقب انگلیسی (٤) اغلب گمان عوض امین الله خان لوگری ناظم محمد امین نوشته است. (۵) عبدالسلام خان با میرزایی مجاهد معروف.
(٦) سکندرخان پوپلزایی از مجاهدین بزرگ. (۷) محمد عثمان خان سدوزایی پسر وفادارخان که عوض ملا عبدالشکورخان ازطرف شه شجاع با صرار انگلیسها حاکم کابل مقرر شد.

بدو گفت برخیز و بگریز تیز — که شد گرم بازار جنگ و ستیز
چنان موج زن سیل لشکر شده است — تو گویی جهان را بهم بر شده است
همه حلقه بسته بدر می زنند — به چستی و دستی تبر می زنند
چو برنس شنید این خبر تند شد — چو شمشیر او طبع او کند شد
ترش کرد پیشانی از خشم و تاب — چو طفلی که آشفته خیزد ز خواب
به تندیش گفت ای پریشان سخن — چه جک میزنی خاک اندر دهن
کرا، زور و زهره که از خشم و تاب — ز جرأت کشد تیغ برآفتاب
کجا دشت افغان پذیرد قرار — که تیغ آورد در کف رعشه دار
خیال پریشان فراهم کنی — جهانی پریشان و درهم کنی
نه ترسیدی از تلخی چین من — که بردی ز سر خواب شیرین من
بااین عقل می خواندت شه وزیر — برو راه افلاس خود پیش گیر
بدرگاه شاهان ذوالاقتدار — چو تو بی ادب ژاژ خواه را چکار
از این پس ترا پیش من بار نیست — مرا با تو جز مفتری کار نیست
در این گفتگو با ز شخص دگر — بسرعت شتابان در آمد ز در
بگفتش که برخیز زین رستخیز — بکن گر توانی گریز ا گریز
رسیده است اینک اجل زیر در — تو مخمور بنشسته ای بی خبر
توکی زنده مانی در این گیر و دار — که مردم نیابند پیش تو بار
مشو رنجه گر خواب خوش بایدت — که خواب اجل نیز بر بایدت
چو بشنید برنس به گردن فتاد — ز بس هیبتش رعشه در تن فتاد
به بیچارگی با دل داغ داغ — ز روزن در افگند خود را بباغ
دویدن ستادن نشستن گرفت — فتادن دگر بار جستن گرفت
تمنای رفتن بسوراخ مار — همی کرد و لیکن نمی یافت بار
زسوراخ دیوار میجست راه — همیشه نهان زیر برگ گیاه
دلیران کابل بسنگ و تبر — به بازوی مردی شکستند در
رسیدند بر برنس کینه جوی — ربودند از تن سرش همچو گوی
تنش را نمودند از تیغ تیز — دو صد پاره واستخوان ریز ریز
پس آنگه بمردم درآویختند — بهرگوشهٔ ای جوی خون ریختند
ز برنس صد و پنجه و چار کس — ز نام آوران کشته شد پیش و پس

محاربهٔ کابل یاظفرنامه.

وقتیکه اکبرنامهٔ حمید کشمیری منتشر شد انگلیسها از راستگویی وی بجان برنجیدند و شاعر تجارت پیشه ای را تقویت کردند تا منظومهٔ دیگری در موضوع جنگ اول افغان و انگلیس انشا دکرد و آنرا بر فور چاپ کردند و منتشر نمودند، اما چون تبلیغی بود و مانند اکبرنامه نبود، زود پژمرده شد. - این شاعر تجارت پیشه قاسم علی نامداشت و از شاعران قرن ۱۳ بود کتابش « محاربه کابل » نام دارد این اثر از دو نظر بتاریخ ادبیات ماقهراً مربوط است: یکی آنکه تأثیر و عکس العمل اکبرنامه یا

شاهنامهٔ قرن ۱۹ افغانستان است دیگر اینکه اینجا نیز حوادث افغانستان و جنگاوریهای ما از نظر دشمن ثبت است ؛ که دانستن نگاه‌نظر آنها بفرزندان مملکت مهمست و از خلال آن شجاعت و دلیریهای مردم افغانستان هویداست این کتاب نیز بروش و سبک شاهنامه نوشته شده و همان کلمات و ترکیبها را بکار برده است . محاربهٔ کابل در سال ۱۲۶۰ قمری تدوین و در سال ۱۲۷۲ در آگره چاپ شد .

نمونه .

در مدح ملکه و کتوریا

بنام شاهنشاه با تاج وگاه — جهاندار ویکتوریا پادشاه
خداوند داورنگ فرماندهی — فروغ شبستان شاهنشهی
به تن جان پاک وچوعیسی بجان — چو دریا بدست و بدل همچو کان
بعفت چو بلقیس بالا نژاد — چو مریم بپاکیزگی پاک زاد
بفیروزی شاه فیروزفر — سراپا چو این نامه شد پرگهر
ستایش به یزدان که انجام یافت — ظفر نامه عنوان او نام یافت
بگفتند و شمشیر کین آختند — ز هر سو بآن ناموران تاختند
نکردند هرگز ز پوزش دریغ — گرفتندش از چهار سو زیر تیغ
زدندش بکین زخمهای درشت — به یال و بدوش وبه پهلو و پشت
بکشتند و کردند او را هلاک — کشیدند از چار بالش بخاک
تنی بود نازک ز برگ گلاب — بخاک و بخون ماند خوار وخراب
سری بود کانرا به طرف کلاه — همی بوسه دادی لب مهر و ماه
چوگو بود غلطان بخاک و بخون — همینست کردار این دهر دون

راجع به شاه شجاع ابدالی گوید

ز شاهان کابل یکی پادشاه — نبود او سزاوار دیهیم وگاه
چو آراسته اورنگ فرماندهی — نیارست آراست رسم شهی
زد و پشت رسم شهی داشتی — بشاهی همی گردن افراشتی
ز تخم شهان چون نبودش نژاد — که آراستی تا جهان را بداد
نیایش ز افغان یکی بدرهی — نبودش سر مهتری و مهی
پس از نادر وگردش روزگار — بدو رام شد کشور قندهار

راجع بکشتن شدن برنس انگلیسی در کابل گوید

رسیدند بردرگهٔ نامدار — نهان کینه و داد در آشکار
بایوان زره چون فراز آمدند — همه داد جو پرنیاز آمدند
به نزدیک او چون گرفتند جا — بکین دردمیدند چون اژدها
ز هر سو گرفتند گردش دلیر — بخون ریختن همچو آشفته شیر

جنگنامه وشاعرگمنام وی .

آغاز دورحماسی حاضر از تاریخ وقوع جنگ اول افغان وانگلیس است که کتابهای اکبرنامه ومحاربهٔ کابل را بمیان آورد . جنگنامه نیز رساله دیگری است که بیشتر بخشهای آن در کابل وازطرف

يك شاعر ملى سروده شده که اسم این شاعر هنوز مجهول است، جز اینقدر را زوی ندانیم که وی ازاهالی قریهٔ ده یحیی واقع دشت منار یك فرسخی کابل بوده است. وهم ممکن است این کتاب اثر چند تن باشد که دریك جلد جمع آمده است. برخی حدس میزنند که ناظم کتاب میرفیض الدین بن میر امام الدین احمد متخلص به درویش بن شیخ سعد الدین احمد انصاری کابلی (معروف بحاجی صاحب پایمنار ساکن قریهٔ ده یحیی) که در فصل هفتم ازوی بحث کردیم، میباشد.

جنگنامه در هفت باب نظم شده و بیان میدارد که چگونه نایب امین‌الله خان لوگری

مجاهدان برجستهٔ کابل را جمع کرد و بخانهٔ الکزندر برنس انگلیسی در کابل حمله کرده اورا باهمراهانش از تیغ کشید وسه فوج انگلیس بجنگ تپهٔ بی بی مهرو مجبور گردید .... لارد (لات) انگلیسی بیاد هندوستان گریه کرد. در جنگ دیگر شمس الدین غازی بر دشمنان تاختند و جنرال بزرگ انگلیسی گله خورد. پس از ین کارنامها وزیر اکبرخان که بما وراء النهر رفته بود وارد شد ومردم رشید غلزی (غلجای) قشلهٔ انگلیس را محاصره کردند و منصبداران انگلیس را کشتند. در جنگهای ۱۲۵۷ سرکردگان انگلیس باصد هزار عسکر در هرکنج و کنار از بین رفتند. در هر قسمت مملکت جنگهای متعددی صورت گرفت تا آنکه لشکر انگلیس آنچه از شمشیر مانده بود کابل را ترك کرده بطرف جلال آباد حرکت کرد نده هزار لشکر انگلیس درضمن راه کشته شد و زنان اردو را اسیر دادند و از همه تنها یکهزار نفر بجگدلك رسید. بدینصورت تمام حوادث را تا رفتن وزیر اکبرخان در لغمان و روابط مخفی انگلیسها و شاه شجاع شرح داده در ختم از تخلیهٔ افغانستان بوسیلهٔ انگلیسها و آمدن دوبارهٔ امیر دوست محمد خان وصف میکند:

جنگ تپهٔ بی بی مهرو

ایا پیر شایستهٔ تازه رنگ — بگو قصهٔ اندویم باره جنگ
که در کابل افتاد غوغا چرا — شد عقرب چرا دشمن اژدها
چو گفتی بگوگو یمت ای جوان — که هرجا بود قوم ترسایان
همه دشمن دین پیغمبر است — کسی گر با و دوست شد کافر است
مسلمان کمر بسته یکسر به کین — به جنگ آمده از پی غور دین
ترا هم اگر هست ایمان قوی — بباید که بر جنگ کافر روی
بیا بشنو آنرا که نشنیده ای — بفهمانمت گر نفهمیده ای
یکی روز لات آن سگ کینه ور — که او بود سرخیل فوج کفر
به چونی دلش چو بسیار تنگ — بر آورد لشکر به آهنگ جنگ
همه لشکرش بود تا سی هزار — پیاده و بیست بودش سوار
بچابك عنانی سپه بر کشید — سر پشتهٔ بی بی مهرو رسید
به پشته رسید هر طرف فوج فوج — چو دریا همیزد بهرگوشه موج
ز سوی مسلمان یکی صف شکن — همان عبدالله خان یل تیغ زن
بهمرای فوج خود آمد ز زیر — ببالا بر آمد چو گرگ دلیر
ز دیگر سر پشته آمد دوان — همان شیر جنگی امین الله خان

دگر سو فرس تاز آمد چو شیر
سر پشته عبدالسلام دلیر

ز دیگر طرف خان گل تره خیل
سر پشته با فوج آمد چو سیل

بهمراه تیپ سواران خویش
ز دیگر علمها علم برده پیش

بد هفتصد جز این جیش در رکاب
نموده بجنگ فرنگی شتاب

یل نامور خان گل شیر مست
در آن عرصه عریان نهنگی بدست

بهر تیپ انبوه جوان مرد شیر
شده حمله زن چون هژبر دلیر

بسی را بکشت اندر ان عرصه گاه
همان پیلتن مرد لشکر پناه

چنان کرد در گوشهٔ پشته جنگ
که می گشت پنهان به دود تفنگ

در آن پشته از جنبش فوجها
چو دریای عمان زده موجها

زهر ملك غازی جوانان گرد
ببود چهل هزار ار کسی می شمرد

ولی بود جنگی سپه ششهزار
چو کردم سوار مسلمان شمار

همان عبدالله خان یل پیل زور
چو شیر غران تاخت بر فوج گور

برآمد سر پشته چون اژدها
عنان کرد سوی فرنگی رها

هم از فرمل و زرمت و اندری
رسیدند لشکر در آن داوری

ز توخ و هوتك هم زکانیگروم
شده جمع لشکر ز هر مرز و بوم

چو شد هر دو جانب صف آرا بجنگ
دزادز برآمد ز توپ و تفنگ

چو کرنا چپاز شد به کرنا زدن
برقصیدن آمد کف طبل زن

چنان کوس غرید بر پشت پیل
که رفته خروشش بهر سو دو میل

ز شور ترنگا ترنگ یلان
به بستند برجنگ محمل عیان

علمها ز جا پیش شد نرم نرم
دل کینه ور گشت برجنگ نرم

به بق بقد برآمد تهٔ قبه ها
چقاچق برونشد ز سر نیزه ها

امیران جاری جوانان گرد
عنان بر کف ترکتازی سپرد

سلح بسته پشت فرسهای مست
گهی تیغ وگه برده بر نیزه دست

ز بس رخشها در تکاپو شدند
عنان گیج سوی تیپ انبوه شدند

بماند از خروش وو زاوز تفنگ
بکف حمله گر شد درخشان نهنگ

بمیدان چو پیراغچی پا گرفت
یلان برزدن دست بالا گرفت

چو در حمله آمد صف غازیان
فتادند در فوج آن کافران

ز هر سو برون گشت تیغ از نیام
بیك دست تیغ و بدیگر لجام

ز پیشین چنین جنگ تا شام شد
سرکافران بلوهٔ عام شد

هراسان شده پشته بگذاشتند
ز کردار خود بیم برداشتند

بمغرب درآمد همه هولناك
کسی مردو کس رفت تن چاك چاك

همان روز و شب لات بالا تیان
بگریه شد از یادهندوستان

که مایان همین جا بمیریم و بس
نداریم فریادرسی هیچ کس

بیا ساقی آن باده در جام ریز   که تا گم کند لات راه گریز
بحلقم کن آن باده لاله رنگ   که نوشم به بندم کمر بهر جنگ
بیا ساقی امشب نشین لب خموش   بکن تو دگر تاز ه افسانه گوش

۲ تاریخنویسی و تاریخنویسان : تاج التواریخ سراج التواریخ وغیره .

درسلسله کتابهای تاریخی که تعداد محدودی بما رسیده از مهمترین آنها و نویسندگان شان با صورت تکامل تاریخ نگاری یاد میکنیم :

۱ . میرزا یعقوبعلی خافی کابلی که درسال ۱۲۶۸ تولد شده ، در بلخ نشو ونما یافته در میمنه جزو ماموریـن محلی بود و بعد سفری بسمرقند کرد و در آنجا بسال ۱۴۰۷ قمری کتابی در دو جلد در تاریخ افغانستان و شرح حال خودش نوشت . جلد اول آن بنام « پادشاهان متأخرین افغانستان» بدست است و از طرف انجمن تاریخ نشر شده است . این کتاب دارای هفت باب و یازده فصل حاوی وقایع تاریخی دورهٔ محمدزایی افغانستان از آغاز دور امیر دوست محمدخان تا آغاز دور امیر عبدالرحمن‌خان را در برمیگیرد . از نظر ادب و لفظ و اسلوب آنقدر عالی نیست و ارزشی ندارد از حیث تاریخ و مراعات بیطرفی در آن، مهمست .

۲ . نورمحمد قندهاری متخلص به نوری که در پنجاب و لندن مسافرت کرده در دربار امیر شیرعلی نیز بسر برده در سال ۱۲۸۷ کتاب « گلشن امارت » را در شش باب و چهل وسه فصل در ۲۶۵ صفحه راجع بتاریخ دورهٔ پادشاهی امیر شیرعلی‌خان تاسال ۱۲۸۷ قمری نوشته است . نثر آن عالی نیست از نظر تاریخنویسی نیز یکطرفه و چاپلوسانه نوشته شده است این اثر نیز با تصرف در کلمات وعبارات از طرف انجمن تاریخ نشر شده است .

۳ . سلطان محمد خالص ابدالی از نویسندگان قرن سیزدهم هجری افغانستان است و در سال ۱۲۸۱ در زمان سلطنت امیر شیرعلی بنوشتن تاریخ سلطانی آغاز نمود و همینکه حکومت محلی سردار محمدایوب‌خان در هرات و قندهار خاتمه یافت کتاب تمام و نشر شد .

وی درین کتاب وقایع تاریخی افغانستان را قسماً تا سال ۱۲۷۹ قمری نوشته است . از مآخذ وی گرامرگولدسمیت . مرآت الارضیه . سارجن ملکم . مخزن . تزك شاه شجاع . فرشته . وجام جم وجهانگشای نادری اند . نمونه کلام وی راجع انقلاب کابل بر ضد اشغال انگلیس از نظر ادبی دارای ارزش است .

٤ . تاج التواریخ : اساس این کتاب خاطرات و شرح حال امیر عبدالرحمن‌خان است که خودش از آغاز صباوت، آغاز زندگانی اش در افغانستان بعد ایام مسافرتش در ماوراء النهر تا روز حرکت از خوقند ورسیدن ببدخشان نوشته سپس در کابل بنام « پند نامه دنیا و دین » چاپ شده ولی منشی سلطان محمد هندوستانی که در کابل مستخدم بود یك نقل پند نامهٔ دنیا و دین را سرقت کرده از افغانستان فرار کرد و کتاب مذکور را در یك جلد بزبان انگلیسی ترجمه و منتشر ساخت ویك جلد دیگر از وقایع مربوط با فغانستان را نیز بآن افزود . سپس غلام مرتضی‌قندهاری (از افغانستان) که از نویسندگان و مترجمان دورهٔ امیر عبد الرحمن‌خان‌است ودر دولت هند انگلیسی خدمت مینمود زمانیکه نایب قونسل انگلیس در مشهد بود دو جلد کتاب انگلیسی مبنی بر واقعات و سوانح امیر عبدالرحمن‌خان را که منشی سلطان محمد نوشته در لندن چاپ کرده بود بفارسی روان ترجمه و بنام « تاج التواریخ » درمشهد بچاپ رسانید و منتشر کرد ترجمهٔ فارسی غلام‌مرتضی قندهاری‌ساده‌وزیباست . اما کتاب آنقدر موثوق و قابل اعتمادنیست

۵. سراج التواریخ: نگارش سراج التواریخ بفرمان و تشویق و تصحیح امیر حبیب الله خان شهید بوسیلهٔ میرزا فیض محمد ـ غوری که از منشیان و نویسندگان آن دوراست در سه جلد آغاز یافت و مولوی عبدالرؤف و منشی عبداللطیف از مصححان آن بودند. جلد اول و دوم با حث از وقایع تاریخی دولت ـ ابدالی افغانستان و دورهٔ حکومت محمدزایی در کابل طبع و دریکوقایه نشر گردید. جلد سوم آن حاوی تاریخ عهد امیر عبدالرحمن خان از جلوس او تا سال ۱۳۱٤ قمری یعنی سال قبل از ختم شاهی امیر موصوف در مطبعهٔ ماشینخانه کابل بطبع رسید اما نشر نشد با آنهم برخی اشخاص توانستند مجلدات آنرا بدست آرند. جلد چهارم که مشتمل بر تاریخ دورهٔ سلطنت خود امیر موصوف بود، چون میرزا فیض محمد مأیوس شد نگاشته نیامد. این سه جلد از نظر اسلوب نگارش تاریخ دارای نقایصی است؛ در تدوین دورهٔ محمدزایی از دیدنیها و شنیدنیهای خود نیز استفاده کرده. از نظر سبك نثر نویسی بمراتب بهتر از کتابهای تاریخ سابق الذکر در همین فصل میباشد. میرزا فیض محمد در ۱۳۰۸ شمسی در اغتشاش سقاو کشته شد.

۳. سایر نشرات و تألیف عهد امیر عبدالرحمن خان.

در عصر امیر عبدالرحمن خان بادامه عصر امیر شیر علی خان چاپخانهای سنگی زیاد شد اما نشرات جدیده روزنامه وجریده صورت نگرفت. مطابع سنگی کابل درین دور عبارت بودند از: مطبعه سرکاری (دولتی) مطبعهٔ ماشینخانه، مطبعه کابل. مهمترین آثاریکه درین دور غالباً با هتمام منشی عبدالرزاق و مجر محمد عظیم بطبع رسید اینها ست:

۱. آیینه جهان نما: منتخباتی از کلیله و دمنه.
۲. نصایح نامه: گفتار امیر موصوف.
۳. دیوان اشعار عایشه درانی.
٤. رسالهٔ امراض اطفال.
۵. کتاب مساحت.
٦. ترغیب بالجهاد: تالیف عالمان کابل برای حفظ روح سلحشوری دفاع از وطن.
۷. مبادی کیمیا.
۸. اوراق صکوك و ثایق فرمانها اعلانات وغیره.

ج. باز گشت بسبکهای قدیم.

ادبیات افغانستان اعم از نثر و نظم در قرن سیزده تحول نوی را روبرو شد، شیوهٔ دورهٔ مغول و تیموریان و سبك معروف بهندی طوریکه دیدیم مبتذل شده آن طراوت خود را از دست داده بود؛ مخصوصاً هم که جهاد و مبارزتهای صد سالهٔ علیه استعمار طلبان روح زندگانی آرام را از بین برده مردم فرصت نداشتند بمشغله های فرهنگی بپردازند، بلکه مجبور بودند از وطن دفاع کنند. شاعران نیز مجبور بودند مطالبی بگویند تا ملایم این وضع باشد و مردم را بجنگها و غزاها تحریك کنند و بینگیزند. چنانچه اکبرنامه و جنگنامه بشکل حماست دورغزنه تبارز کرد. بعلاوه شاعران و نویسندگان به پیروی آثار متقدمان چون عنصری، منوچهری، فرخی، معزی، انوری، خاقانی، سعدی، حافظ و جامی پرداختند. تشبیهات و استعارات و مضامین باریك دور از ذهن از نظم و تکلف و تکرار و لفاظی از نثر دور شد. خلاصه بسبك خراسان، عراقی (بلخی) و نثر ساده توجه شد.

ا. طرزی افغان و سبک خراسانی.

درینگاه یک جنبش قصیده سرایی مانند قدیمان دیده شد. غلام محمد طرزی که از معاریف رجال و شاعران قرن سیزدهم افغانستان بوده سالها در سوریه، عراق، ترکیه، مصر و سایر ممالک خاور نزدیک بمسافرت پرداخته مدتی هم در کشور عثمانی و سوریه بود و باش کرده بود، سبک و روش جدیدی را در ادبیات افغانستان وارد کرد که آن بازگشت سبکهای قدیم بود. دیوان مطبوع قصاید و غزلیات و مثنوی نغمهٔ حجاز در زبان دری و عربی دارد. از قصاید وی رایحهٔ قصیده سرایان دور غزنوی و سلجوقی می آید. چنانچه قصیده معروف وی در مدح سید جمال الدین افغان با مطلع :

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا   عبیر آمیز و عنبر بیز و روح انگیز و جان افزاء

این قصیده سنائی را بیاد میدهد :

مکن در جسم و جان منزل که این دونست وآن والا
قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

دگر میرزا محمود سالک بالاحصاری کابلی از شاعران عهد امیر دوست محمدخان نیز در همین بحر شنا کرده، قصیده ای از وی در وصف شهر کابل معروفست با این مطلع :

برهی مغ بچه ای گفت مرا   که گر از اهل رهی همرهم آ

همچنین ادیب پشاوری (سید احمد) در همین رشته کار کرده، سردار محمد حسن «امضاء» تخلص در سبک خراسانی قصیده و در سبک عراقی غزل دارد از قصاید معروف او اینست :

عید جمشیدی گذشت اکنون جلوس بهمن است
زال گردون را ازین غم سینه روزن روزن است.

که اینها و ده ها شاعر مانند اینها این جنبش را راه انداخته اند. در دورهٔ متصل قاری عبدالله ملک الشعراء نیز قصیده سرایی کرد و این جنبش را ادامه داد، همچنین خلیل الله خلیلی از قصیده سرایان بزرگ معاصر است که بیشتر سبک فرخی دارد.

قصیدهٔ طرزی افغان مرحوم

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا	عبیرآمیز و عنبر بیز و روح انگیز و جان افزا
طراوت بخش روی گل پریشان ساز بوی گل	موافق همچو خوی گل بطبع مردم دانا
چو بوی لاله جان پرور چو عطر گل روان پرور	دمادم گلستان پرور سراسر بوستان پیرا
حبیب و یاور گلشن و قیب و رهبر گلشن	خطیب منبر گلشن حسیب دفتر صحرا
ازو طبع چمن تازه وزو بر روی گل غازه	ازو در گلشن آوازه وزو در بوستان غوغا
بطفل غنچه او دایه بچنگ لاله او مایه	بفرق زاغ او سایه بدوش باغ او کالا
بسوری رنگ و آب ازوی بسنبل پیچ و تاب ازوی	شده سرمست خواب ازوی دو چشم نرگس شهلا
بطرف باغ کوشیده بگل چون رنگ جوشیده	بقد شاخ پوشیده ز غنچه دیبهٔ زیبا
رخ گل چون عرق کرده جواهر در طبق کرده	قبای غنچه شق کرده چو جیب لالهٔ حمرا
بشاخ سرو تخت گل نشسته قمری و بلبل	یکی در شیون و غلغل یکی در چهچه و آوا
رخ گل در بهارستان بدان سان کرده کارستان	که مانی در نگارستان ز نقش دلکش زیبا

بجسم لاله نعمان چنان از لطف بخشد جان که بر طبع خردمندان کلام نغز مولانا
جمال الدین نام آور سخن فهم و سخن پرور خردمند و هنر گستر فلک قدر و ملک سیما
فلاطون از غم رویش کند تب لرزه در کویش اشارات دوا بر و یش شفای بو علی سینا
ترا طرزی ثنا گوید هزاران مرحبا گوید بصد قدل دعا گوید چه در سرا چه در ضرا
تویی عالم تویی عامل تویی عارف تویی کامل تویی فاضل تویی با ذل تویی عاقل تویی دانا
فصاحت را تو سحبانی بلاغت را تو حسانی عرب را شیرهٔ جانی عجم را دیدهٔ بینا
تویی کشف نکوکاری تویی برهان دینداری تویی فرهنگ هوشیاری تویی قاموس استغنا
تویی بر سالکان رهبر تویی بر کاملان مهتر تویی بر سروران سرور تویی بر خواجگان مولا
تو شمع بزم ایقانی دلیل راه ایمانی تواند بحر عرفانی درخشان گوهر والا
کدامین قطره آبستی که رشك درنا بستی قبول خاص و عامستی بجا بلقا و جابلسا
چه نسبت با بشر داری که صد گیتی هنر داری چهاد رز بر سر داری که سرها دارد اندر پا
تو نور افغانستان اخگر تو عود افغانستان مجمر تو جان افغانستان پیکر تو روح افغانستان اعضا
الا تا نوبها آید درخت گل به بار آید زخاك مرغزار آید شمیم عطر عنبرها
بها رخاطرت خرم مبرا از خزان غم چو بوی نافه مشکین دم چو بوی غنچه روح افزا
نه ماه مصر و شام هستی که خورشید تمام هستی تو افغان را نظام هستی زرای روشن والا

۲. واصل و سبك عراقی.

همچنانیکه در بازگشت بسبکهای قدیم جنبش احیای سبك خراسانی را در افغانستان دیدیم، شاعرانی هم دریند ور بسبك عراقی یاسبك بلخی رجوع کردند. عندلیب (محمد امین) پسر غلام محمد طرزی (۱۲۶۸ـ۱۲۸۶) که دیوانش دارای سه هزار و چند بیت است غزل آمیخته از سبك عراقی و هندی سرود مانند این:

خم طرازیهای آه هم پیچ و تاب کاکل است دود دل درز لف اگر پیچد سراسر سنبل است
ازدهانش آرزوی دل شنیدن دور نیست غنچهٔ گل آشیان نالههای بلبل است
از شکستن ساغر دل مستی سرشار داشت در ترنگ شیشهٔ می انتقام قلقل است
شاه بازچشمت از بس بر جگرها زخم ریخت غمزه ات بر کبك دل شاهین خنجر چنگل است
در دل از ضبط نفس مضمون رنگین نقش بست بو اگر آسوده گردد غازهٔ رنگ گل است
طرز شیرینش بصائب بسکه پهلو میزند از قدوم طرزی ما اصفهان در کابل است
گفتگو میخواهد از دل وقت عشرت هر نفس نغمهٔ مینای قلیان یکسر پا قلقل است
از بهار عکس گلبرگ عذارش عندلیب کهکشان بر دامن گردون خیابان گل است

مهردل خان مشرقی که از شاعران ذو اللسانین دری و پشتو است بر غزلیات حافظ نظر داشت و آنرا تخمیس کرده.

شامل (سید محمد محسن) «۱۲۳۸ـ ۱۳۰۹ هجری» و واصل (میرزا محمد نبی دبیر) از منشیان عصر امیر عبدالرحمن خان و مولف گزارش خاندان شاهی دوره امیر شیر علی خان بیشتر بغزلیات حافظ و سعدی توجه داشته سبك عراقی را احیاء کردند:

کو چون رخ زیبایت یك گل بگلستانها کو چون قد رعنایت یکسر و ببوستانها

دی باد بگلشن برد از پیرهنت بویی — کردند ز غیرت چاك گلها همه دامانها
باشد چو مراد رسر کش سر بنهم بردر — سهل است به بینم گر صد جور ز دربانها
دردی که بود از تو درمانش نمیخواهم — کان درد مرا خوشتر از همهٔ درمانها
زان غمزهٔ تیرافگن شامل بنگر کروی — هر لحظه همی آید بر سینه چه پیکانها

ـ یا ـ

از میکده در بستان آمد سحری سرمست — آن فتنهٔ هوشیاران پیمانهٔ می در دست
بی غالیه گیسویش چون سنبل ترخوشبو — بی منت می چشمش چون نرگس شهلا مست
در عربده با مردم چشمان سیه مستش — آن تیغ و سنان درکف این تیر و کمان در دست
از نسبت ابرویش کار مه نو بالا — وز شهرت بالایش آوازه طوبی پست
از خجلت او خورشید بنشست چو او برخاست — در خدمت او شمشاد برخاست چو او بنشست
جانها بمیان بربست هرگه که کمر بگشاد — دلها بفغان بگشاد هردم که میان بربست
گر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید — ور باده مصفا گشت اندر لب او پیوست
گر غازه دلارا شد بر چهرهٔ او جا کرد — ور سرمه عزیز افتاد بر دیدهٔ او بنشست
تا صورت آن بت را واصل بخیال آورد — از کعبهٔ دل یکسر بتهای هوس بشکست

همچنین میر محمد علی آزاد کابلی پسر قاضی میر محمد حسن (۱۲۵۸ قمری ـ ۱۳۲۳ شمسی) از منشیان و شاعران دوره امیر حبیب الله شهید که دارای دیوان شعر است و گلستان سعدی را منظوم کرده در غزل بسبك روان وساده پرداخته :

ما و بلبل در گلستان ناله سر خواهیم کرد — از تو و گل قصه ها با یکدگر خواهیم کرد
من زپای آبشار و بلبلان از شاخسار — باغرا زاشك و فغان زیروزبر خواهیم کرد
از خم زلفت مطول قصه ها خواهیم گفت — وز دهانت یك حدیث مختصر خواهیم کرد
یك شبی چون شانه در زلف تو ره خواهیم برد — نافه را زین غصه خون اندر جگر خواهیم کرد
گرچه در عشق تو میباشیم از خود بیخبر — خلق را از سختی این ره خبر خواهیم کرد
راز ما و دل چو رسوا گشت از طفل سرشك — در میان مردمانش دربدر خواهیم کرد
گر بهار انها داین سان افگند بر ما نظر — بعد ازین صرف ما نظر ز اهل نظر خواهیم کرد

محمود طرزی (پسر طرزی افغان) در غزل و شعر بسبك ساده موضوعات جدید و تازهٔ اجتماعی را داخل کرده برای انتباه و بیداری مردم شعر گفته است :

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت — وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
عصر عصر موتر و ریل است و برق — گامهای اشتری بگذشت و رفت

۳. مهمترین شاعران اینندور: ولی طواف، مهردل مشرقی، قتیل،

مشرقی : مهردل مشرقی از رجال معروف قندهار است دیوان اشعارش متضمن غزلیات مثنوی و قطعه بوده نسخهای خطی آن بدست است . وی از شاعران ذواللسانین دری و پشتوی قرن سیزدهم افغانستان است :

شنیدم یکی مرد با رای و هوش — همیگفت در بزم با شمع دوش
که ای روشن از نور تو بزمها — ترا در تهٔ پاست ظلمت چرا
چو شمع این سخن را ز دانا شنید — از ین طعنه اش نیش بر دل رسید
زبانی ز شعله بر آورد و گفت — بمعنی چنین گوهر را ز سفت

چـوا ز نورمـن ا نـجمن رو شن ا ست چه غم گر مرا د ربظلمت تن ا ست
خـو شـم هـر نـفس گـر مـرا سررود که ا زشعله ا م بزم روشن شود
سـرا پـا هـمـیسـوزم ا ز بـهـرآ ن کـه کلفت شود محوا زد یگرا ن

ولی طوا ف :

و لی محمد که و لی تخلص میکرد پسرعلی محمد کا بلی بودودر سا ل ۱۱۶۸ تو لد شده در ۱۲۸۸ د رکا بل فوت ود رقلعهٔ هو شمند خا ن د فن شد . پدرش مرد فا ضل بو د و لیچون هنو ز ولی کوچك بو د و ی بمر د و لی ا زتعلیم با ز ما ند . د را فغا نستا ن وپنجا ب سیاحت کردود رشعرطبع ر وا ن دا شت،ا ما چون سوا د ندا شت ا شعا رش را د یگرا ن مینو شتند . ملا مهجورچهل سا ل پس ا زمرگ وی ا شعا رپراگند ه ولی را جمع آ و ری کرد . ولی بعلا وهٔ غزل،ربا عی و مثنوی هم دا رد . ولی درا وایل عمرطوا فی میکرد و بعد عزلت گزید .بر بد اهت نیز شعر میگفت :

خوش بو د صحبت خوبا ن که شوم محرم شا ن کو ر خوا هم ز خدا دیدهٔ نا محرم شا ن
کجروی تا بکی ای چرخ،مدا ری د وسه روز مدد ا ی بخت د می کن که بد ا م آ رمشا ن
روزگـا را رد هـد م د ست نها ن ا ز مردم مـر د مك وا ربچشم سرخود دا رم شا ن
عـا لمی زخـمی شمشیـر همین طـا یفـه ا ند منتظر چشم جهـا ن ا ست پی مـر حم شا ن
شهـر د رهـم بـز نـند و مـژه بـر هم نـز نند حـا کم خط مگـر ا ز فـوج ز ند برهمشا ن
ترسم ا زسـا حـر ی ا ینقـوم مبـا دا ا فتد رشته د رگرد نم ا زز لف خم ا ند رخم شا ن
سـر فـر و غنچـه صفتبرد ه ا م ا ز فکر بجیب د ل به تنگ آ مد و یکد م نشد م همد م شا ن
سـوی آ هو نگها ن بین بفسو ن چون صیـا د آ ن حذ را ز نگهٔ گـرم خود وا زرم شـا ن
کلبه ا م رشك گـلستـا ن شود ا لبتـه ولـی گر به بیت ا لـحزن خو یش شبی آ ر م شا ن

ادیب پیشا و ری :

ا د یب پشا وری د رتحولا ت جد ید ا د بیات، شخصیت مهمی ا ست.ا سمش سیدا حمدا د یب پشاوری و پسر سید شها ب ا لد ین ا ست که د ر سا ل ۱۲۵۵ ق د رپشا ورتو لد و د رسا ل ۱۳۰۹ شمسی د رتهر ا ن وفات شد . ا د یب تحصیلا ت خو د را د رپشا ور تما م کرد ه بعمر ۱۸ سالگی د رکابل سا کن شد بعد بغز نی آ مد ه آ نجا زیست،سـپس بهـرا ت وا زآ نجـا بمشهد رفت ومد تی بتد ریس علوم میپرد ا خت . د رسال ۱۳۰۰ ق بتهرا ن مسافرت کرد .وی د رعلوم ادبیوعربیوز بانهایدری، پشتو وا ردو عربی د ست ید ا شت وبرکتا بها ی فلسفی حا شیه نگا شته . ا شا را ت بو علی را ترجمهو شرح کرد کتا بها ی بیهقی و نا صرخسرو را حوا شی و تصحیح کـرد . د یوا ن ا شعا رش سه هزا ر بیت ا ست. سبكاوسلیس روا ن استو بسبكقد یما ن بسیا رما نند ا ست .

بگو یند ه گیتی برا ز ند ه ا ست که گیتی ز گو یندگا ن ز نده ا ست
سخن چشم وگو یند هچشم آ فرین سرا پـا ی گیتی بد ین چشم بیـن
زآ غـا زکیهـا ن و ا نجـا م وی سخنگـوی بنمـا یـد ت راه وپـی
سخن ا زسخنگو ی دا نا به ا ست سخن های نا دا نستو هی ده ا ست
کسی کـوزدا نـش برد توشهای جهـا نـست بنشستـه د رگو شه ای

نکوکاراندرجهان مقبل است
که بدکار پیوسته لرزان دل است
یکی دفتراست اینجهان ای پسر
نبشته در آن نامه ها سر بسر
به نیکی نویس اند آن نام خویش
که تا بهره یابی ز ایام خویش

قتیل .

عزیزالله قتیل پسر سردار نصرالله نایب السلطنه پسر امیر عبدالرحمن خان از شاعران دور امیر حبیب‌الله خان است که در سال ۱۳۵۲ قمری وفات شده اشعار پراگنده اش موجود است :

گلستان برگ گلی مانند آنرو هم داشت
همچو آن مومشك از فرناف آهو هم نداشت
ای کمان آبرو با حوال شهیدی رحم کن
گر نشان از خدنگ تو به پهلو هم نداشت
جستجو کردیم اطراف چمن را همچو آب
بوستان سروی بمانند قد او هم نداشت
دوش میزد در چمن سنبل ز رنگ خویش لاف
خوب دیدم پیش گیسوی کسی بوهم نداشت
بهله با زبان حال گویداین سخن
نازکی های میان یار را مو هم نداشت
از غمش دیوانه گشتم کرد از بندم رها
گردن ما لایق زنجیر گیسو هم نداشت
با زاین قلب حزینم را قتیل آن مه شکست
آخر این آینهٔ ما باب زانو هم نداشت

ندیم

عبدالغفور ندیم پسر غلام حیدر کابلی در سال ۱۲۹۶ قمری تولد ودر سال ۱۳۲٤ قمری وفات یافته دارای دیوان چاپی ورساله مطبوع در صرف فارسی است . وی در عصر خود محبوب بود شعروی روان وبی تکلف است تشبیهات بدیع دارد :

ز سینه داغ تو گل کرده لاله زار اینست
دلم بیاد تو خون گشته نو بهار اینست
بباغ آمدی ومن به بلبلان چمن
شدم بناله که آنسرو گلعذار اینست
مرا به شید انمود غنچه و گفت
کسیکه خون شده از دست آن نگار اینست
بخاك من گذر دیار گو یدش اغیار
شهید تیغ نگاه ترا مزار اینست
ندیم را که بجز عشق کار و باری نیست
مکن ملامتش آخر که کار و بار اینست

د . دور نثر نویسی

ا . تاسیس مدارس جدید و تألیف کتاب

شمس النهار و جنبش مدنی عصر امیر شیر علی عمر کوتاهی داشت . فترت ادبی که پس از سقوط تیمور یهادست داد یکی دو بار در دور هوتکیها و باز عصر امیر شیر علی ستارگان فضل و ادب خوش بدر خشید ولی دولت مستعجل بود تا سال ۱۳۱۹ قمری ادامه یافت . در عهد پادشاهی امیر حبیب الله شهید وهژده سال سلطنت وی که از ناحیت جنگهای خارجی و داخلی قرین آرامش بود فرصتی برای نهضت ادبی و علمی دست داد : دو لیسه ملکی و عسکری در کابل بنام مدرسهٔ حبیبیه و حربیه تأسیس گشت . روزنامهٔ معروف سراج الاخبار بنویسندگی محمود طرزی با نتشار آغاز نمود و چاپخانه های سنگی حروفی و زینگوگرافی بکابل آمد و یك جنبش فکری وروح استقلال خواهی پدیدگشت . مدرسهٔ حبیبیه یکی از مدارسی بود که نظام درس بکلی بصورت عصری در آن ادامه داشت . بعلاوهٔ ادبیات و قرآن کریم ، علوم دینی ، جغرافیا ، تاریخ ، ریاضیات ، شیمی و فیزیك و از زبانها بعلاوهٔ زبان دری که در غالب مضامین وسیله تدریس هم بود از زبانهای خارجه اردو و انگلیسی هم تدریس میشد . گاهی زبان پشتو را در نصاب این مکتب برای نخستین بار داخل کردند ، معلمان آن فاضلان و عالمان درجه اول مملکت

بوده در علوم عصری معلمان هندی تدریس میکردند. برای پیشبرد نظام و امور درسی در این مدرسه دارالتالیفی هم تأسیس گشت و بنام دارالتالیف حبیبیه موسوم بود که براساس مفردات، نصاب کتابهای درسی در رشته های مختلف تهیه کنند. همان بود که در ادبیات صرف ونحو، قراءت فارسی، حساب، دینیات، جغرفیا، تاریخ و سایر علوم کتابهایی تألیف شد و قسمتی در داخل کشور و بیشتر آن در هندوستان بچاپ سنگی رسید.

۲ .سراج الاخبار و نویسندگان آن .

روزنامهٔ پانزده روزهٔ سراج الاخبار افغانیه بنگارندگی محمود طرزی از سال ۱۲۹۰ شمسی آغاز بنشر کرد. این روزنامهٔ مصور هشت سال مسلسل در شانزده صفحه بمطبعهٔ حروفی عنایت با زنگوگرافیهای عالی بچاپ میرسید. این جریده در آخرین سال نشراتی خود (۱۲۹۷) شمسی روزنامهٔ سراج الاطفال، راکه مسلک آن از نامش واضحست در چهار صفحه بوجود آورد که پس از چند ماهی با سراج الاخبار یکجا سقوط نمود و جایشان را بروزنامهای «امان افغان» و «ارشاد النسوان» یا نخستین روزنامهٔ زنان در افغانستان گذاشتند.

سراج الاخبار از علوم و ادب، اخبار و سیاست باروش معین بحث میکرد، چه محمود طرزی در سراج الاخبار افکار عمده ای داشت و آنها را مرتب پیش میبرد که ممکنست آنرا بصورت ذیل خلاصه کرد:

۱. در ضمن مقالات و خبرها و آثاریکه ترجمه میکرد طرز فکر دنیای قرن نزدهم و بیستم را بمردم مینمود.
۲. در ضمن بخشهای، بسیار ساده اساسهای علمی علوم جدید را می آموخت.
۳. طرز تحریر و نگارش ساده و علمی را وارد زبان دری افغانستان کرد، سبک انشای نو را درس داد.
٤. زبان عامیانهٔ دری مردم را در نوشته نثر و نظم آورد و همچنین آثار پشتو را برای نخستین بار نشر کرد.
۵. تحقیقاتی در تاریخ و ادبیات افغانستان بعمل آورد و درضمن تحقیقات ادبی برای اولین دفعه از زبان دری و تکامل آن در افغانستان بحث بعمل آورد و مقالاتی نشر کرد.
٦. در شعر گذشته از نشر آثار متقدمان، موضوعات اجتماعی و علمی و سیاسی و انتقادی داخل شد.
۷. آنچه مهمتر بود تحریک احساس آزدیخواهی بود که مقاله‌های سراج الاخبار در این راه سهم بزرگی دارد.

۳ . محمود طرزی پدر نثر معاصر.

محمود طرزی پسر غلام محمد طرزی در سال ۱۲۸۵ ق در کابل تولد و در سال ۱۳۵۲ ق (۱۲۱۲ شمسی) در استانبول وفات یافت. وی که قبل از آغاز کار در مملکتهای عربی مخصوصاً سوریه و همچنین در آسیای صغیر مدتی سپری کرد بود و جریان مدنیت اخیر عرب و تحولات شام و عثمانی و مصر را از نزدیک دیده بود، با یکعالم آرزو وارمان برای خدمات فرهنگی و مدنی مملکت وارد وطن شد. محمود مرد فاضل، نویسنده و شاعر متجددی بوده صاحب مکتب تجدد ادبی در نظم و مخصوصاً در نثر افغانستان بشمار میرود. وی در عصر امیر حبیب‌الله‌خان شهید بنشر روزنامهٔ متهور سراج الاخبار و روزنامهٔ سراج الاطفال و مؤلفات و تراجم پرداخت و انقلابی در محیط ادبی و سیاسی افغانستان تولید نمود. گرچه آثار وی از حیث لفظ و ادب متوسط و نظمش افتاده تر است اما از نظر معنی و مضمون حق تقدم و پیشروی در دورهٔ تجدد ادبی افغانستان دارد که تا جنبش چند سال اخیر و بازگشت بسبک نثر کلیله ودمنه و بیهقی نثر افغانستان را تحت تاثیر دارد. وی طرز تحریر و نگارش ساده و علمی را بزبان دری افغانستان وارد کرد و سبک انشای نو دنیای غرب را بمردم درس داد. از وست:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت | وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
وقت اقدام است و سعی و جد و جهد | غفلت و تن پروری بگذشت و رفت
عصر عصر موتر و ریل است و برق | گامهای اشتری بگذشت و رفت
کیمیا از جمله اشیاء زر کشد | وقت اکسیر آوری بگذشت و رفت
تلگراف آرد خبر از شرق و غرب | قاصد و نامه بری بگذشت و رفت
کوهها سوراخ و برها بحر شد | جانیشینی را گری بگذشت و رفت
شد هوا جولانگاه آدمی | رشك بی بال و پری بگذشت و رفت
گفت محمود این سخن را و برفت | سعی کن تنبلگری بگذشت و رفت

مؤلفات و ترجم مطبوع محمود طرزی که در دورهٔ نگارندگی سراج الاخبار پدید آمده در مطابع حروفی کابل مخصوصاً «عنایت» طبع و نشر شده زمینه تجدد ادبی را در افغانستان آماده نمود و مهمترین شان اینها ست:

۱ . جغرافیای منظوم افغانستان.
۲ . از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی: مجموعهٔ مقالات و اشعار.
۳ . پراگنده ها از آثار نثر و نظم او.
۴ . روضهٔ حکم.
۵ . سیاحت در سه قطعه روی زمین: از خاطرات تش در آسیا و روپا و افریقا.
۶ . اعلام و اسلامیت.
۷ . آیا چه باید کرد.
۸ . ادب درفن: اشعار فنی صنعتی و حکمتی.
۹ . توحید.
۱۰ . جغرافیای عمومی.
۱۱ . سیاحت در روی زمین در هشتاد روز: ترجمه از ژول ورن.
۱۲ . سیاحت در جو هوا: » » »
۱۳ . جزیرهٔ پنهان: » » »
۱۴ . سیاحت در زیر بحر: » » »
۱۵ . جنگ روس و جاپان در پنج جلد (ترجمه)
۱۶ . اضافه از پنجصد مقاله در سراج الاخبار.

II . پس از استقلال ۱۲۹۸ شمسی تا امروز

الف . استقلال مملکت با نقض معاهدهٔ گندمك

۱ . نهضت جدید معارف ، مدارس

در سال ۱۳۳۷ قمری (۱۲۹۸ شمسی) بوسیلهٔ جنگ سوم افغان و انگلیس استقلال سیاسی افغانستان دوباره تأمین شد. دولت جدید در کشور تشکیل و پس از اعلان استقلال و آزادی، مملکت برای پذیرفتن تمدن جدید عالم حاضر گشت معارف جدید در شهرهای کشور قبول و راه ارتباط بدنیای مترقی گشایش یافت و باینصورت یک نهضت و علمی و ادبی پدید آمد، بادنیای

متمدن پیمانها، معاملات و روابط صورت گرفت، ارتباط فرهنگی با جهان متراید گشت. مکتبها و مدارس ابتدایی، متوسط و عالی به پیمانهٔ زیادی تاسیس شد و معلمان خارجی بتدریس پرداختند. از مهمترین مدارس، مکاتب عالی امانی و امانیه بود که ـ امروز بنام نجات و استقلال معروفند. متعلمان جوان از پسران و دختران برای تحصیل بفرانسه، آلمان و ترکیه فرستاده شدند. بوسایل مختلف مخصوصاً ارسال هیأتهای فرهنگی، نشرات، محصلان و نمایندگان سیاسی افغانستان بسایر مملکتها معرفی و شناسنده شد. خلاصه یکنوع تعمیم و توسعهٔ معارف و مدارس پدید آمد که این بجای خود سبب شد تا ادبیات عام گردد.

نهضت فرهنگی و مدنی و ادبی ایکه در عصر امانی پس از حصول استقلال بوجود آمد بعد از ده سال در اثنای اغتشاش داخلی دچار سکته و توقف گشت، امادر عصر محمدنادر شاه شهید پس از نجات وطن بزودی جبران شد و آن نهضت علمی و ادبی در رشته های مختلف توسیع یافت، اینستکه از سال ۱۳۱۹ قمری تا امروز دو رهٔ تجدد ادبی افغانستان البته با شکل بحرانی در عرصهٔ تکامل دوام مدار صورت گرفت.

۲. تاثیر زبانهای بیگانه و جریدهٔ امان افغان.

در عصر پس از استقلال جریده سراج الاخبار بنام «امان افغان» ظاهر شد و در هر هفته دو سه بار نشر میشد. این جریده از نظر ادبیات و تاریخ خدمتهای پرارزشی انجام داد که نویسندگان جوان آن امروز استادان نویسندگی بشمار می آیند: ازجمله میرسید قاسم، عبدالهادی داوی صلاح الدین سلجوقی و بعد کشککی را میتوان نام برد.

در همین عصر جریدهٔ هفتگی «انیس» بنگارندگی محی الدین انیس بنشر آغاز کرد که پس از پانزده سال انتشار بصورت هفتگی بشکل روزانه در آمد و امروز سی سال و اند یست پیوسته در حال نشر است.

روزنامه ها و مجلات دیگر چون اتحاد مشرقی، طلوع افغان، مجلهٔ اردو مجله صحیه، ارشاد النسوان چاپ شده بدسترس اهل ذوق قرار گرفتند. بوسیله این جراید موضوعات تازه داخل ادبیات ما شد. افکار آزادیخواهی، عقاید و افکار اجتماعی و سیاسی و فکر مساوات و حقوق سیاسی، موضوع آزادی افکار در نگارش و احساسات وطنپرستی تا حدی در نظم و نثر نفوذ کرد و شاعران خوش قریحه و نویسندگان هم ظهور کردند. البته پیشروا ینراه «محمود طرزی» است دگر از محی الدین انیس، عبدالهادی داوی میتوان ذکر کرد. همچنین زبانهای بیگانه مخصوصاً اردو و انگلیسی بدرجه اول برزبان و ادبیات ما تاثیر نمود. بدرجهٔ دوم زبانهای فرانسه، روسی و المانی هم بی تاثیر نبود. یکمقدار لغات فرنگی داخل زبان دری گشت. در جراید یک جنبش علیه مبالغه ها و مضامین پیچیده دیده شد.

۳. تالیف کتابهای درسی و دارالتالیف. مرکهٔ پشتو.

چون مدارس و مکاتب زیاد شد این همه مدارس و مکتبها کتاب زیادی ضرورت داشت بناء دارالتالیف حبیبه را بوزارت معارف انتقال داده اشخاص صاحب علم و فضل و دانش، معلمان و استادان مدارس را بر آن گماشتند تا برای مدارس در رشته های مختلف از ادبیات و تاریخ گرفته تا جغرافیا و ریاضیات و شیمی و فیزیک و غیره کتابهایی بوسلهٔ

تا لیف و ترجمه تهیه و آماده کنند که این کتابها قسماً در کابل و بخش بیشتر آن در مطابع سنگی هندوستان طبع شده بدسترس استفاده طلاب مدارس گذاشته شد. در طبقهٔ دانشمند و مولفان یك ذوق و علاقه با دبیات قدیم پدید گشت و متوجه آثار کلاسیك و قدیمان شدند، از طرف وزارت معارف هم تا لیف کتابهای درسی و تالیفات کتابهای علمی بطرز اروپایی و انتخاب آثار گذشتگان که بیك روش نو بود، چاپ شد.

همچنین در وزارت معارف انجمنی تاسیس گشت بنام «مرکه د پشتو» و اعضای این انجمن موظف بودند زبان پشتو را بصورت نوروی تحریر آورده کتابهای درسی آنرا تهیه کنند و در ترتیب لغات آن همت گمارند. همان بود که چند جلد کتاب درسی پشتو برای مدارس در این انجمن تدوین و بچاپ رسید.

ب. شاعران و نویسندگان این دور:

مستغنی، قاری، بیتاب، بسمل، شایق، جمال، داوی، هاشم شایق، خلیلی

درینجا از یکعده شاعران یادآوری میکنیم که آغاز زندگانی شان بدور پیش از استقلال مصادف است و اخیر زندگانی شان بعصر ما میرسد و چون شهرت شان بدور پس از استقلال افتاده آنانرا در بخش پس از استقلال جاداده‌یم، برخی از ینها اکنون وفات یافته اند اما تعدادی حیات دارند.

مستغنی.

عبدالعلی مستغنی وردگی از استادان شعر و دارای طبع روان و صاحب کلیات است، در هردو زبان مروج مملکت دری و پشتو شعر میگفت. وی که در آغاز عمر از شاعران دور امیر حبیب الله خان بود آثارش پراگنده در مطبوعات نشر شده مگر کلیات او تا هنوز بچاپ نرسیده است. کلیات وی که در حیاتش ترتیب شده بود پس از وفات بسرقت برده شد و تا امروز مفقود الاثر است اما مرحوم پاینده محمد زهیر در اثنای معاونت ریاست دارالتالیف آثار پراگنده اش را از جراید، روزنامها و مجلات و مسودات گرد آورد و شاغلی عبدالکریم پسر مستغنی مرحوم نیز با وی از هیچگونه کمك دریغ نکرد. این کلیات فعلاً در مطبعه معارف تحت طبع است. وی شاعر قصیده سرا و در دوره خود در صف شاعران درجه اول قرار داشت که در سال ۱۳۵۲ قمری در کابل وفات یافت.

حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون — هیچ است حرف تنگ دهان و کمر کنون
در فکر سرو قامت و سیب ذقن مباش — حاصل از ین نهال نکرد د ثمر کنون
نعل لب است و گوهر دندان خیال محض — میجوی کان لعل و نشان گهر کنون
عناب لب چه باشد و بادام چشم چیست — باید نمود ز اینهمه صرف نظر کنون
گرداب غبغب است کدام ای غریق وهم — لازم نباشد اینهمه دوران سر کنون
تشبیه و استعارهٔ چندین هزار سال — بگذار و شعر گوی بطرز دگر کنون
راهی که سپر شده چندین هزار بار — راهی دگر بگیر و از آن درگذر کنون
بگذشت و رفت قصه ماضی دگر مگوی — مستقبل است و حال زمان معتبر کنون
کرعا قلی نسب منمای و حسب مگوی — علم است و جهل مایه عیب و هنر کنون
هرعصر اقتضای دگرد ارد ای لبیب — توپ و تفنگ برد ز تیر و تبر کنون
لازم بود مناسب هر عصر کار و بار — عصر دگر بود تو وکار دگر کنون
مجبور اقتضای زمانست هر که هست — باشد بمقتضای زمان خیر و شر کنون
اهل سخن ن هر آنکه بود در ظن بگو — میگو به وصف اهل وطن شعر تر کنون

بتنگ از خانه شد بردم دل دیوانه در صحرا — بکام دل توان زد نعرهٔ مستانه در صحرا
برقص آیم بسان گردباد از شوق آزادی — گر از من کم شود ای خضر راه خانه در صحرا
چراغان کرده در هرگوشه از داغ جنون لاله — نمیدانم نمی آید چرا پروانه در صحرا
اگر از خانه شبها در شکنج قبر میخوابی — پی تفریح خاطر سیر کن روزانه در صحرا
پرستش کن بیا ای گبر در کیش یقین لاله — که دارد از دل پر داغ آتشخانه در صحرا
فزود از انس منزل وحشتم بکچند میخواهیم — شوم با آهوی وحشی صفت همخانه در صحرا
اگر چون غنچه از سیر گلستان تنگ میگردد — بیا بکشا دلت ای عاقل فرزانه در صحرا
بخویش از قید آب و دانه منزل را قفس کردی — همین یکقطرهٔ اشک است آب و دانه در صحرا
چو سیل آز خو برد مستانه ات کیف هوای او — نباشد میکشان را حاجت میخانه در صحرا
کنون در شهر کابل کیست مانند تو مستغنی — که تا گوید غزل زین رنگ استادانه در صحرا

قاری ملک الشعراء

حافظ عبدالله قاری از استادان بزرگ رشته های علوم عربی وادبی مملکت است که آغاز عمرش بدور پیش از استقلال افتاده اما شهرتش بدور پس از استقلال بکمال رسید. در عالم شعر و ادب نثر و نظم و تحقیقات ادبی استاد بزرگ افغانستان بود و در ادبیات عربی و دری تسلط کامل داشت، خط خوش مینوشت و سالها معلم ادبیات بود. هژده رساله و کتاب در ادبیات نگاشت. از مهمترین آثار او فن معانی؛ شرح حال شاعران بزرگ و کتابهایی در دستور زبان است. گذشته ازین کتابهای درسی قراءت فارسی را برای صنوف مختلف مدارس تدوین کرد. وی باب تحقیقات ادبی را بشیوهٔ جدید در مملکت گشود و محقق بزرگ بشمار می آید تذکرة الشعرای وی که در مقدمه سیر تکامل تاریخ ادبیات را نیز متضمن است یگانه کتاب در نوع خود است که بشیوهٔ نو تحریر یافته. قاری قصاید ی بشیوهٔ نزدیک بسبک خراسانی بسیار دارد، درین رشته استاد است، غزلش بیشتر متمایل بسبک معروف بهندیست، امابی تکلف و روان سروده شده، نثرش نیز عالی روان و زیباست، دیوانش درسال ۱۲۸۸ در لاهور بچاپ رسید وکلیات وی درسال ۱۳۳٤ باهتمام مرحوم زهیر معاون دارالتالیف از طرف وزارت معارف در مطبعه معارف در کابل از طبع برآمد. قاری در سال ۱۳۲۲ شمسی در کابل وفات یافت و در تمام حیات شخص پارسا و متواضع و نیکنام بود.

از غزلیات

پنجهٔ شور جنون پاره گریبانم کرد — باز سودای کسی بیسروسامانم کرد
دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم — آنقدر ریخت که تن غرقهٔ طوفانم کرد
سخن روی تو با او بمیان آوردم — رفت چندان ز خود آیینه که حیرانم کرد

ما جرای غم پنهان توگفتم بسرشک
گشت غماز وزین گفته پشیمانم کرد

نیست درسرهوس جلوهٔ رنگین بهار
شعلهٔ خویش وگل داغ گلستانم کرد

بیوفایی گل یادمن آمد قاری
مضطرب نالهٔ بلبل به‌گلستانم کرد

ملك الشعراء بیتاب.

استاد صوفی عبدالحق بیتاب درسال ۱۳۰٦ قمری درکابل متولد شده تا حال حیات دارندو آستاد فنون ادبی، بدیع بیان، عروض ومعانی، دستورزبان وتصوف درفاکولته ادبیات اند. استاد درعلوم معقول ومنقول ازعربی وادبی ونجوم متبحراست. تألیفات گرانبها وتراجم عالی در رشته های مختلف ادبی‌دارند. دیوان‌شعرشان‌بدیع است‌ویکبار درکابل بچاپ رسیده. بیتاب شخصی پارسا ودرتصوف پیرومسلك نقشبندیه است. استاد بقصیده کمترمیل مینماید وازشاعران مشهور غزلسرای کابل است. غزلش متمایل بسبك هندی است وبیشتر بواقف وسلیم وکلیم تتبع دارند؛ اما تماماً سبك هندی‌نیست واز تکلفات عاریست. خودش‌میفرماید که بنابرموقعیت کابل بین هند وسایر قسمتهای خراسان (افغانستان) غزلش بین سبك هندی‌وخراسانی است. ازمهارت استاددر شعر آنست که شعرفرمایشی خوب درمدت کم میسازد چنانچه بارها بمناسبت برخی تقریبها اشعارمتینی مناسب حال ساخته اند. صنایع معنوی ولفظی رابا کمال مهارت درشعر بکارمیبرند غالب غزلیات شان بدل آتش میزند:

جامهٔ هستی فلك افگند برد وشم بزور
این متاع کس مخررا برکه بفروشم بزور

جامها بافد، برایم رشتهٔ طول امل
گرچه میسازد فنا آخرکفن پوشم بزور

عمررفت‌ومن‌همان غافل زپشت کارخود
صورخیزاند مگرزین خواب‌خرگوشم بزور

زآن تنگ ظرفان‌نیم کزجرعهٔ‌ای‌بیخودشوم
ساغرسرشار چشمی میبرد هوشم بزور

گربدینسان فتنه انگیزی نماید قامتش
میکند حرف قیامت را فراموشم بزور

من که عمری دامن تقوی زکف‌نگذاشتم
چشم بد مست توآخرکرد می نوشم بزور

اینقدر سروچمن مغروررعنایی مباش
برکند این جامه ات سروقبا پوشم بزور

طفل اشکم دختررزرا شبی مستانه‌گفت
میرسد روزیکه پستان نومیچوشم بزور

این همه بیتابی وشوروفغان من چه شد
سردی دوران اگرننشاندازجوشم بزور

بسمل.

استاد محمد انور بسمل پسر ناظرمحمد صفرامین‌الاطلاعات درسال ۱۳۰٦ قمری تولد شده ازغزلسرایان‌دورپیش ازاستقلال بوده درامورداری نیزعمری سپری کرده.
بکلیات بیدل رح علاقهٔ مفرطی دارد ودرشعر بدان اقتفاء میکند. اشعارش آبدار است، دیوان شان هنوز بطبع نرسیده:

بی غبار ازگلشن الفت هوایی برنخاست
گرد طوفانها گل‌وبوی وفایی برنخاست

ناله ازدلها بسی سرزد بعشق اما چه سود
آنچه کارکس رسد ازوی بجایی برنخاست

عشرتی دارد جهان اول ولی پایان کار
هیچکس زین انجمن بی هایهایی برنخاست
وسعت مشرب کمینگاهٔ عیوب خلق نیست
گرد آهویی درین صحرا زجایی برنخاست
جان دهم زیرفشار نازت اما از لبم
پیش کس پاس ادب بنگرکه وایی برنخاست
غیرکلك زینها را مدا د ما افتادگان
درطریق عشق از دستت عصایی برنخاست
زیر گروون فتنه ها خفته است امازان میان
چون دل بسمل که خونگرد بلایی برنخاست

شایق جمال

میرغلا حضرت شایق ازشاعران اخیرد ورقبل از استقلال است که درد ورپس ازستقلال بشهرت رسیده درکابل متولد شد وهنوزحیات داردودارای اشعار وآثار متنوع است.

بین استاد بیتاب وشایق جمال رابطهٔ خوبی برقرار است شایق گاهی بذله گویی هم دارد. روزی سگ خود را براسپ خود نشانده نزد استاد بیتاب آمد وگفت بیچاره بیتاب است، استاد بیتاب بربد یهه گفت : شایق ماست ۰۰۰۰ (۱)

داغ عشق تو بجان هرکه خریدار نبود
او به پیش من سودازده هشیا نبود

بعد مردن هم از آن کوچه گذر خواهم کرد
تا نگویی دل بیچاره وفادار نبود

میشود باعث بی آبی شمشیر کسی
ورنه خون ریزی ما این همه دشوار نبود

صبحدم ریته خیابان به خیابان گشتم
همچورویتوگلی درهمه گلزار نبود

گل خود را بکف هرکس وناکس میدید
خوب شد خانه بلبل سر بازار نبود

دانم ازراه کشیده است تراشکوهٔ غیر
ورنه ازکلبهٔ تاریك منت عار نبود

راهب ازدیرهم امروز مرا داد جواب
گردن بستهٔ من قابل زنار نبود

همه کس کشتن منصور تماشا میکرد
بجرانصاف که هرگز به سردار نبود

کاکلت واقف احوال پریشان منست
بتو درددل ما حاجت اظهار نبود

آمد آندم سربالین من آنمایهٔ ناز
که دل رفته زخود شایق گفتار نبود

پریشان، داوی

عبدالهادی داوی متخلص به پریشان ازشاعران ونویسندگان جوان ومتجدد افغانستان در دورپیش ازاستقلال وپس ازآنست . آثار نظم ونثرش درسراج الاخبار وامان افغان ومجله کابل جسته جسته نشرمیشد وتاهنوزدرمطبوعات انتشار میبا ید. اخیراً وزیرمختار افغانستان درلندن ونیزیا بود.

---

(۱) بسیار مانند آنست که عرفی وفیضی پسرمبارك ازشاعران هند باهم میانهٔ خوبی داشتند روزی عرفی بدیدن فیضی مبارك آمد ویکی ازسگانش را دید پرسید اسم آغازاده چیست فیضی گفت : از همین نامهای عرفی است (یعنی معمولی)، عرفی گفت :«مبارك» است.

در وطن گر معرفت بسیار میبود بد نبود / چارهٔ این ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تار و مار میشد بد نبود / چشم پرخواب اگر بیدار میشد بدنبود
کلهٔ مستت اگر هشیار میشد بدنبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته‌ای / یا دماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته‌ای
دور از احباب رفته با عدو پیوسته‌ای / بر امید کارهای دیگران دل بسته‌ای
گر ترا حمیت ممد کار میشد بد نبود

مانده در دشتم جمله شل و لنگ و کر و کور / کیسه بی‌قوت است تن بی‌قوت و دل ناصبور
رهزنان نزد یک شب تاریک رهرو بیشعور / راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
گر که پاك این راهها از خار میشد بدنبود

وقت تنگ فکر لنگ و عرصهٔ جولان فراخ / نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ
جز خدا امیدگاهی نیست یارب آخ آخ / مانده تا منزل بسی فرسنگهای سنگلاخ
ای خدا اگر راه ما هموار میشد بدنبود

غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و بار / تا بکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار
باری بر ما هم بیا رای ابر رحمت بار بار / بار ما اندر گل افتاد و دل ما زیر بار
بار دلها بار ما گر بار میشد بد نبود

این غزل در صفحهٔ حبل المتین مکتوب بود / گرچه نام شاعرش از چشمها محجوب بود
این خطاب او بخود بسیار تر و مرغوب بود / چندگویی شاعر اینکار میشد خوب بود
چندگویی ماهر اینکار میشد بد نبود

پند گفتن با رفیقان است گر چه کار نغز / انتباه مسلمان است ارچه از اطوار نغز
هست ایقاظ برادر گرچه خوش کردار نغز / ازسخن خاموش شو کاینجمله کی کردار نغز
گر گرایان جانب کردار میشد بد نبود

هاشم شایق

استاد هاشم شایق در سال ۱۲۸۰ متولد و در سال ۱۳۴۲ شمسی در کابل وفات یافت. تحصیلات عالی در رشتهٔ روانشناسی و تربیت و ادبیات در دارالمعلمین عالی ترکیه نموده پس از یکدوره کارهای اداری و سیاسی چون شخص فاضل و ادیب و شاعر بود بتدریس و تعلیم و نگارش پرداخت و با دختر سردار عزیزالله قتیل ازدواج کرد. نخست استاد دارالمعلمین بود بعد رئیس تعلیم و تربیت وزارت معارف و مؤسس و نخستین نگارندهٔ مجله «آیینه عرفان» نامهٔ رسمی وزارت معارف شد و برای چند ین سال آنرا اداره کرد. سپس مشاور وزارت معارف و ده سال اخیر عمر خود را بحیث استاد فاکولتهٔ ادبیات گذشتاند و تربیت، روانشناسی و تاریخ ادبیات افغانستان تدریس میکرد. وی نخستین شخصی است که در مملکت روانشناسی و فن تربیت را بصورت عصری تدریس کرد و اساس و پایه نگارش تاریخ ادبیات افغانستان را بمعنی و مفهوم جدید آن گذاشت.

وی مربی، نویسنده و شاعر و محقق بود. مقاله هایش در مجله آیینهٔ عرفان و سایر مجلات وطن نشر شده اشعارش عالی، دارای طراوت وگرمی وجوش مخصوصی است. شعر فهمی و شعرشناسی وی ضرب‌المثل اهل علم و ادب است، به بیدل وآثار وی علاقهٔ مخصوص داشت؛ ارادت میورزید و سبك او را تعقیب

میکرد. چهارم صفر روز عرس حضرت بیدل بخانهٔ خود حفله ای ترتیب و بیدل خوانی میکردند. شخص دا. ی مناعت طبع و عزت نفس بود بارها این شعر را میخوند:

گر فلك يك صبحدم با من گران گیرد سرش | شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش!

اشعارش بدیع است و کلمات آتشین و ترکیبهای آبداری انتخاب کرده است از آثار اوست که باستقبال ازین بیت حافظ سروده:

دوش در حلقهٔ ماقصهٔ گیسوی تو بود | تادل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود

*

دوش بترم صراحی که پهلوی تو بود
جام را گوش بلبهای سخنگوی تو بود
دور از برق رخت مهر در آتش میخفت
ماه را خرگهٔ انده بسراز موی تو بود
آفتاب از مهٔ تو داشت سراغ محراب
چشم قوس قزح از دور با بروی تو بود
فتنه چرخ که از خواب گران شد بیدار
اینهم انگیختهٔ نرگس جادوی تو بود
شر ر و سنگ ز يك چشمه چو میخورد ند آب
آزموده یم که هم طبع دل وخوی تو بود
گر به تیرا هن گل خار نمی ریخت بهار
شبهه میرفت شبیه رخ نیکوی تو بود
خون نمیبوا گر نافه آهو درچین
بی خطا همنفس طرحه گیسوی تو بود
شایق آنصبح که يك چشم چو شبنم دریافت
چمنستان حیا عکس گل روی تو بود

*

چه تصور زحواسی که پریشان باشد
چه برون آید از آن دست که لرزان باشد
سوز عاشق نشود سرد ز چشم تراو
چشمهٔ گرم کجا مانع عطشان باشد
فکر سودای تو پنهان نشد از بستن لب
گنگ را خواب خوش از چهره نمایان باشد
ساز خونین جگران زخمهٔ خون میخواهد
رخم را چاشنی از چهر خندان باشد
حسن با سنگدلی الفت ذاتی دارد
وطن لعل همی کوه بدخشان باشد
دل چرا مایل آن دست نگارین نبود؟
گوی آنست که همدست چوگان باشد
شمع بی خوهش پروانه کند عرض جمال
کرم آنست که لبریز ز احسان باشد
گردش دیدهٔ محتاج و نماز بیمار
هر دو شایستهٔ لطف است گر اذعان باشد
طینت صاف فلان مبع آفت نشود
آب آینه کجا چشمه طوفان باشد
درد ل اهل عنا خیر نمیگردد جای
این زری نیست که پیوسته بهمیان باشد
رفت اگر قوت بازوی جوان ز کفم
از قد خم نتوان خواست که تاوان باشد

«شایق» الهام گرفته است زفیض «صائب»
«حسن فرش است در آن دیده که حیران باشد»

خلیل الله خلیلی

در آغاز تاریخ ادبیات افغانستان قصیده سرایی چون رودکی جریانهای شعر دری را جمع کرد و نهری عظیم بساخت و زمینه را برای قصیده گویی فرخی سیستانی آماده کرد و بیهقی نثر خود را معیار فصاحت ساخت. در فصل اخیر تاریخ ادبیات افغانستان نیز از شخصی متذکر میشویم که فرخی سیستانی و عنصری بلخی را در قصیده و بیهقی را در نثر نویسی زنده کرد و نشان داد که فرزندان افغانستان پسرانی اند که نشان پدران دارند.

خلیلی از خانوادهٔ با فضلی است و در سال ۱۳۲۵ قمری در کابل متولد شده علوم ادبی و عربی را آموخت و با ستادیتاب نیز از سمت شاگردی خود اظهار میکند. در داخل مملکت بکشورهای خاور میانه و اروپا مسافرت کرده مدتی استاد فاکولته ادبیات، معاون پوهنتون رئیس مطبوعات هم بود قصایدش بسیار عالی و پر طنطنه بسبك فرخی سیستانی است و نثرش بیشتر به بیهقی ماند.

از آثار تحقیقی او فیض قدس (رساله در شرح حال حضرت بیدل) و سلطنت غزنویان در تاریخ آند و رافغانستان بسلسله نشرات انجمن تاریخ بچاپ رسیده، آثار هرات در سه جمله طبع هرات، رساله آرامگاه‌ها بر طبع کابل، شرح آثار و احوال سنائی طبع کابل، نگارش ترجمهٔ پانزده سپارهٔ او تفسیر تغیر قرآن که در کابل تحت نظر هیأتی از عالمان بعمل آمده طبع شده. قصاید و اشعارش بعلاوهٔ مطبوعات بصورت رساله‌ها و کتابها نیز بنام اوراق خزانی، منتخبات اشعار و غیره طبع شداست. شعرش روانی و طراوت خاص داشته آبدار و گیرا است. در وصف مهرگان گوید:

آبها صاف و هوا معتدل و دلها شاد ... مهرگان آمد و برما در شادی بگشاد
مهرگان چون مؤمن‌خرم و مهرانگیز است ... نرم دل، نغز ادا، نیک نظر پاک نهاد
سوی کهسار شداز دشت غزالی سرمست ... زی کنام آمده از کوه‌گوزن آزاد
صف بستند کلنگان بهوا جانب هند ... از حد شهرقباد تا بدرمرز قباد
دگر از صید تذروان بکشد دست عقاب ... گرچه بالش بود از آهن و چنگ از پولاد
باغ را کلک خزان بسته چنان طرفه نگاه ... که زراندود کند صفحهٔ سبزی بهزاد
آب درهم نشود از وزش تند نسیم ... چهره‌پرچین نکند آیینه از جنبش باد
خوشه ها یکسره‌چون عقد ثریاشده‌اند ... طارم تاك برد چرخ پر اختر از یاد
شاخ پر سیب تو گویی بمثل‌تعبیه کرد ... با غبان طشت پرآتش سرزرینه عماد
مهرگانست و مهٔ عید و مهٔ مولد شاه ... طرفه این ماه بما باب میامن بکشاد
خسروی که خدیو گشت و در شاهی روز ... همچوخورشید سرا پرده‌بالبرز نهاد
خذ صله‌ا سال‌که در مسند جم‌شاه‌جوان ... که کند خسرو ما رسم نیاکان بنیاد
با خترباز بآیین کهن جشن گرفت ... گرد از روی فقیران بکند پاک بداد
اشك از چشم یتیمان بکند خشک بمهر ... آری از داد شود کار جهانی بمراد
شاه چون داد کند ملك شود آبادان ... پدر تکیه کند پایه قدر اولاد
شاه عادل پدر معنوی خلق بود ... «تا زشاگرد خرمند رود برا ستاد»
هنرشاه بود مایهٔ دانایی قوم ... ازا زهما یون نظر خسرو و فرخنده نهاد
مهرگانهای دیگرخوبترآید بوطل ... سهکین ابرکند مزرع دهقان آباد
سیمگون برف کند خانهٔ زارغ معمور ... از درود شت وطن قافلهٔ مشکین باد
نوبها رآرد وابرآرد و باران آرد ... سیم بیرون کشد ازسنگ وزخارا پولاد
همت مردم این‌مرز، شکافد دل کوه ... خط آهن‌چوبرارد زد و جانب فریاد
خاور و باختر ملک بهم گرد د وصل

از لب سند شود تا لب جیحون سرسبز
ز درمرو شود تا خط خیبر آباد
شود از تربیت شاه بکشور هر روز
دستگاه دگر از علم و صنایع ایجاد
خسروا داد گرا پادشها شیر دلا
ای دل اهل وطن گشته به نیروی تو شاد
اند رین عرصه که شه مات شده عقل بشر
حقه باز ان جهان در پی کینند و عناد
باد این خاک سیلاب حوادث مأمون
باد این مرز ز آسیب مصایب آزاد



ج . موسسات مطبوعاتی ونشراتی

۱ . انجمن ادبی ونشر آن .

پس از اغتشاش داخلی ونجات وطن بازهم پلان نهضت و بیداری مردم تعقیب شد و از بزرگترین قدام فرهنگی محمد نادرشاه شهید تأسیس مجمع فاضلان، دانشمندان واهل ادب وهنرکشور در مرکز بود که بنام انجمن ادبی موسوم شد . هدف این انجمن توحید اصول نگارش ، تثبیت سبك معین نثر ونظم ، تربیت روحیهٔ ادبی وتکامل آن وتحقیق در تاریخ افغانستان بود .

شعبه های مختلفی ازقبیل شعبه لغات ، ادبیات ، فولکلور وادب محلی را دارا بود . از محققان اعضای آن مرحوم قاری عبدالله ملك الشعراء ، از شاعران قاری ، مستغنی واعظمی واز پیشران تاریخ ویسی معاصر میرغلام محمد غبار را میتوان برشمرد . ترجمه ونشر یکی ازمجلدات شعر العجم شبلی نعمانی رویهمرفته برادبیات ما روشنی خوبی انداخت . ازین انجمن یك تعداد کتابهای در نثرو نظم دری ، در تاریخ وسایر رشته های فرهنگی کشور بچاپ رسید ونشر شد . سالنامه های کابل یگانه سالنامهٔ مملکت شامل گزارشهای سالانه رسمی ، اداره های دولتی ومقالتها ورساله های تحقیقی ادبی ، تاریخی ، علمی عالی وغیره معلومات مفید در چند ین صد صفحه وچند صد قطعه تصویر و تابلو های رنگه ازهمین جا نشر میشد . مجله کابل برای تقریباً ده سال بهترین ویگانه مجله وزین وزیبای دنیای پارسی زبان با صحافت زیبا وطباعت عالی ومضامین ادبی وتاریخی ومطالب سایره بحیث نشریه رسمی وارگان آن ازین کانون پرتو اندازی کرد . ازمهمترین کتابهاییکه ازین انجمن نشر شده اینهاست

الفاروق (درشرح حال سید نا عمر رض) ، منتخبات بوستان ، آثار بودایی بامیان ، سخندان فارس ، شعرالعجم جلد چهارم ، آثار عتیقه کوتل خیرخانه ، صنعت باختر (بفارسی وفرانسه) ، مسکوکات قدیم افغانستان ، خواطر قهرمان کبیر ، شرح حال سید جمال الدین افغان بگرام میرا طوری کوشان ، پشتو از نظر فقه اللغه ، متخصص سالون (درام) وچند جلد کتاب فارسی وپشتو وامثال آن .

۲ . ریاست مطبوعات و توسعهٔ جراید .

ازمرکزهای عمده فرهنگی مملکت درین عصر یکی هم ریاست مطبوعات است که درسال ۱۳۱۸ شمسی بمنظور نظارت و توسعهٔ جرا ید ومطبوعات تاسیس شد ، نخستین رئیس آن استاد صلاح الدین سلجوقی بود این ریاست دارای شعبه های نشرات داخلی وخارجی بوده مطبعه عمومی دولتی راز برنظارت داشت . روز نامه ها وجرایدرا بررسی کرده برایشان مضامین تهیه کرده بعلاوه نشرات رادیو کابل را بعهده دارد .